بیان محو آثار و رسوم بدعت که درمیان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خاقان ورع آئین پرهیزگار برآن مصروف است - که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در چار سوی گیتی ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل بمقتضای حسن عهد مبارک تبع اعمال و سوء افعال خود بخود کناری گیرد - لاجرم به نیروی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا بر افراخته بجای آن شعار شریعت غرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلال یکبار برافتاده ارباب بغي و عناد و اصحاب زندقه و الحاد که از زیر تیغ سیاست جسته اند همگي به پیغولهای خمول در خزیده - و اهل صلاح و سداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در وسعت آباد فراغ خاطر شاد وطن گزیده‌اند - چون از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبهٔ کابل ظاهر شد - که عموم قبایل افغانان تیره باطن تیراه و نواحي آن خصوص قبیلهٔ غوریه خیل که مریدان بایزید مخذول تاریک نهاد مجهول اند - که نزد ایشان به [1] [یزدان شناسي] [2] معروف است - و بنابر پیروي آن گمراه شیطان منش سامري وش از راه رفته اند - و بدلالت آن غول وادي ضلالت بچاه جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت غرا نمي کنند - و از روي جهل مدار دیني و دنیوي بر عقاید باطلهٔ او که عین الحاد و اباحت و شبیه باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زنانرا

---

(۱) ع [پیر روشنائي] ل

مباح مي دانند - چنانچه بمجرد اینکه انجمنی آراسته وکاری را ذبح کرده جمعی را اطعام کنند - بی آنکه صیغهٔ ایجاب و قبول بمیان آید - ازواج را در کنار تصرف در آرند - و در طلاق بهمین اکتفا کنند که سر سنگریزه گرفته‌ا بدست زن دهند - و زن را از جمله ارث متوفي محروم مي شمارند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند - خواه خود بزني نگاهدارند - خواه زری گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب ایشان و اولیای ایشان را قطعاً امتناع نمي رسد - چون فرزندی در خانهٔ یکی از بیدینان تولد یابد - گوش خر را بریده قطرهٔ چند خون ازآن جراحت برزبان مولود چکانیده کامش بدان پردازند - تا درباب خونخواري و دراز گوش منشي هیچ جا پای کم نیارد - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابند اورا ملک یمین دست وخویشتن را مالک رقبهٔ او دانسته خرید وفروخت اورا روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور را کور ساخته دختران را بی بهرهٔ مطلق گذارند - و در وقت خونخواري بر هر قبیلهٔ از قبایل که دست یابند بی ایستادگي از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی سرکشي و زبردستي از ادای حقوق آن بد اندیشان ابا کند - و چون مال دیگری از اهل قبیله بدست ایشان در آید دست ازآن برندارند - و آنرا مطلقا حق و ملک بل عین مال خود شمرده بیوجه حسابی بتصرف خود در آرند - و از جمله خرافات شنیعهٔ ایشان است نه بر هرکه دست یابند اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این صیغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیلهٔ ایشان از دریافت مرتبه شهادت بدرجات والا فایز گشته - در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب دقت نکند و طلب مال ننماید - و باین شبههٔ سخیفه جز تهي دست کسی از زیر تیغ ایشان نجسته - وبهمین که تن به بندگي نهاده جان مفتي نه برده -

و امثال این شناعات که شرح نتوان داد - چنانچه از غایت کثرت بشمار در نیاید درمیان ایشان استمرار دارد - لاجرم بعد از اشراف و اطلاع برین مضمون بی توقف فرمان گیتي مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ پذیرفت - که لشکرخان و سایر متصدیان مهمات صوبهٔ کابل این ضلالت پیشگان را از ارتکاب این امور ناصواب که از طور خرد و طریقهٔ شریعت دور است باز دارند - و بانواع تخویف و تهدید از وخامت عاقبت این اعتقادات واهیه که شرعاً و عقلاً مذموم است بترسانند - و اگر ازین پس کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید اورا تنبیه بلیغ نمایند - و حسب الحکم شریعت غرا تازیانه و تیغ را برو حکم سازند - مجملاً در عرض اندک مدت بر طبق امر جهانمطاع حضرت خلافت پناهي که اوامر و نواهي آنحضرت مانند قضاء آلهي مبرم است - و رد و دفع آن از امکان بامتناع مي گراید - مجموع آن بدعتهای واهیه و امور منهیه مرفوع گشته مبتدعان ازآن ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منهج قویم و طریق مستقیم دین محمدي صلی الله علیه و سلم عمل نمودهٔ اجرای سایر احکام و حدود بر مجاري معهود ملت احمدي جاري و ساري گردید *

ارتفاع رایات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک وخانجهان بصوب دکن *

چون بعنایت آلهي از مبادي ایام خیر انجام شاهزادگي تا هنگام جلوس همایون و از آن روزگار سعادت آثار تا اکنون باوجود تمادي مدت قطعاً برق تیغ شعله آمیغ سطوت و صولت اولیای دولت بی [illegible]

جهت برق خرمن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت کام کین خواهي را به لذت انتقام و مذاق تشفي را بچاشني تلافي شیرین نه ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل یابد - قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل مهمات را به زبان تیغ حوالت نمي نمایند - لاجرم فرمان عالي شان مشتمل بر نصایح خیرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین جهت که مصلحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود - اصلا آن پندهای سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرار داد خاطر مي بود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که ازآن تزویر اندیشه دغا پیشه انتقام کشیده کام خون ازآن خود کام بستاند - و سینه از کینهٔ دیرینهٔ او پرداخته آن تیره روزگار را بروزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه فنون حیل گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فرو چید - و هزار گونه بازیچهٔ نیرنگ آمیز بر روي کار آورده رنگها بر آب زد - تا نقش شکست و منصوبهٔ باخت آن سست رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه چون خانجهان از پیش سپاه نصرت دستگاه رو گردان شده به نظام الملک پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بحمایت خود پناه داده در صدد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعلهٔ غضب بادشاهي زبانهٔ اشتعال و التهاب کشید - و فرمان قضا توامان به پروانگي قهرمان قهر جهان‌سوز در باب تهیهٔ سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل ربیع الثاني سنه هزار و سي و نه هجري موافق بیست و پنجم دي ماه آلهي بساعت مسعود و درخور نهضت همایون که سعادت برو مفتون و اقبال بدو مقرون باد ماهچهٔ مهر شعاع لوای والا بجهت تسخیر دکن بصوب مملکت جنوبي ارتفاع گرفت - و تفویض خدمت حراست

آن مصر عزت به مؤتمن الدوله اسلامخان سمت تخصیص پذیرفته منصبش باضافهٔ هزار سوار چهار هزاری سه هزار قرار یافت - و معتمد خان از تغیر خان مذکور بخدمت بخشی گری دوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ بخطاب نجابتخان و فوجداری کول سرافراز گردید - و بعد از وزن مقدس شمسی سال سی و نهم از عمر جاوید قرین و بوقوع پیوستن مجمع آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ روانه شده روزی که ساحت خطهٔ خاندیس از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفخ صور میداد رونش عرصهٔ محشر شد - از هول سطوت و صولت اولیای دولت سر تا سر مملکت جنوبی خاصه سر زمین شورش خیز دکن رستخیز انگیز شده در آن عرصه شور روز نشور بظهور پیوست - ارادتخان صوبه دار آنجا با تمام کومکیان سعادت ملازمت اشرف دریافته یاقوت خان حبشی بانعام هیکل مصحف مرصع و دهوپ[1] خاصه و یارهٔ مرصع و پنجاه هزار روپیه نقد و کهیلوجی بانعام پنجاه هزار روپیه واوداجی‌رام بانعام چهل هزار روپیه و مالوجی بعطای موازی این مبلغ و میناجی بمرحمت سی هزار روپیه و آتش خان بانعام بیست و پنجهزار روپیه سربلندی یافتند - و بتحریک همت والا و رسوخ نیت و عزم جزم و حکم قهرمان قهر و سزاولی نفاذ امر که پیشکاران امور جهانگیری و جهانبانی اند سه فوج عمان موج از دلیران عرصهٔ کارزار و فرسودگان روزگار بسرداری سه اسپهبد برگزیدهٔ مصاف دیدهٔ تعین یافته بسر کردن این امر نامزد گشتند - سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مناصب بدین موجب بهمراهی این فوج مقرر گشتند - ججهارسنگه بندیله - سید شجاعت خان بارهه -

---

(۱) از دهوپ شمشیر مراد است

رضویخان مشهدی - راو دودا - چندراوت - میرعبدالله - اکرام خان - شیخ زاده نورالدین قلی صفاهانی - احمد خان نیازی - ستر سال کچهواهه - راجه دوارکا داس - کرم سین راتهور - ملتفت خان ولد ارادت خان - بلبهدر سنگهاوت - مغولخان ولد زبن خان - شیام سنگهه سیسودیه - اهتمام خان قدیمی - رامچند هاده - [اودیسنگه] [1]راتهور - تلوک چند ولد رای منوهر - جگناتهه راتهور - مکندداس - جادون - و از دکنیان یاقوت خان حبشی - کهیلوجی بهونسله - میناجی برادر مالوجی بهونسله - یسویخان جیریه - فخر الملک - پرسوجی - بسونت راو - شمار سپاهیان این فوج با سایر برقندازان و احدیان به بیست هزار سوار کشید - سردار دوم راجه گج سنگه - درین فوج جمعی کثیر از اعاظم امراء و منصبداران بدین تفصیل تعین پذیرفتند - نصیری خان - بهادرخان روهیله - سردار خان - راجه بهارت بندیله - راجه بیتهلداس کور - راجه منروپ کچهواهه - انیرای - صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتهی راج راتهور - احداد خان مهمند - راول پونجا - شریف خان قدیمی - جهان خان کاکر - راجه بیرنراین - پیرخان میانه - شادیخان اوزبک - خنجرخان - حبیب خان - میرفیض الله - رای هر چند - گوکل داس سیسودیه - کریم داد قاقشال - جیرام - هرداس جهاله - محمد شریف قدیمی - محمد شاه قدیمی - حسینی قدیمی - و از دکنیان اوداجیرام و بیلاجی و شرزه خان - از منصبداران و احدیان و برق اندازان عدد این فوج از قرار ضابطهٔ معهود پانزده هزار سوار مکمل مسلح خوش اسپه - و سردار سوم شایسته خان ولد آصف جاهی - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپهدار خان

---

(۱) ع [رای سنگه] ل

راجه جي سنگه و راو سور بهورتيه و فدائي خان و پهار سنگه بنديله و الله ويردي خان و بهيم راتهور و مادهو سنگه ولد راو رتن و راجه روز افزون و مرحمت خان و کشن سنگه بهدوريه و امام قلي و محمد حسين و شيرزاد و جعفر برادر باقر خان نجم ثاني و حيات خان ترين و جمعي از منصبداران - و از دکنيان آتش خان حبشي و روپ راو و سه هزار سوار تابينان يمين الدوله و پانصد سوار مردم رانا جگت سنگه - و شمار سپاهيان اين فوج با احديان و برقندازان پانزده هزار سوار بقلم در آمد - مجملا اين سه درياى لشکر که فوج موج آنها از جوش تلاطم و تراکم از موج شور و شر بحر اکبر پاى کم نمي آورد - و کثرت سوادش که ساحت کرهٔ خاک اغبر را فرو گرفته بود پهلو بر عظمت چرخ اطلس ميزد - بتاريخ شانزدهم اسفندار مطابق بيستم شهر رجب سنه هزار و سي و نه هجري از کنار آب تپتي به تسخير دکن رخصت يافته با عون و صون آلهي و همراهي اقبال بادشاهي بسمت بالا گهات راهي شدند - و ارادت خان بخطاب اعظم خاني و سرداري کل سپاه سرافرازي يافت - و مقرر شد که راجه گج سنگه و شايسته خان بصلاح ديد او کار کرده از انديشهٔ صواب او در نگذرند - و روز دوشنبه بيست و دوم اسفندار در ساعتي سعادت آثار که انجم شناسان اختر شمار بجهت دخول برهانپور اختيار نموده بودند - شاهنشاه جهان پناه بدولت و اقبال بر فيلي خجسته منظر فرخ فر سوار گشته - اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دوان - و سران سرافراز از اطراف پياده رو براه نهاده - باکبر بادشاهانه روانه شدند - و برسم معهود از بر سر دست زرپاش گهر بار چون سحاب نيسان بدر پاشي در آمده - و مانند شاخ شکوفه در موسم بهار سيم افشاني و درم ريزي سر کرده - چنانچه سر تا سر دشت و در آب گوهر غلطان رو بسيلان آورد - و تمام آن سرزمين را

سکهٔ نقرهٔ خام فرو گرفته روی زمین ملمع شد - و آن خطهٔ پاک از ورود مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت دارالسرور خطاب یافت - دولتخانهٔ آن دارالسلطنت که در ایام بادشاه زادگی نشیمن های دلفریب دلکش در فضایش اساس یافته بود - از نزول اشرف روکش خلد برین گشت - دریغولا خواجه ابوالحسن که بتعاقب خانجهان تعین یافته بود با سایر کومکیان و دریا خان از بکلانه آمده ملازمت نمودند *

سرآغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین و بیان سوانح دیگر

منت ایزد را که درین نو روز جهان افروز یعني آغاز سال سوم از جلوس فرخندهٔ فر همایون فال حضرت گیتي ستاني که درحقیقت فصل ربیع روزگار و سن شباب لیل و نهار است - بهار عهد شاهنشاهي از وزش نسیم فضل آلهي گل کرده - و ترشح نیسان احسان آنسرور سر تا سر هفت کشور را سرشار افضال و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و سي و نه هجري است در آن ساعت که اورنگ افروز طارم چارم اعني نیر اعظم از تابخانهٔ حوت بغرفهٔ شرفخانهٔ حمل تحویل نمود - دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصهٔ عالم نیز از خلوت سرای محل اعظم بمرکز حقیقي خلافت یعني بارگاه خلایق پناه که محیط ماهي تا ماه است بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و سحاب دست زرافشان را که همواره در صدد پاشیدن گوهر آورده صدف های عدن و عمان است بموج زدن در آورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانهٔ نواب مهد علیا از اصل و اضافه دوازده لک روپیه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب دار

۵۰ و احدي و برقنداز بسرداري راو رتن و وزير خان بجهت تسخير
ملک تلنگ و انداز ترکتاز اطراف و نواحي آن تعيين پذيرفتند - و امر
فرمودند که چندي در باسم که بسرحد ملک تلنگ پيوسته است اقامت
نموده آن قدر قرار گيرند که به هيئت اجتماعي سرتا سر آن مملکت
بدست آيد - هراولي فوج اعظم خان بعهدهٔ اهتمام سيد مظفر خان مقرر
گشته روانه بالاي گهات گرديد - بعضي از نفايس نوادر و ظرايف تحف
از نواب مهد عليا و شاهزادهاي کامگار و امراي نامدار به قيمت بيست
لک روپيه بعنوان پيشکش از نظر اشرف گذشته پرتو نظر قبول برآن تافت -
و همدرين روز قاضي محمد سعيد کرهرودي وکيل عادلخان که بزيور فضايل
نفساني آراستگي داشت - داخل بندگان درگاه گشته بانعام ده هزار روپيه
و سي هزار روپيه ساليانه سر افرازي يافت - دريا خان روهيله از شور بختي
و تيره اختري از سوابق عنايات بادشاهي قطع نظر نموده و از رعايت حقوق
مراحم نامتناهي چشم پوشيده جنسيت و آشنائي خانجهان منظور داشته بدو
پيوست - رحيم خان داماد عنبر حبشي و سرور خان از نظام الملک جدا شده
بکار فرمائي سعادت روي اميد بايي دولت خانه آوردند - اولين به منصب
پنجهزاري ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و فيل و دومين بمنصب
دو هزاري هزار سوار و ترکمان خان بعنايت نقاره سر بلند و بلند آوازه گشتند *

چارم اردي بهشت موافق رمضان المبارک فرخنده اختري
زهره پيکر در شبستان خلافت از مطلع مهد والا نواب ممتاز الزماني
طلوع نموده بــه حسن آرا بيگم مــوسوم گشت - شانزدهم مــاه
خواجه ابوالحسن باستخلاص ولايــت ناسک ترنبک اختصاص يافته
با شاهنواز خان ظفر خان و سيد دلير خان و خواجه فاضل مخدوم زاده
و کرم الله ولد علي مردانخان و خواجه عبدالله و جمعي ديگر از منصبـ

داران و [1] [راجپوتان] ع و برقنداران مرخص شد - و حکم والا صادر گشت *
که چون شیر خان صوبه دار گجرات با کرمکیان آنولایت بدو ملحق شود - بعد از
برسات بهم راهي بهرجي زمیندار بکلانه متوجه تسخیر ولایت مذکور گردد *

بیست و سوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از کالپي رسیده سعادت
ملازمت اندوخت - چون درمیان اعظم خان و شایسته خان نقش اتفاق
درست نه نشسته بود عبدالله بسرداري آن فوج مقرر گشته حکم طلب
شایسته خان بحضور صادر شد - بصد منصبدار جلو صد قبضهٔ شمشیر
و جمدهر و سپر و یراق طلا و مطلا و بهمین کیفیت و کمیت [illegible] مذکوره [illegible]
منصبدار گرز دار از مغولان بهادر کار آزموده که بحسب [illegible] همراه [illegible]
احدي بگرزهای سیمین و زرین در دربار حاضر بوده [illegible] سواري [illegible]
ملازمت رکاب سعادت بهره یاب مي باشند عاطفت فرمودند - و بدو صد
تن از احدیان گرز دار مذکور دویست قبضهٔ شمشیر و [illegible] سپر و یراق نقره
مرحمت فرمودند - بنام احمد بیک اتکهٔ شاهزاده [illegible]
ایصال فرمان قدر نشان و خلعت گرانمایه به محمد علي بیگ رسول دارای
ایران که دریندولا به لاهور رسیده بود رقم زدند - از آنجا که اصابت عین
الکمال فرع نهایت مرتبهٔ کمال است - از شور چشمي های افلاک و تنگ
نظریهای انجم در پنجم ماه تیر چشم زخم بموکب اقبال رسیده وقوع امري
که متوقع نبود بچنداول فوج اعظم خان رسید - حقیقت این واقعه آنکه
چون درین مدت افواج غنیم مقهور بنابر متمردي بصحرا مانده از بیم
رو بروی اولیای دولت قاهره نه شده در اطراف سپاه ظفر پناه گاهي از
دور مانند بخت تیرهٔ خویش سیاهي مینمودند - و اگر گاهي بانداز

(۱) [احدیان] ع

به اظهار تجلد و تهور در مقام دستبازي شدند - چون کار بسربازي مي‌کشيد از قرار معهود باز بر سر کار خود رفته راه فرار مي سپردند - لاجرم افواج موکب اقبال بنابر فرط تهور ايشان را داخل هيچ باب نه شمرده ازآن بداندیشان حسابی نمي گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چنداول فوج اعظم خان به ملتفت خان پسر او و چندی از راجپوتان مثل راو دودا و ستر سال و راجه گردهر و کرم سين و بلبهدر و جمعي ديگر مقرر بود - و قول لختی پیشتر رفته دو کروه فاصله راه ميان اين دو گروه دست داد - خانجهان و دريا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند مخذول بودند - جمعی پريشان را پيش فرستادند - که مگر قابو يافته انتهاز فرصتی نمايند - و چون آن کوته انديشان نزديک آمده بر حقيقت حال اطلاع يافتند همگنانرا آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف شتافته و غافل کمين کشوده بيکبار راه بر چنداول بستند - اوليای دولت باوجود قلت از بيشي اعداء که دوازده هزار تن بودند نيانديشيده با صولت شير در آمده بر ايشان حمله آور شدند - و از طرفين مردان ناموس جو داد مردمي و مردانگي داده چندی تن از موافقان و مخالفان بے سر گشته و جمعی کثير زخمهای کاري برداشتند - از جمله دليران مغول امام قلي پسر جان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه زادان کار آمدني بودند احيای مراسم حق گذاري نموده بکار آمدند - و از تابينان ايشان نيز و جمعی از راجپوتان مثل راو ستر سال برادر زاده راجه مان سنگه با دو پسر خود در معرکهٔ جان سپاري افتاده رايت نيکنامي بر افراختند - و ازين دست کرم سين راتهور و بلبهدر سنگهاوت و راجه گردهر نبيرهٔ راجه جيمل جوهر مردي آشکارا نموده و چهره بزخم هاي کاري رنگين ساخته در ميدان جانسپاري افتادند - چون حقيقت بعرض اشرف

رسید - بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سپاهیان بدسپار نموده باز ماندگان ایشان را مشمول عنایت ساختند - و پسران ایشان را بمناصب والا نواخته وطن های راجپوتان را بجاگیر فرزندان ایشان دادند - و راجه دوارکا داس را که ترددهای نمایان بجا آورده زخمهای کاري برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دلیري و نشان مردانگي است رایت امتیازش باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بر افراخته بعنایت علم سر افراز ساختند - درین روز مصطفی خان سر گروه فوج چنداول با راو دودا از رعایت مراسم ثبات قدم پهلو تهي کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند *

از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابي است برسم معهود این دولتخانهٔ جاوید - چنانچه هر ساله در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است درموسم برسات هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه تزئین مي یابد - و آنرا بپارسي عید ترکان مي گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز پیوسته این روز را عید گرفتندی - مجملا بآئین معهود شاهزادهای والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوادر جواهر وسایر بندها صراحیهای مینا کار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذرانیدند - خان زمان و لهراسپ برادرش با سي لک روپیه از اکبر آباد رسیده در فوج خواجه ابوالحسن شرف تعیین اندوختند - و چهل دست خلعت بارانی مصحوب مکرمت خان که بجهت استعلام خصوصیات احوال موکب اقبال خصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر ببالا گهات تعیین شده بود برای امرای عظام مرحمت شده *

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جادون رای است بفرمودهٔ نظام الملک - از آنجا که تخم بدکاري جز ادبار جاوید ثمرهٔ دیگر نیاورد - و نهال قبح اعمال غیر از نکال دارین حاصلی ندارد - چنانچه جادونرای

مقهور مذکور که با پسران و پسر زادگان و خویشان ومنتسبان خویش بمنصب بیست و چهار هزاري ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید طراز سرافرازي داشته محال انقد بجاگیر ایشان تنخواه بود - از روی کافر نعمتي پشت بدولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد - لاجرم منتقم حقیقي انتظام او را به نظام الملک حواله نمود - تا بشعلهٔ تیغ بیدریغ دمار از روزگار آن بد کردار و فرزندان او بر آورد - تفصیل این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده به نظام الملک پیوست - بنابر آنکه بے حقیقتي و کافر نعمتي ازو مکرر بوقوع پیوست - لاجرم نظام الملک باوجود کوته اندیشي از راه دور بیني خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندیخانهٔ مجازات که بندخانهٔ ناخردمندان است محبوس دارد - بنابرین این راز مضمر و سرسر بسته مخمر را با چندی از محرمان خود درمیان نهاده مقرر کرد - که چون او بحضور بیاید همگنان از همه سو دست یکی کرده او را دستگیر نمایند - بعد ازین قرار داد کس فرستاده او را طلبیدند - و بنابر آنکه او اصلا از حقیقت معامله آگاهي نداشت غافل با پسران خود بدآن انجمن در آمد - آنکه آن گروه از کمین گاها برآمده دست به بستن ایشان کشادند - و اینها دست به بند نداده تیغها از نیام کشیدند - وبمقام زد و خورد در آمده دست بمدافعه و ممانعه کشادند - و باوجود کشش و کوشش تمام بجای نرسیده کشاکش چارهٔ نزول قضا سودی نداد - چنانچه در آخرکار از هجوم مردم نظام الملک با دو پسر کار آمدني اچلا و راگهو و بسونت راو نبیره اش که بجانشیني او نامزد گشته بود کشته گشتند - وچون این واقعهٔ هندني وقوع یافته آن فرومایهٔ دني که بهمهٔ مذهب کشتني بود بجزای کردار تا سزای خود رسید - زن او که

[1][کرجائی ع] نام داشت و مدار کار باو بود - با جگدیو برادر و تمامی احفاد و خویشان و منتسبان از دولت آباد فرار نموده بقلعهٔ[2] [سندهکر ع] وطن دیرینهٔ خود که در نواحی جالنا پور واقع است تحصن جستند - و چون نظام‌الملک بر ایشان دست نداشت در صدد تفقد و دلجوئی آن بد اندیشان شده خواست - که عهد و پیمان بمیان آورده ایشان را استمالت دهد - چون عهود آن بد عهد محل اعتماد نبود - بر قول او دل نهاده نشده متوجه درگاه گشتند - از آنجا که مقتضای عفو و صفح آنحضرت است رقم بخشایش بر جراید جرایم و صحایف اعمال نا ملایم همگنان کشیده فرمان مرحمت عنوان بنام اعظم خان صادر فرمودند - خان مذکور تا سر اردو یاقوت خان و اوداجیرام و کهیلوجی و سایر سرداران دکنیان را به پذیرهٔ ایشان فرستاد - جگدیو راو را حسب الحکم معلی تسلیم چهار هزاری سه هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تلنگ راو نبیرهٔ اش را تسلیم سه هزاری پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل عنایت فرموده یک لک و سی هزار روپیه نقد بر سبیل مدد خرچ بهمه داد - و محال متعلقهٔ زمینداری جادونرای بر آنها ارزانی داشت *

از سوانح این ایام شکار شیر شاهنشاه شیر شکار است بروش بادر که عبارت از دامی است مخصوص بصید دد و دام در نهایت استحکام که طول آن ده هزار ذراع بادشاهی ست بارتفاع شش گز - آن سراپرده بستون های استوار بر پا کرده انواع بهایم و سباع را بدآن احاطه

---

(۱) ع [گرجای] منتخب اللبلب - حصه اول - صفحه ۲۷ه

(۲) ع [سند کهیر] منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۲۸ه

مي كنند - و رفته رفته از چار سو پيشتر آورده دايرهٔ آنرا تنگ مي سازند تا بدان حد كه مطلوب باشد نگاهداشته آنگاه بصيد پردازند - چون الله ويردي خان بعرض رسانيد - كه در شكار گاه تذومند شيري چند آشكارا شده اند - و چند روز است كه قراولان از دور آنها را نگاهباني مي نمايند و باحاطهٔ نگاه نظر بند دارند - چنانچه همانا آن ددي چند اهرمن منظر در پردهٔ زجاجي چشم مانند ديو در شيشه بند اند - بنابر آنكه طبع مقدس بصيد شير بس مايل بود في الحال حكم فرمودند - كه شيران را بعنوان احاطهٔ دام مذكور بدام احاطه در آرند - و بر وفق و مدار آنها را رانده بظاهر باغ زين آباد رسانند - چون فرموده بجا آمد آنحضرت فيل سوار به صيدگاه تشريف برده ده قلاده را به بندوق خاصه صيد فرموده و چهار بچه شير را گرزداران شير افكن كه هر يك بباد صدمه گرز البرز شكن صد رخنه در اساس سد سكندر و هزار شگاف در دل كوه قاف مي افگندند - بضرب دست صيد كرده زنده بقيد در آوردند *

اشتعال يافتن نايرهٔ آشوب و شورش افاغنه سرحد تيراه و بنگش بشرارهٔ شرارت - كمال الدين روهيله و انطفاء آن بـرشحه فشاني تيغ آبدار دولت خواهان آن صوبه

خاصيت ادبار و لازم ماهيت تيرگي روزگار است كه بهر برگشته بخت سرگشته اقبال رو آورده غبار هلاك و بوار بر روي روزگار و تارك اعتبار او افشاند - اگر بمثل فنون چارهٔ در بارهٔ اوكار ابر طوفان بار كند - هر آينه گرد تيرهٔ بختي

که برو نشسته از و فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمي ازو نزداید - و اگر بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیري او برخیزند - و فنون سعي و تدابیر گوناگون با یکدیگر برآمیزند - لامحاله این معني در مادهٔ بهبود او سودی نداده اصلا اثری بربن مراتب مترتب نگردد - چنانچه خانجهان که بخت و اقبال ازو رو گردانیده بحال تباه بخاک سیاهش نشانده بود - چندانکه دست و پا زد که آبی بر روی کار خود آورده گرد ادبار دور کند - بیشتر بمغاک خاک تیره فرو رفت - دریغولا که دریای لشکر خاقان بحر و بر را از شش جهت محیط خود یافت - چو خس در گرداب و خر در خلاب پای بند و سرگردان مانده از هیچ رو راه بدر شدن نداشت - لاجرم بخاطر آورد که بتحریک نامه و پیغام افغانان زیاده سر آن سرحد را شورانیده از جا در آورد - و اینمعني باعث شغل قلب دلاوران بلکه علت نگراني خاطر اولیای دولت جاوداني گردد - غافل ازآن که از غبار انگیزي شورش مشتی پشه منش ذرهٔ نهاد که در جنب خیل سلیمان زمان وجود موری ندارد - چه مایه گرد بر دامن کبریا و جلال اولیای دولت ابدي اتصال نشیند زهی ابلهي * بیت *

از جا نرود کوه بتحریک نسیم
دریای ز موج بیش و کم نشود

مجملاً بنابرین اندیشه به کمال الدین ولد شیخ رکن الدین روهیله که در عهد جنت مکاني بمنصب چهار هزاري و خطاب شیر خاني سر افرازي داشت - مکتوبی ابله فریب مشتمل بر هزار گونه تطمیع و ترغیب نوشت - آن خود سر بغور معامله نرسیده بمجرد نوشتهٔ او از جا در آمد - و سایر افغانان را بامداد خود خوانده درآن سرزمین سر به فتنه و فساد

برآورد - چون سعید خان که درآنولا در کوهاٹ اقامت داشت - از نوشتهٔ شمشیر خان و داؤد گماشتهٔ لشکر خان براین مضمون آگاهي یافت - که کمال الدین ناقص نهاد که از آشفته مغزي پیوسته سوداى خود کامي در سر بیهوش او در جوش بود - و همواره ریاست افغانان میخواست - از آب اٹک گرفته تا نواحي کابل قبایل افغانان را بشورش در آورده با خود متفق و مقرر ساخته که از پیشاور فتنه سر کند - بنابرآن ذو القدر خان و علیخان بیگ بخشي آن تهانه را با شادمان پکهلي وال و خضر گکهر و چندی از احدیان و تابینان خود به نگهباني کوهاٹ تعین نموده خود در عرض یک نیم پهر به پیشاور رسید - و بصلاح دید دولتخواهان نامهٔ مشتمل بر نصایح هوش افزا فرستاده ابواب مواعظ بر کشود - اگرچه بحسب ظاهر نخست از در طاعت و قبول اطاعت درآمده انقیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظهار در موافقت کار خود ساخته به تشیید اساس مخالفت و تمهید قواعد محاربت پرداخت - زبان آوران چاپلوس را بدعوت سران سایر الوس افغانان خصوص عبد القادر ولد احداد بد نهاد و کریم داد کور پسر جلاله و محمد زمان پسر پیر داد فرستاد - و آنها جمیع لشکر نفرقه اثر دور بغونغر [۱] و کوهسار تیراه و بنگش علیا و سفلي و سایر الوسات خٹک و چارچي و توري را فراهم آورده در یوام گذر هفت کروهي پیشاور به کمال الدین پیوستند - و او نیز تا رسیدن اینها افغانان نواحي پیشاور و اشغر و محمد زئي و کیاني و خلیل و مهمند و داؤد زئي و یوسف زئي و ترکلاني و امثال ایشان ازآن طایفهٔ پریشان روزگار را جمع ساخته بود - باتفاق یکدیگر شعله افروز آتش عصیان شده

(۱) ممکن است که بغونغر نام دیرین بنون باشد - در بادشاهنامهٔ این مقام به اسم ونقوونغر ذکر کرده شده [صفحه ۳۰۲ - حصه اول - جلد اول]

بدمدمهٔ افسون ادبار هنگامهٔ افسردهٔ بغي و طغیان را گرم ساختند - و روز
سه شنبه غرهٔ امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنرا بسیاهي سپاه چون باطن
تاریکیان تیره درون تیراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند - سعید خان
و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیر خان و شکر الله ولد لشکر خان
و جمال و جلال پسران دلاور خان کاکر و سید ماکهن و دیگر دلاوران راضي
به تحصن نشده بر سرآن شدند که در بیرون بایشان رو برو شوند - ولیکن
چون ملاحظهٔ مصلحت وقت ضرور بود - و یکبارة قطع نظر از مراعات لوازم
حزم و دور اندیشي نمودن از طور خرد دور بود - ناچار از راه حزم و دور
اندیشي قرار بدان دادند - که چندی از درون با مخالفان بمقام مدافعه
درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه جمع کنند - یکبارة به هیئت
مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآرند -
سعید خان جا بجا مردم را بمحافظت تعین نموده سپاهیان کار آزموده
کارزار دیده را بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشت - و خود با پسران
و تابینان آرام حرام کرفته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم
سعي و تردد نیآرمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان تباه اندیش
از راه تهور در آمده انداز یورش مینمودند - بهادران جلادت شعار
بضرب توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرصر فنا
بر مي دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچلها را به بندوقچیان
گذاشته از حصار برآمده بشعلهٔ تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفي
است - آتش در خرمن حیات آن منافقان مي زدند - و بنگاهباني اقبال
حضرت جهانباني از آنجا که توجه تائید یافتهای جناب یزداني کار
حزب البحر و حرز یماني میکند - بر اعدای دولت فایق آمده بی آسیب
و گزند مخالفان سالم و غانم معاودت مینمودند - و در عرض این ایام

15

روزی آن فرقهٔ تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجموعي به پناه تختها درآمده بر حصار یورش نمودند - سعید خان باعتماد عون و صون آلهي و اعتضاد و همراهي تائید بادشاهي مورچلها را باهل توپخانه حوالت نموده با دلاوران کار آزموده از حصار بیرون تاخت - و آتش کین دشمنان دین بر افروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیره روز جلو انداخت - و بمحض امداد آلهي باندک کشش و کوشش بر ایشان غلبه نموده قتل و کشتن بسیار بظهور آورد - و بقیة السیف آن خیره سران چون بخت خویش مغلوب و منکوب بوادي فرار شتافتند - و بنابر آنکه جمعی انبوه از آن گروه برگشته روز در محلات محال بیرون شهر مانده تا غایت از شکست سران خود خبر نداشتند - و بیم آن بود که بهنگام تعاقب هزیمتیان غنیم آن بد عاقبتان خبردار شده به تسخیر حصار روآرند - لاجرم دولت خواهان صلاح در تعاقب ندیده نخست بدفع ایشان پرداختند - و جلو ریز بر ایشان تاخته خلقی نامعدود را نیست و نابود و باقي را پریشان و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر بچار دیواریهای محل و خانهای استوار پناه برده بودند - آتش در آن خانها زده بشعلهٔ انتقام دود از وجود و دمار از روزگار ایشان برآوردند - و چون خاطر را از آن جماعه پریشان روزگار جمع ساختند - بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختگان نهاده قریب شش کروه از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلقی بیشمار برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قرار واقع در عرض فتحنامه عرضداشتند - بادشاه حق شناس سعید خان را غایبانه مشمول انواع عنایت ساخته بمرحمت خلعت فاخره و کمر شمشیر خاصه و اضافهٔ هزاري ذات و پانصد سوار برنواختند - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري دو هزار پانصد سوار پایهٔ اعتبارش افزودند ه

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضی قلعه دار احمد نگر مراحل بادیهٔ رحلت را پیموده آنجهانی شد - بنابرآن جان نثار خان را بعنایت خلعت و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار از اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت مذکور مختص و مرخص ساختند - سید نظام والد سید صدر جهان بخطاب مرتضی خانی سعادت نصیب گشته از عنایات اشرف سر رشتهٔ نظم احوالش سمت انتظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که[1] [نانا راو جی] از عمده‌های نظام الملک با شیخ صوفی و سادات خان و شرزه خان از دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزاری دو هزار سوار و منصب هر کدام ازآن سه نفر هزار و پانصدی سوار به تجویز خان مذکور قرار یافته از محال مفتوح تلنگانه جاگیر تنخواه گردید - حکیم صادق که از رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجدهٔ این آستان عرش نشان ناصیهٔ بخت را فروغ سعادت بخشید - چون درین ایام سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را ورمی در حوالیِ نافش بهم رسیده از کار باز داشت - حسب الامر عالی متوجهٔ درگاه والا گشته راجه جی سنگهه بجای او مقرر شد *

از سوانح این اوقات غلبهٔ موکب اقبال است بر غنیم درسرحد ناسک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم برسات باتفاق خان زمان وغیره بندها روانهٔ مقصد شد - افواج منصوره را سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفر خان را بسرداری این قشونها نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ

---

(۱) ع [ناوجی] ل - در بادشاهنامه نادجی آمده [صفحه ۳۱۵ حصه اول - جلد اول]

بنوبت فوجی بهراولي و فوجی به چنداولي تا بآن منزل قیام نماید - چون گماشتهای نظام الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار و جنگل‌های دشوار گذار فرستاده بردند - چنانچه در آن نواحي بلکه تا اطراف محال دوردست نیز از آباداني نام و نشان نمانده بود - و از رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و فعلهٔ اردو غلاء آذوقه بل قحط خوراک بجای رسید - که نزدیک بود مجال توقف در آن محال دور نما بل محال باشد - لاجرم باشارهٔ خواجه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده دست بتاراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت آذوقهٔ بیشمار بدست آوردند - و گراني و نایابی آذوقه لختی کمي پذیرفت - در اثنای این حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسرداري محلدار خان و عمر افغان وغیره تعین نموده - که اطراف معسکر اقبال را از دور احاطه نموده شبها به بان اندازي و روزها بدستبازي در آیند - خان زمان و ظفر خان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند - و چندیرا اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احمال ایشان را بالکل متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند *

بیان سبب تفویض سرداريِ کل بدستور اعظم عضد الخلافة الکبری آصف خان و روانه شدن خان عظیم الشان به بالاگهات در مرتبهٔ اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب و مناصب پایهٔ اعتبار ازو کم نداشتند - نقش موافقت درست نه

نشست - چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمثابهٔ اعضای رئیسه بودند - کما ینبغي متابعت او نمي نمودند - و در آخر او نیز باهشان معاش پسندیده که سر لوازم سرداري است بظهور نمي آورد - و ازین رو میان او و شایسته خان معنيِ حسن وفاق به شایستگيِ تمام صورت نه بست چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعه معروض پایهٔ سریر والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاهنشاهي بمقتضای وقت اقتضای آن نمود - که سرداری تعین فرمایند که کل عسکر را از دقایق بیم و امید در درجهٔ اعلی باشد - و سرداران دیگر را با او خیال برابري در خاطر نقش نتواند بست - و همگنانرا از متابعت صلاح دید و عمل بمقتضای تدابیر او گریزی نبود - لاجرم دریننولا سرداريِ کل سپاه به یمین الدوله امین الملت نامزد فرموده در وقت رخصت خلعت فاخره با چارقب زردوزي و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ عربي و عراقي مزین بزین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره مرحمت فرمودند - و شایسته خان خلف آنوالا شان جیغهٔ مرصع با خلعت و اسپ و الله ویردي خان بخدمت بخشیگريِ فوج مذکوره خلعت و اسپ یافته رخصت گردیدند *

چون عبد الله خان بهمان عارضهٔ سید مظفر خان مبتلا شده بود حسب الامر انور متوجهٔ حضور گشته بمعالجهٔ حکیم جگجیون صحت یافت - بولاجي کوبي از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشته بموجب التماس نصیرخان بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سر افرازي یافت *

*چهاردهم آبان ماه موافق سه شنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل هجري جشن وزن قمري سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون که از حساب افزون و از شمار بیرون بود ترتیب یافت - و انجمنی فردوس آئین آذین و تزئین پذیرفت - که نظیر آن در نظایر

این روز بنظر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب و انبساط و آئینی داد و دهش بظهور آمده درهاي ضیق معاش و طرق تنگ عیشي بر محتاجان مسدود نمود *

از سوانح دولت ابدي انتما که درین ایام چهره نما گشت ترکتاز فوج ظفر اثر اعظم خان است برخانجهان و فیروزي یافتن اولیاي دولت نصرت روزي برآن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات عسکر قیامت اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنحال نوشتهٔ آصف خان سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب افواج بحر امواج که شعبهٔ از دریای اشکر قلزم تلاطم است بطغیان در آمده بآهنگ استیصال و گوشمال مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از جوش آن جیش شورش انگیز سرتا سرساحت دکن بل روی زمین آشوب خیز گشته آثار روز محشر و شور رستخیز بعرصهٔ ظهور آمد - بهلول و مقربخان و سایر مردم نظام الملک که در جالنا پور برسات گذرانیده بودند - از آوازهٔ نهضت موکب منصور بی پا و بی جا شده بسوی پاتهري [1] فرار شدند - اعظم خان در همان گرمي بر خانجهان که در نواحي بیر [2] موسم برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران داشت جلو ریز کرده تاخت آورد - و بصف شکن خان نوشت که با مردم خود از قلعه برآمده تا رسیدن لشکر اورا مشغول سازد - و در هنگامی که خانجهان در موضع راجوري اسباب سوداگرانرا که بدست آورده بود بر افغانان قسمت مي نمود - اردوی جهانپوی را در موضع مچهلیگانو که از راجوري بیست چهار کروه است باهتمام یاقوت خان و مالوجي و اکرامخان و میر عبد الله و رعایتخان گذاشت که از دنبال بآهستگي روانه شوند - و خود

(۱) موضعیست که درمیان دو آبهٔ پورنا و گوداوري واقع است *

(۲) قریب به چهل کروه در سمت شمال و شرقي احمد نگر واقع است *

باتفاق سپه دار خان و راجه ججهار سنگه و بهادر خان و راو سور و سر افراز خان و خواصخان و جان نثار خان و راجه بیتهلداس و راجه پهار سنگه و انوپ سنگه و ارجن برادر رانا کرن و مرحمت خان و چندر من بندیله و اهتمام خان و کهیلوجي و اوداجیرام و جگدیو راو و سایر امرای دکني و منصبداران و احدیان خوش اسپه یک پهر شب گذشته راهي گشته هنگام صبح اطراف خانجهان را فرو گرفت - چون صف شکن خان بموجب نوشتهٔ اعظم خان فوج خود را تورک کرده بر فراز پشتهٔ بفاصلهٔ یک کروه برابر مقاهیر که چهار کروه از بیر گذشته در دامن کوهي اقامت داشتند ایستاده - عزیز پسر آن ذلیل بمقابلهٔ صف شکن خان شتافت - درین اثناء اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلو ریز رسید - عزیز از وصول افواج قاهره پای ثبات از دست داده باضطراب نزد پدر برگشت - و بر گزارد که لشکر نصرت اثر بسرعت هرچه تمام تر رسید - و جمعی که پیشتر نمودار شده بودند فوج صف شکن خان بود - آن خیره سر تیره اختر را از درست نشستن این منصوبه که باعث شکست اصلي و استیصال کلي او بود - غریو از جان برخاست - ناچار به بیقراري سپند بر روی آتش بخانهٔ زین سمند باد پا برنشسته از راه اضطرار روبروی چندین هزار شعلهٔ سرکش گشت - و بباد حملهٔ ناقص نیران قتال را چون شعله زود میرخس اشتعال داده هنگامهٔ افسردهٔ خود را نیمگرم ساخت - افواج منصوره متعاقب یکدیگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول با راجه بیتهلداس و انیرای و سایر راجپوتان حمله آور شد - بعد ازآن سپهدار خان سرآمد فوج برانغار با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر خلاف منش هرگز در آئینهٔ عقیدت و مرات ارادتش جز صورت صفای اخلاص و نقش وفا و وفاق مصور نشده جلو انداخت - آنگاه خواصخان

وسردار خان و مرحمت خان بخشيِ احديان و اهتمام خان داروغهٔ توپخانه وساير برقندازان از دنبال ايشان سهيل بنگاه و برق خرمن آن سياه بخت شده سلسلهٔ جمعيت ايشانرا چون روزگار ابتر بداندیشان پريشان ساختند - چنانچه آن مقاهير جميع پرتال و اسباب و اموال خصوص قماشهای تجار را که تاراج کرده به تقسيم آن اشتغال داشتند بجا گذاشته رو بهزيمت و پا بکوه نهادند - چون اکثر تابينان امرا و احديان تاراج غنايم غنيم را فوزی عظيم دانسته دست به يغما برکشوده بودند - توزک موکب اقبال از هم پاشيده برقرار اول نماند - چنانچه با اکثر سرداران مسلمانان و راجپوت اندک مايه مردمی که اغتنام ناموس و نام را غنيمت مي شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بيم آن بود که تا فراهم آمدن جميع عسکر غنيم پريشان روزگار در عين مساعدت فرصت وقت غنيمت انديش گشته از پيش بدر رود - ناچار امرای نامدار باعتماد همراهيِ اقبال و اعتضاد کارگريِ دولت ابدي اتصال از دنبال ايشان ببالای کوه روانه شدند - نخست بهادر خان و اهتمام خان و نرهر داس جهاله بسرداريِ عنايت آلهي و حمايت اقبال بادشاهي به تيغهٔ کوه برآمده رو بسوی آن تيره رای نهادند - و چون خان جهان ديد که چندی از بندهای درگاه خديو زمين و زمان که مانند نزول قضاي آسماني بلندي و پستي و نشيب و فراز پيش ايشان يکسان است ببالای کوهسار برآمدند - و ديگر دلاوران نيز فوج فوج بشتاب سيلاب سر در نشيب رو بفراز کوه آورده اند - ازين رو اضطراب تمام بخود راه داده سررشتهٔ خويشتن داري از کف گذاشت - خصوص از نزديک رسيدن بهادران مذکور که اگر فی المثل هنگام گرميِ هنگامهٔ گير و دار آفتاب وار با تيغ و سپر روی بکوه ثابت قدم آرند - بی توقف از جای بلکه از پای در آيد - چنانچه

مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است - * بیت *

نشود تیغ پیش حملهٔ او * گر نهي تیغ بر سر کوهسار

دریفحال تزلزل در بنای قرار و تحمل او راه یافته بی دست و پا شد - ناچار از روی اضطرار عمارئ فیلی را که عیال باقي ماندهٔ او برآن سوار بود براه شیوگانو راهي ساخته خود ثبات قدم ورزید - و برادر زادهٔ خود را که بهادر نامي بود - و سابق بمنصب چهار هزاري هزار سوار سرافراز بود - ووثوق کلي بر تهور و بهادري او داشت - باده از مقابلهٔ بهادر خان و دیگر دلاوران باز داشت - و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه مردمی بیش نبودند - ناچار پیاده شده روبروی ایشان آمادهٔ کار زار گشتند - و باوجود قلت اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم راهي ساختند - مجملا درآن روز دلیران عسکر جاوید فر کارستانیي در عرصهٔ کارزار بروی کار آورده روکش کار نامهٔ رستم و اسفندیار ساختند - که روزگاران مضمون آن در ضمن صحایف بادشاه نامهٔ نامي مانند شاهنامه بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند - خصوص بهادر خان روهیله که به نیرو‌ی دلیرئ ذاتي و بهادرئ جبلي چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار ساخته بزد و خورد در آمد - چندانکه چندین تن را بی سر ساخته جمعی کثیر را زخمدار از پای در انداخت - و خود نیز دو زخم تیر یکی بر رو و دیگری بر پهلو برداشته از پرتو زخم رو همانا روی تازه یافت - و نرهر داس جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار در آمده چندی را از پا در آورد - و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد - و سپهدار خان و خواجه خان و مرحمت خان عرصهٔ کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستي را که بریکدست آن کمر واقعه بود - سرمایهٔ استظهار ساخته در پناه آن به تیر اندازي درآمدند - و راجه بهار سنگه بندیله که داخل فوج برانغار بود خود را به بهادر خان رسانیده تردداتِ شایسته

بجا آورد - و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس و راجه انوپ سنگه وغیره
که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند - دریفوقت بوقت رسیده خود را
بمدد یاران رسانیدند - اعظم خان با شتاب باد و سحاب خود را بدامان
کوه رسانیده ملتفت خان و راو سور بهورتیه و چندرمن بندیله وغیره
دلاورانرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه برآورده همگنانرا از همه رو دل داده قوت
و نیرو افزود - مقارن ایحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصهٔ
دار و گیر داد مردانگی و مرد افگنی داده مانند کمند بازو بعدو بندی
و کمین کشائی برکشاده بودند - دلاوران طرف مخالف نیز در معرکهٔ زد
وخورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخمهای کاری
میخوردند - و از آنجا که مددگاری توفیق در همه وقت و همه حال قرین
و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است - از صولت کوکبهٔ موکب اقبال
بادشاهی که مانند فوج لشکر امواج پی در پی رسیده ماه تا ماهی را
فرو گرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر
مذکور از جا رفته بوادی فرار شتافت - چون آن مخذول که خانجهان از
روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوی بازو بود روگردان
شد - افغانان زیاده سر از راه بی سرداری فراری گردیده سر خود گرفتند -
و بباد حملهٔ صرصر اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سر کرده
بپایان کوه راهی شدند - عساکر منصوره قاهره چون قضای نازل از فراز
کوه شعله افروز آتش جان سوز کین گشته بدین آئین سر در پی آن
مقهوران نهادند - و کمانداران قدر انداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل
رسیدگان خدا گیر را در آن سر اشیب بباد شیوهٔ تیر گرفته مرغ روح چندین
خون گرفته را از آشیان تن پرواز دادند - بر سبیل اتفاق ناگهانی بل از قبیل
لطایف آسمانی که اکثر اوقات بقادر قدر اندازیهای قضا سهام غیبی به

نشانهای دل نشین بجا بر میخورد - در آن گرمي هنگامۀ رزم که برقندازان از شرارۀ فتیلۀ بندوق آتش فنا در خرمن بد اندیشان مي زدند - تیر تفنگی به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پرسرام نام راجپوتی از مردم بهاز سنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل تیغ قضای نازل ز تمام کش کند - قضا را بهادر از باب حرکت المذبوح بدست و پا زدن درآمده جمدهری بر ران او انداخت - چون انداز آن از کار افتاده زخم کاري کارگر نیفتاد - پرسرام از سر قدرت و قوت تمام جمدهری بر گلوگاه او زده کارش را باتمام رسانید - و سر آن زیاده سر بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسپ و انگشتر مهر آن گم گشته اثر بجهت علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتمام به پرسرام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت نشانی قتل او بدرگاه فرستاده سر سراپا شرش را بدروازۀ قلعۀ بیر آویخت - و بهادران موکب اقبال تا سه کروه از دنبال آن گروه ادبار مآل تاخته جمعی انبوه را در طي راه مسافر دار البوار ساختند - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز پرداخت - بنابر آنکه از یک پهر شب تا آخر آن روز زیاده از سي کروه مسافت طی کرده اکثر اوقات بتلاش و تردد و چپقلش گذرانیده بود - ناچار مصلحت وقت درآن دید - که سعادتمندان میدان و یکه تازان مضمار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد - که ستوران نعل انداخته و اسپان سم فرسودۀ کوکبۀ اقبال که جرم هلال جوهر نعال میزیبد - و گوهر سیاره بدل گل میخهای سایر ستاره بجای میخ مي ارزد - بزودي آسوده شوند - و شاید که در عرض اینحالت دنبالۀ لشکر ظفر اثر نیز برسد - چون خانجهان با بقیة السیف همین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت وقت یافت - لاجرم آن را بخود بحساب سعادت بزرگ گرفته اینمایه

فرصت را غنیمت عظیمه انگاشت - و بقدر قدرت و قوت به تکاپو درآمده
با سرعت صرصر و تندی تندر راه فرار سر کرده تا توان در خود و نیرو در
چارپایان ناتوان یافت یکسر شتافته به تگ پا رفته جان بدر برد - درینحال
اعظم خان درویش محمد دکنی را با چندی از مردم جگدیو راو و جمعی
دیگر از بندهای بادشاهی بتعاقب او فرستاد - و خود نیز باوجود فروماندگی
مراکب با حاضران موکب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب سیصد
تن از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست
افتاد - بیشتر مردم کارآمدنی آن نابکار سوای آنانکه بنابر آزار زخم کاری
از کار رفته بودند - با لباسی که در بر و اسپی که در زیر ران داشتند سر بدر
برده باقی اسپان کوتل و اسباب جا بجا گذاشتند - و خانجهان جریده
و سبکبار باندک مایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان بکران برد -
چنانچه عیال خود را بر اسپان سوار کرده عماری را با فیل از روی ناچاری
گذاشت - و با کمال خواری و بی اعتباری سپس از آن پایهٔ عزت و آن
مایهٔ رفعت و کامگاری که همه را بناسپاسی و حق ناشناسی در باخته بود
خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عماری درویش
محمد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش
اعمال سر در پی آن نامه سیاهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان
آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند - افواج لشکر عمان امواج را
در ساحل رودی که در آن نزدیکی بود دستوری فرود آمدن داد - چون
شب بروز رسید بنابر آنکه آن بدکیش از پیش بدر رفته چندان اثری
بر پیروی او مترتب نمی شد - معهذا از جهت یاقوت خان و اردو که
بمچهلیگانو تنزل داشتند خاطر اعظم خان متردد بود - لاجرم بحکم مشورت
مشیر تدبیر و دستوری دستور خرد پیر از ارادهٔ تعاقب خانجهان بقاعده

ورزیده باز گشت بسوی بیر قرار داد اندیشهٔ صواب پیشه نمـود - و در همانروز که اعظم خان داخل بیر شد - یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت - بادشاه حق شناس از روی قدردانی بجلدوی این خدمت شایسته بهر یک از سرداران و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعنایت خلعت و اسپ و فیل و اضافهٔ منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانو به بیضا پور [۱] و بهونسله از پرگنات ولایت بی نظام که بورود افواج در آن اثر آبادی نمانده بود بقصد رفتن دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهی یافته از بیر با بیست هزار سوار بصوب شیو گانو کوچ نمود *

از سوانح این ایام چون ساهو جی بهونسله بعد از کشته شدن جادون رای پدر زنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود پونه و چانده که دست نظام الملک در آنمقام باو نمي رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده بود - همدرآن ایام با اعظم خان نوشت که چون این کمینه غلام را سعادت رهنما و بخت کار فرما گشتـه ارادهٔ بندگی درگاه دارد - اگر از راه خیر خواهي بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معنی امان نامه مشتمل بر استمالت باشد درخواست نمایند - هرآینه در آن حالت با کمال جمعیت بدرگاه مي شتابد - بنابرآن اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاح التماس از طغرای صدور یافت - لاجرم باتفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار آمده باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهوجی بمنصب

---

(۱) قریبت به بست و پنج کروه در غرب اورنگ آباد واقع است *

16

شش هزاري ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و اسپ و فیل و دولک روپیه نقد سرافرازي و بلند آوازگي یافت - و میناجي برادر زادهٔ او بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و [رتي راو ساتیه] ع بمنصب دو هزاري ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسپ و ساماجي پسر ساهوجي بهمین منصب و خلعت و خنجر و اسپ و مالوجي و هیلوجي و هاباجي هر یک بمنصب هزار و پانصدي ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار روپیه نقد سرافرازي یافتند *

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریا خان با یکجهان ادبار بیک جا پیوسته نخست ساحت شیوگانو را باین نسبت مجمع قران نحسین ساخته بعد ازآن متوجه بیضا پور شده میخواهند دولت آباد را نیز نکبت آباد سازند - لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار از بیر بدان سو راهي شد - بمجرد استماع آوازهٔ نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در نزدیکي قلعهٔ دولت آباد احداث نمودهٔ او بود خالي کرده پناه بقلعه برد - و ازین جهت که از نحوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحي قطعاً بارش نشده خشکي بمرتبهٔ رسیده بود - که در سائر آن زمین گیاه از بالش افتاد - بلکه اصلا نبات نرست چه جای حبوب و نضج یافتن آن - و باین علت قلت غله و کثرت غلا بدرجهٔ رسید - که عبور عسکر چه جای اقامت در آن مکان متعسر و متعذر بود - ناچار اعظم خان استیصال آن بد اندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبیه و تادیب مقرب خان و بهلول را که در آن آوان در دهارور نزول نا مبارک داشتند - پیش نهاد همت نموده متوجهٔ سمت مذکور گردید - چون موکب اقبال بپای آن

(۱) ع [رتي راو ساتیه] بادشاهنامه - صفحه ۳۲۸ - حصه اول - جلد اول *

گهات رسیده ارادهٔ بر آمدن نمودند - جمعی از مردم متهور که از بیم عسکر منصور محافظت سر کریوه بعهدهٔ ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند - اهتمام خان میر آتش با جمعی از برق اندازان که پیشتر از سایر لشکر ارادهٔ بر آمدن کوتل نموده بود با ایشان بر خورده آن خاک ساران را بباد بندوق گرفته شعلهٔ فنا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچهٔ راه تنگ تفنگ به مسحت آباد ساحت بئس المصیر راهي ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهي نشود - و همدران روز تمامي لشکر از تنگنای کریوه بآساني گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین ستیز و آویز بچنگ آورده در موضع دارمنگانو بیست کروهي از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامکهیر [۱] از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرگنه را در وجه طلب دلاور خان تنخواه داد - گماشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط در آوردند - روز دیگر که نواحيِ قلعهٔ تلنگي معسکر اقبال شد - نگاهبانان آن قلعه باستظهار حصانت حصار باقدام تجلد پیش آمده از راه اظهار جلادت بتقدیم پیش دستي اقدام نمودند - و به برج و باره برآمده دست به بندوق افگني و بان اندازي کشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناهنجار که بیموجب ازآن زیاده سران سر زد - بمجرد رسیدن از راه همت به تادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گماشت - و بی نصب ملچار و ضم اسباب قلعه گیري برقندازان و کمانداران را بمحض یورش مجبور نمود - همگنان از راه کمال دلاوريِ طبعي و تهور ذاتي بی مبالات راهي شده روی بپای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون جنگ در پیوسته متحصنان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده

---

(۱) سي کروهي از اورنگ آباد واقع است *

دست و بازو بسربازي و جانفشاني بر کشودند - لیکن بدستیاري عون و صون الهي بهادران بمثابهٔ باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش زند - روبروی توپ و تفنگ شده در عرض یک پهربی آنکه معاملهٔ یورش بطول کشد - حصاری بآن استواري در حوزهٔ تصرف در آوردند - و جمعی کثیر بقتل رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند - تن به قید دادند *

سوانح این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه الهي کشش خاطر اقدس بنظارهٔ نزهت‌گاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول همایون بدآن فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش و شادي به نشاط صید و صید نشاط بیغمي طرب اندوز بوده چهارم روز معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنیدن اوصاف مرغوب آنمایه لذت مي یابد که دیده از دیدن - و ازینجاست که اهل حکمت انبساط گوش را که لذیذترین ملایمات طبع و مشتهیات نفس است بی بهره ندانسته اند - لاجرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نزهت کدهٔ غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده بتعریف مجملی از خصوصیات آن سامعه افروز مستمعان میگردد - این گل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحهٔ چین بل سرتا سر منتزهات روی زمین است باسم کراره (نام دهکده ایست واقع در سه کروهي برهانپور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است) اشتهار دارد - قبل از انکه بالقوة این نزهت آباد عشرت بنیاد از توجهٔ این باني مباني جهانباني بفعل آید - پیشینیان بندی بطول صد ذراع و ارتفاع دو ذراع بر پیش رودی که در نزدیکي آن جاریست بسته بودند و ازآن احداث آبشاری نموده - چون در ایام شاهزادگي نهضت والا به تسخیر آن روی نموده بود - در اثنای سیر و شکار که از موکب اقبال بر آن سر زمین

گذر اشرف افتاد - و جوهر قابلیت آن آشکار گردید - حسب الامر قضا نفاذ
آن عمارت گر معمورهٔ هفت کشور به تیز دستي معماران جادوکار در عرض
اندک روزگار بندی دیگر بفاصلهٔ هشتاد ذراع پیشتر از بند سابق بر آن رود
مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض
هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن دو بند خاطر پسند
و آبشار دلآویز صورت وجود بست - و بنابر امر ارفع بر اطراف آن سرابستاني
نیز با عمارات عالي و نشیمن‌های دل نشین بوضع بدیع و هندسهٔ غریب
ترتیب پذیرفت - بلطفي و زینتي که مشاهدهٔ اطراف آن دریاچه
که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و تال صفا پور طرب
افزاتر است - و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ زاغان و نهر انجیر
هري از یاد برد بلکهٔ از روضهٔ رضوان و جوی شیر بهشت یاد مي دهد -
خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تفریط فصل برشکال و تابستان
نیست و در کمال اعتدال مي باشد * * بیت *

چنین نزهت کده اندر جهان نیست
مگر باغ جنان گرچه چنان نیست
ز لطف آبشارش فیض در جوش
رود از دیدن آن هوش از هوش

از سوانح اقبال این دولت ابدي انتما که در صوبهٔ اودیسه چهره نما گشت
کسر لشکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح قلعهٔ منصور گده - توضیح این
ابهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده
که بنام باني آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهار دارد - متوجه شده
چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گماشتهٔ قطب الملک بنابرآنکه
بسامان قلعه و سرانجام قلعه داري خصوص استحکام برج و باره و سد

18

مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما ینبغي سعي بلیغ بجا آورده بود - بخاطر جمع با جمیعت تفرقه اثر خود که در آنولایت قریب به سه هزار سوار و [دوازده هزار] ع پیادۀ جلد و جرار بود - بکار فرمائي ادبار مستعد مواجهه و مقابله و آمادۀ مدافعه و مقاتلۀ موکب اقبال گشت - و اکتفاء بتحصن حصار ننموده چهاردهم دي ماه بآهنگ جنگ صف در میدانگاه میانۀ سمت شمال و شرقي قلعه تسویه صفوف نموده از روی تهور و تجلد بسلاحشوري در آمد - باقر خان با سایر تابینان و بندهای بادشاهي و جمعی از زمینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبرد و یسال قتال آراسته رو بدفع ایشان آورد - و قبل ازآنکه دلیران از هر دو سو باهم برآمیخته در یکدگر آویزند - پیادگان سپاه دکن برسم معهود نخست بازو به بان اندازي برکشوده از برج و بارۀ قلعه نیز ازرگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژالۀ آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال باقر خان فوج هراول را که بسالاري محمد شریف خویش خود مقرر داشته بود - بمدافعۀ هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پژوه نهاد - و هر دو به یکبار بارگي بر انگیخته بر قلب ایشان که مشتمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیادۀ جرار بود تاختند - و آن تیره بختانرا که تاب صدمۀ اولیای دولت برق صولت نداشتند در حملۀ اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته خلقی بیشمار گرفتار شدند - و باقي ایشان پراگنده و پریشان گردیده پناه بجنگل و کهسار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب نهب و تاراج افتاد - باقر خان از آنجا که راه سرداري است نگذاشت که خاطر

ع [ده هزار] بادشاه نامۀ - صفحه ۳۳۳ - حصه اول ، جلد اول *

متحصنان قرار گرفته آرام پذیرد - بنابرآن بهمان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلو تاخت - و دلاوران عسکر فیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند بر گردن گرفته بپای حصار رسانیدند - و بمجرد رسیدن قدم بر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند - نگاهبانان قلعه که مردم دکن ایشانرا نایکواری گویند - بمحض ملاحظهٔ ایتحال از کار رفته یکبارگي دست و پا گم کردند - و چارهٔ کار خود در زینهار طلبي دیده ناچار برسم معهود دکن که در وقت تنگي عرصهٔ کار زار از روی بیچارگي کاه برگی بدندان گرفته درینصورت طلب امان مي نمایند - عمل نموده به تسلیم کلید قلعه دارالنجاة سلامت و امن آباد عافیت بر روی روزگار خود کشودند - باقر خان بعد از فتح قلعه را به میر علي اکبر نام ملازم خود سپرده فوجداریٔ آن ولایت را به صفي قلي منصبدار باز گذاشت *

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن بسوی مالوه با هزار شورش انگیزي

از آنجا خیانت و خوف و غدر و حذر بر طبق حقیقت قضیهٔ الخائن خائف و الغادر حاذر متلازم یکدگر اند بمثابهٔ که در یک مادهٔ مطلقا از هم تخلف ندارند - درینولا بنابرآنکه از شامت آن دو شور بخت بد فرجام که بسر وقت بی نظام افتاده بودند و سلسلهٔ نظم احوالش از انتظام رفته بود چنانچه سر تا سر زمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز گشته کار بدآن کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگي بمعرض تلف در آمد - لاجرم آن دو بدنهاد چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند از راه دور بیني بخاطر آوردند - که مبادا خلاص خویش در گرفتاري

ایشان دیدهٔ سلامت خود در تسلیم آن بداندیشان اندیشد - ناچار صلاح کار فاسد خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان آن سرحد استمداد نمایند - مجملاً باین اندیشهٔ ناقص با صدر و ایمل و سایر افغانان از نواحی دولت آباد تا تنور شتافته از آنجا براه دهرن گانو و جوپره [1] و انبه و پاتر روانهٔ سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم تقدیم این امر که عبارت است از استیصال آن گروه خذلان مآل بحسن سعی این دو سردار نامدار یعنی عبد الله خان و سید مظفر خان حوالت رفته بود - لاجرم در باطن اینمعنی علت شده بظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالا گهات بدرگاه معلی آمده بود - بعد از اطلاع بر کماهی حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور اقدس و عبد الله خان از پائین گهات بتعقب او معمور گشته حکم معلی شرف نفاذ یافت - که از هر جا که این دو سردار بیکدیگر پیوندند - استیصال آن بد نهاد را پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت تائید آسمانی ست اصل وجود آن بدگهر را از بیخ و بنیاد بر آرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سر انجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بجهت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیماه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سرافراز خان و دوارکا داس و مادهو سنگه ولد راو رتن و یکه تاز خان و شیرزاد و اوگرسین و شیام سنگه و جگناتهه راتهور و امیر بیگ با صد تن از گرز داران شیر افگن که هما نا تن اسفندیار و دل تهمتن داشتند - درین فوج

---

(۱) در منتخب اللباب این مقام را چوپره و چونپره نوشته - [صفحه ۴۳۷ حصه اول] *

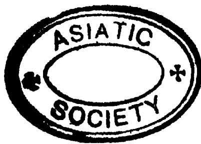
متعین ساختند و مقرر فرمودند که براه بیجاگده متوجه ماندو گردند - و همه جا از منتالفان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پژوه روانه شوند - چون بهادر مذکور در کمال استعجال مرحله پیما گشته در قصبه تالگانو بعبد الله خان پیوست - فی الحال ازآن مقام طبل رحیل بر سبیل استعجال کوفته دنبال باد و سحاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیماه چون بسرونج رسیدند خبر یافتند - که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده ارادهٔ تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عبد الهادی ولد صفدر خان که از جانب پدر حاکم آن محال بود با خواجه بابا و کروهی دیگر چهار گهری قبل از وصول آن گسسته امید داخل سرونج شده توفیق حراست شهر یافته بود - آن مخذول جاوید از دریافت پیشنهاد خاطر نومید شده ناچار با یک جهان حرمان از آنجا بر تافته در حلقهٔ فیل سرکار خاصه شریفه که مشتمل بر پنجاه و شش [1] زنجیر بود بدست آورده رو بوادی فرار و ادبار نهاد *

روز چهار شنبه بیست و پنجم دیماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه سنه هزار و چهل هجری بساعت همایون که سعود اسمانی انواع انظار سعادت نثار مجلس مقدس نموده بودند - و کف الخضیب دستها بدعای دولت جاوید مقرون بر کسوه بزم قدسی وزن شمسی از سال چهلم عمر ابد طراز آنحضرت که تا بقای بقا امتداد و مد مدت آن بر صفحهٔ روزگار و افراد دفاتر لیل و نهار باقی باد زینت و ترتیب یافته - خدیو روزگار خورشید وار به برج کفهٔ میزان تحویل نموده و پلهٔ برابر را بزر و گوهر آموده خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر اجناس و نقود دیگر سنجیده بر اهل استحقاق هفت کشور قسمت فرمودند *

---

(۱) در بادشاه نامه پنجاه مذکور شده - صفحه ۳۳۸ - حصه اول جلد اول *





20

کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمي را دو جذبه بزور یکی آب روزي دگر خاک گور

کشایش این دو کشش که همانا از یکدست است اجل رسیده و قسمت دریافته را از جا در آورده تا آنجا که میخواهد مي کشد و در هیچ مقام قرار و آرام نداده کشان کشان تا بمقصد مي دواند - چنانچه خانجهان کافر نعمت و دریا ناسپاس را که جاذبهٔ خاک ولایت کالنجر و بندیله بل کشش زبانهٔ شعلهٔ سعیر و جحیم و آبشخور سرچشمهٔ صدید و حمیم از راه این دو سرزمین بجانب خود مي کشید - همانا بدین وجه بی خویشتنی داري از دولت آباد راهي شده بدون آنکه مقصد مشخص و سرمنزل معینی داشته باشند هایم و سرگردان مي گشتند - تا آنکه دریا شوریده سر که پیمانهٔ عمرش چند روزی پیشتر از خان جهان پر شده بود دریغولا در سرزمین بندیله سر نهاد - و خانجهان یکدو گام آنسو تر در نواحي کالنجر گردن از بار سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا بد سر انجام آنکه چون سابقاً گذار خانجهان بر ملک بندیله افتاده بود بکرماجیت پسر ججهار سنگه اغماض عین نموده سر راه برو نگرفت و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب بادشاهي در آمده همواره خایب و خجل میزیستند و پیوسته در صدد آن بودند که از هر وجه که رو دهد باقدام عذر خواهي پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند - درین ولا که خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کالپي سر بر آرند بکرماجیت اینمعني را که پیوسته از خدا میخواست از لطایف غیبي شمرده بافواج آراستهٔ خویش غرّهٔ بهمن ماه به تکاپو در آمده سر راه بر ایشان گرفت - و نخست بدریا که چنداول بود برخورده بزد و خورد



در آمد - آن سرمست بادهٔ غرور نیز که رسائي این نشاء هوش ربای در کاسهٔ سر تهي مغزش سرشار افتاده بود بی محابا بر فوج بکرماجیت حمله آور گردید - و دریندحال که او سر گرم جانبازي شده درپی حریف اندازي بود قضا را تفنگی که از بس دریندمقام بجا افتاده آنرا لطیفهٔ غیبي توان خواند بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا باد پیما را سفینهٔ عمر در گرداب فنا افتاد و از زیادهٔ سري ها حباب آسا کاسهٔ سر بباد هوا برداد افواج بندیله به گمان آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف برسر او ریختند - و خانجهان درین میانه فرجهٔ فرار یافته بر یک کنار عرصه زده جان مفت از میان برد - در آن چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور فرار خانجهان رو نمود قریب بچهار صد افغانان با یک پسر دریا بی سر شده - و دویست بندیله در عرصهٔ کار زار بمقام جانسپاري در آمده مراسم سپاس گذاري حقوق نعمت بیقیاس ولي نعمت جاوید بجا آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات حسنهٔ روزگار بود بکرماجیت بدرگاه معروض داشته سر دریا با پسرش ارسال داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده چندی بر سر راهها افتاده از لگد کوب حوادث پاداش بی طریقي و بی راهي مي یافت - بکرماجیت بخطاب جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازگي اندوخت - چون شرارت وجود نابود دریا مردود از شرارهٔ آتش باروت فرو نشست خانجهان وداع صبر و قرار کرده مدهوش وار زمام اختیار خویشتن داري از دست داده هر روز مسافتي پی سپر میکرد - و موکب اقبال از دنبال آن ادبار مآل بر سبیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع نیمي از اعمال بهاندیر[1] پانزده کروهي سیهنده[2] رسیدند - و بندهای

---

(۱) در شمال و شوق جهانسي واقع است *

(۲) در شمال کالپي واقع است *

بادشاهي خبر یافتند که مسافت میانه ایشان و آن سر گروه کوته اندیشان زیاده از ده کروه نه مانده بنابرآن بیدرنگ بآهنگ یکرو کردن معاملهٔ او از روی عجلت تمام رو براه سرعت نهادند - چون خانجهان از وقوع پاداش کردار لکدکوب هجوم حوادث روزگار و پایمال دست برد آفات لیل و نهار شده از ایلغارهای پی در پی نیز کوفته گشته - چنانچه سواران از کار مانده در چهار پایان قوت رفتار نماند معهذا از زخمي بسیار همراه داشت بنابر آن در آن روز دیر تر راهي شده - ازین راه جمعی از افواج قاهره خود را زود بدو رسانیدند - و از همه پیشتر مقدمهٔ جنود فتح و ظفر سید مظفر خان که همه جا مانند طلیعهٔ بخت بلند پیش موکب مي شتافت دنبال آن برگشته بخت را دریافت - و چون خبر رسیدن مقدمهٔ لشکر ظفر اثر باو رسید سراسیمه شده یکباره از جا رفت - و باوجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار کار آزموده جانسپار بر سر راه سپاه ظفر پناه ناچار پای قرار برجا واستوار داشت - و زخمیانرا باندک مایه خزانه که از دست برد تاراج حوادث زمانه باز مانده بود با چندی از افغانان زبون اسپه پیش فرستاد - خان فیروز جنگ در آنروز شهامت هاشمي را بکار برده با صدمهٔ سیل و صولت برق بر خیل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت - و ازآن طرف خانجهان با افغانان حمیت سرشت ناموس دوست بر سر جان پا محکم نهاده سپر صدمهٔ آن قضای مبرم شد و دست از جان شسته بی محابا بزد و خورد در آمد - کوتاهي سخن در آنمقام که زبانهٔ آتش حرب بلندي گرای گشته معامله بداد و ستد جانها افتاد - وصفدران تهور منش مانند نهنگان خشمگین با تندي شیر و تیزي شمشیر بر اعدای هم تاخته آتش کین هنگامهٔ رزم را گرمي دیگر دادند - از هر دو صف رزم جویان تند خو روبروی هم شده از فرط پردلي چندین خانهٔ زین تهي ساختند - و چون پروانهٔ

بی پروا خود را بر آتش زده در دست برد شجاعت دست از رستم دستان بردند *

* مثنوي *

بنای جدل سخت بنیاد شد | تن از آهن و دل ز فولاد شد
چوسیل آن دو خیل خرابي پرست | بویراني هم کشادند دست
دریدند برهم یلان بیدریغ | چو جوهر بدندان گرفتند تیغ
چو برق از رگ ابر بهر مصاف | برون جست شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کار زار | که شد تیغها جفت مقراض وار

در آخر کار بیمن چهره کشائي توجه آن نظر یافتهٔ تائید خدائي شاهد فتح در آئینهٔ تیغ مجاهدان نصرت انتما صورت نما گردید - چنانچه در اندک مایه مدتی به نیروی کارگري اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده سران رزم ساز از دست بازي بسر بازي کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر اثر شیرزاد خویش خانعالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز در عرصهٔ جلادت نقد جان باخت - و هم چنین راجه دوارکا داس نبیرهٔ رای سترسال در بارهٔ کشش و کوشش پای کم نیاورده تنی چند ازآن زیاده سران را مسافر ملک عدم ساخت و خود نیز سر بسر حق گذاري نهاده بکار آمد - چون خانجهان اکثر مردم خود را قتیل و مجروح دید - خصوص محمود نام پسر او و صدر روهیله که نیروی بازو و گرمي پشت او بدیشان بود بکار آمدند و جانجهان نام پسر دیگرش را از تفنگ زخمی منکر بر روی ران رسید - و بدو نیز چند زخم نمایان رسید ناچار ثبات قدم را خیرباد گفته راه فرار سر کرد - و مطلقاً بهیچ چیز مقید نه گشته قطع طریق فرار اگرچه فی المثل گام واري باشد غنیمت مي شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت بحساب کاهی برنداشته جا بجا گذاشت - بلکه منصوبهٔ خود درآن دانست که شاید دمی چند بهادران غنیمت گیر را بدآن مشغول ساخته خود درآن

فرجة فرصت هزیمت بیابد - از جملهٔ فیلان بیست زنجیر بدست دلاوران شیر افگن فیل گیر افتاد - باقي راجه امر سنگه زمیندار بهاندور گرفته بموکب اقبال فرستاد - چون خانجهان گریزان گشته افتان و خیزان خود را بنواحي کالنجر رسانید سید احمد قلعه دار کالنجر سر راه برآن گمراه گرفته جمعی کثیر از همرهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با [۱] [حسین] ع نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگاه عالم پناه ارسال‌داشت و بجلدوی این تلاش مردانه بخطاب جانباز خان سر افراز شد - و خانجهان بکار فرمائي اضطراب عنان بشتاب سپرده تا کنار تالاب سیهنده که بیست کروه مسافت درمیانه بود هیچ جا عنان یکران خذلان مثنی نه ساخته یک جلو تاخت - و عنان اختیار از دست فروهشته درین مقام که خاک دامنگیرش گریبان گیر گردیده بود قرار اقامت داده از سر کوچ در گذشت - و از ته دل همراهان خود را میان مرافقت و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجدائي گزیدن تکلیف داد - در آن میانه جمعی را که ملاحظهٔ حمیت افغاني بل رعایت حق نمکداني ملحوظ بود ازین رو تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهي گزیدند و باقي سر خویش گرفته براه خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز دوشنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غرهٔ رجب پیشنهاد همت ساختند که بهر صورت که رو دهد امروز معاملهٔ او را یکرو سازند - و بحکم این قرار داد از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بشتاب موج گرداب پی درپی شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد سوار گرز دار و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر بآن فلک زده برخوردند - و آن برگشته بخت با عزیز نام پسری که اعز اولاد او بود و ایمل و جمعی دیگر

---

(۱) [حسن] ل *

از افغانان از عمدهای سرداران او که باو پایداري نموده بودند بنابر آنکه دل بر هلاک نهاده دست از جان شسته بودند فیل را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگي از اسپ پیاده شدند و رخ بعرصهٔ پیکار نهاده با فوج شاهي روبرو گشتند - پیش از همه مادهو سنگه با چندی از گرز داران پیشدستي نموده با ایشان بدار و گیر در آمد و از غایت جرأت و جلادت در عرصهٔ کار زار چون کمان سینه به تیر داده مردم هر دو صف چون مژه درهم آویختند *

* مثنوي *

نهنگان ز دریا بدشت آمدند — خرامنده شیران بگشت آمدند
درآن عرصه شوری بر انگیختند — که در چشم محشر نمک ریختند
ز بّرندگیهای شمشیر کین — لب زخم بر تیغ گفت آفرین
ز هنگامهٔ دست پرد یلان — نجستی کسی جز خدنگ کمان
ز مغز دلیران در آن دشت کین — سری بود پر مغز گوئي زمین

اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه پای گریز نداشتند ناگزیر شمشیر تیز گرفته بمبادرت در آمده بودند اما داد کشش و کوشش داده با وجود کمي عدد مردانه وار با دمی پرکین و جبینی سراسر چین روبروی بهادران پر دل چنانچه باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روزگارش بپایان رسیده در عرصهٔ پیکار به هیچ وجه من الوجوه پای کم نیاورده دست و پای بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکه چاره گريز سعي سودی نداشت و اصلا امید بهبودي نبود بقضای خدا بمبارزت در آمده مشت بر نشتر و پهلو بر نوک خنجر مي زد تا آنکه از اطراف عرصهٔ مصاف زخم‌های نمایان خورده - خصوص از زخم برچهٔ مادهو سنگه که پیشتر از همه برو زده بیشتر از همه کاري افتاده بود - باوجود اینحال تا تاب و توان خویشتن

داري داشت از خود نرفت و از پای در نیامد - آنگاه اکثر دلاوران که چون دشنه بخونش تشنه بودند تا رسیدن سید مظفر خان امانش نداده بزخمهای پیاپی سیوف خاک وجودش را بصرصر فنا دادند - در آن میانه قریب بسي سوار از همراهان او خود را بیک کناره زده بتگ و تا سر بدر برده پی کار خود رفتند - و دیگران قریب بصد کس که عار فرار بخود قرار ندادند پا محکم نموده قطعاً نه لغزیدند و بر سر جان نه لرزیده در پای تیغ تیز نیز ثبات قدم ورزیدند - مثل عزیز و ایمل و چندی دیگر که از کشتن و مردن ابا و پروا نکرده پروانه وار خود را بیدریغ بر شعلهٔ تیغ آتش آمیغ زدند - و از موکب اقبال درین جدال سید ماکهن ولد سید عبد الله نبیرهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت تن دیگر سر در راه جانبازي داده سر افرازي جاوید خون بها گرفتند - و چندی دیگر محضر دلیري را بخط زخم نمایان رسانیده رایت مردمي بر افراشتند - در آن وقت که گرز برداران سرهای آن زیاده سران از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده بودند عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با سایر سرداران عسکر ظفر اثر از دنبال رسیده بشکرانهٔ این فیروزي که بتازگي روزئ اولیای دولت ابد طراز شده بود از روی نیاز شکر کارساز حقیقي بجا آورد - و سر خانجهان و عزیز و ایمل را همراه خواجه کامگار برادر زادهٔ خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - و فرید نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود با جان جهان که زخمدار پناه بزن دریا برده بود با جلال برادر خورد بهادر خان مقید نموده بیکه تاز خان سپرده روانهٔ حضور پر نور ساخت *

* ابیات *

کجا این سر و اعتبار (۱)[سنان]ع   مگر از پی عبــرت دیگران

---

(۱) ع [چنان] ل *

سری را که بودی ز صندل بدرد ۱ [سنانش ببازي پر از کاه کرد] ع
سرش آمد آخر اگر رفت تن بود عذر آن رفتن این آمدن

بامداد روز دوشنبه بیست و دویم ماه مذکور موافق اواسط رجب که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیره روزگار را بدربار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان ازینمعني خبردار گشته بآهنگ مژده رساني پیشتر شتافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب تپتي کشتي سوار از شکار مرغابي صید خوشوقتي و کامیابي مي فرمودند ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بیقیاس و منتهای بی منتهاء واهب متعال بجا آورده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش نقارهٔ شادیانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران مآل بجهت یمین الدوله آصف خان و مهابت خان خانخانان و سایر صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبد الله خان بهادر و سید مظفر خان را از روی عنایت بی غایت به فرمانهای عاطفت عنوان اختصاص داده مصحوب عبد الله بیگ با خلعت هاي فاخره فرستادند - و معتمد خان برسم مژدگاني از عنایت خلعت خاص تشریف یافته - و خواجه کامگار باضافهٔ منصب و مرحمت خلعت خاص و اسپ سرمایهٔ اعتبار اندوخته بخطاب عزت خاني نامور گشت - و بکار فرمائي مصالح ملکي برای اعتبار خیره چشمان سرهای پر شور و شر آن خیره سران آویزهٔ گوش دروازهٔ قلعهٔ برهانپور شد - و چندی راس المال عبرت ارباب خبرت و سرمایهٔ بصارت ارباب شرارت بود - دریفوقت که سر پیر خان مخاطب

---

(۱) ع [زمانش ببازی پر از کاه و گرد] صفحهٔ ۳۳۴ - حصهٔ اول منتخب اللباب - در نسخهٔ کتبخانهٔ آصفیهٔ حیدرآباد بجای سنانش زمانش رقم شده *

به خانجهان بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالب کلیم این در یتیم در رشتهٔ نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صلهٔ سرشار یافت *

* قطعه *

این مژدهٔ فتح از پی هم زیبا بود   این کیف دو بالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت   گویا سر او حباب این دریا بود

چهره نمائی شاهد مراد عسکر منصور که عبارت است از فتح قلعه دهارور بنقاب کشائی اقبال این تائید پرورد عنایت ذو الجلال

چون سایر مهمات این دولت خدا داد خدا ساز است و از مزید سعی کار گذاران و میانجی کوشش مددگاران بی نیاز لاجرم همه وقت و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بر وفق دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعهٔ محال کشاد دهارور[۱] است که به کمال حصانت و استحکام بر روی پشتهٔ مرتفع اساس یافته بر اکثر اطراف آبکندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک و جرهای عمیق دارد - و تا حال تصور فتح آن در آئینه خیال هیچ کشور گیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانیهای اقبال کار ساز فتح آن درهلباس ترکتاز روی نمود - وحقیقت این واقعه آنکه چون اعظم خان از راست رویهای

(۱) این قلعه در جنوب و شرق بیر بفاصلهٔ بیست و هشت میل انگلیسی واقع است *

اندیشهٔ درست بخاطر آورد که نخست به قصبهٔ دهارور و پینته که بلغت دکن عبارت از بازار گاهی است که اهل نواحي آنجا هر هفته یکروز معین بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم مي آیند بتازد - و آنگاه بر سر قرار داد معهود آمده تعاقب بهلول و مقرب خان پیشنهاد همت سازد - لهذا بانصرام ما في الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس حصاری پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبر یافت که مخالفان چندین زنجیر فیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق در آورده و پشت به پناه قلعه داده رو بمدافعهٔ سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سرداریها است و شرط کار گزاري خود با سایر بندهای درگاه سوار شده بکنار خندق آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمي بچیره دستي در آمده گرم بان اندازي بودند بباد تفنگ گرفته از آنجا بضرب زور بیجا ساخت - و ارباب تهور اسباب نهب و غارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته بی محابا بدرون خندق ریخته غنایم بسیار و اسباب و اموال بیشمار به یغما بردند - بعد آن بموجب فرمودهٔ خان مذکور پیادهای راجه ججهار سنگه در صدد سربازي شده بخندق در آمدند - و آن پیادهای جلد و جرار که هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمي آوردند و در مقام سرعت سیر بر تگاوران باد پیما پیشي مي جستند از سرجان گذشته با اجل دست و گریبان شدند - و به تنگنای عرصهٔ خندق در آمده چندی از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعه جان باختند - و چندی باوجود زخمهای کاري چهار زنجیر فیل و بیست و هفت اسپ و شتر و گاو بسیار و دیگر اموال و اسباب از خندق بر آوردند - از تهور ایشان اکثر دلیران و یغمائیان لشکر دل یافته بخندق در آمدند و آنچه از صامت و ناطق یافتند متصرف شدند - و درین مرتبه نیز پیادهای بندیله سه زنجیر فیل و پنجاه اسپ بدست آوردند -

اعظم خان بجلدوی تجلد سایر غنایم را بارباب تاراج باز گذاشته بجهت
سرکار خاصه بر فیلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمقتضای
شرط سرداري در خندق پیاده پا براه نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر
در آورده دربارهٔ جست وجوی مداخل و مخارج قلعه دقیقهٔ از دقایق
فکر و تدبیر نا مرعي نگذاشته - و در عین تعمق نظر دریچهٔ بگچ و سنگ
مسدود نموده دید که ممکن بود که از آن راه فرجه یافته نهفته بقلعه در آیند -
بنابر آن در حال بیلداران و سایر عمله و فعلهٔ این کار را طلب فرموده بانعام
گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سرگرم این کار نموده بجد کلي
و اهتمام تمام بشگافتن آن باز داشت - و در آن سمت ملچارها قرار داده
جا بجا نگهبانان بر گماشت - و چون متحصنان مثل سیدي سالم حبشي
و پدر اعتبار راو و برادران او از قسمت یافتن ملچارها خبردار شده در
محافظت حصار مبالغهٔ بیشتر نموده سر گرم بان اندازي و بندوق افگني
و توپ کشائي شدند - درین اثنا بنابر آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود
بخود مهیا و آماده میگردد قضا را از نقاب حجاب غیب شاهد لطیفهٔ شریفه
روی نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت
کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلانی که سرمایهٔ پشت گرمي اهل حصار بوده
و آنرا بصد جر ثقیل بالا برده بر دروازهٔ قلعه نصب نموده روی لشکر را بآن
نگاه مي داشتند ارابهٔ آن توپ در انداختن نخستین از صدمهٔ آن شکست
و توپ غلطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان درآن میانه
بمثابهٔ کار بر ایشان دشوار ساخته عرصه بر همگنان تنگ گرفت که فرصت
پرداختن و مجال اشتغال بساختن ارابه و رفع توپ که بآساني دست بهم
نمي داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع آنواقعه روبروی دروازهٔ
منصوبهای فتح فرو چیده در همان گرمي مرحمت خان و میر غیاث

را با جمعی از بندوقچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند و در پناه چبوترهٔ کوتوالي ملچار ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با آنکه اکثر بندهای دولت خواه بادشاهي خصوص امرای دکن بنابر دشواريِ کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده باتفاق مي گفتند که صرف وقت درین راه نقد فرصت بخاک ریختن است و درین معامله پا فشردن سر رشتهٔ کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که اعظم خان را بخت کار فرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع رضا اصغا ننموده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرتبه بر مرتبه مراتب جد و جهد مي افزود - در آن چند روز جمعی از پراگنده گویان را که خلل در رسوخ عزیمت مي انداختند بهر گوشه متفرق ساخته خود با مردم یکدله سر انجام کار ولي نعمت جاوید را وجه همت بلند نهمت ساخت - و از صفحات صحایف اعمال و جراید مساعيِ اهل قلعه که عنوان تهاون و تکاسل داشت آیات وهن و ضعف مطالعه نموده یکبارگي درپی کار سازيِ یورش شد - و بامداد روز دوشنبه هشتم ماه بهمن به عون و صون ایزدي مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دلیران لشکر به هیئت مجموعي از جانب دروازهٔ دیگر که آبهند و جر نداشت انداز یورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دلاوران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته و زینه ها بر دوش نهاده تکبیر گویان پای براه حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج و باره بر افراشته و پا بر مدارج آن گذاشته ببالا بر آمدند - و برخی بدست آویز کمند بر کنگرهای بروج عروج نموده کار نامهٔ این نوع قلعه کشائي که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده دریچهٔ دروازه را از طرف درون کشاده و اعظم خان با سایر امرا ازآن راه داخل قلعه شد -

تا آنوقت قریب [۱][دو] ع هزار کس از راه برج و باره بقلعه در آمده دست
بغارت و تاراج بر کشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اقمشه
و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره
و ستور و مواشي و امثال اینها بحوزهٔ تصرف سپاهیان در آمد - و سر تا
سر قلعه از باب صامت و ناطق بنابر دست انداز ارباب یغما بباد نهب
و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد گرد از بنیاد آن بر آمده بوم و بر و
دیوار و در حصار بجاروب غارت پاکروب گردید - چنانچه مبلغهای کلي
از میان رفته برندهٔ آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته
تا سایر عمله و فعلهٔ قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند - سیدي سالم قلعه دار
و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار راو و اهل بیت شمن عم ملک بدن
و جدهٔ مادريِ نظام الملک بدست در آمدند - اعظم خان چندی از ایشان
را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بنابر در خواه امراء دکني
بصیغهٔ صدقهٔ فرق فرقدسای آزاد ساخت - بعد ازآن بسر انجام ما یحتاج
قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانهٔ نمود - و هفت صد تفنگچي
و باندار و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را
در قلعه باز داشته نگاهبانيِ حصار بسرداريِ میر عبد الله رضوي مقرر ساخت -
و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف
رسید آنخدمت شایان موقع استحسان نمایان یافت و خدمت گذاران
محل تحسین و احسان بی پایان گشتند - اعظم خان بعنایت خلعت
خاصه و اضافهٔ هزاري ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار
سوار و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین مطلا و راجه ججهار سنگه بندیله
بخلعت و اسپ و مرحمت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

(۱) ع [ده] ل *

ذات و هزار سوار و خلعت نوازش یافتند - افواج نظام الملک که بیست
کروهي قلعه دهارور اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر آنجا کوچ نموده
بنواحي قلعه قندهار که در آن آوان بمضیق محاصرهٔ افواج پادشاهي
در آمده مشرف بر گیراگیر تسخیر شده بود شتافتند که شاید باتفاق دستبردي
نمایند و باین حرکات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگي خاطر دولت
خواهان شوند - خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از
آنجا کوچ کرد - در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سر لشکر
عادلخان که در آن نزدیکي از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات
نموده دستوري یافته بود بدان خان عظمت نشان رسید - خان مذکور همان
جا توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجوئي او یاقوت خان و اوداجیرام
و کهیلوجي و جمیع امرای دکني و حبشي را بهمراهي ملتفت خان
خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سبیل استقبال فرستاده او را
بدین مایهٔ احترام بلند پایه ساخت - و باعث آمدن رندوله خان آن بود
که عادل خان ده هزار سوار بسرداري او و پدرش فرهاد خان بحراست محال
متعلقهٔ خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است فرستاده بود که آن
سر زمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته در بارهٔ تسخیر و تصرف
قلاع و پرگنات متعلقهٔ نظام الملک که شاهنشاه مالک رقاب بجهت تالیف
قلب عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند کوشش کند - بعد از آمدن
باعظم خان نوشت که چون عادلخان درینولا بتازگي در سلک دولتخواهان
درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمیعت سپاه را که در جنب کثرت موکب
اقبال حضرت سلیمان مکاني قدر و مکانت خیل موری ندارد بخدمت
ارسال داشته که بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طراز سر افراز گردد -
الحال این بندهٔ درگاه در خواه آندارد که باذن دریافت حضور امتیاز یافته

در آنچه مقتضای وقت و صلاح حال باشد باستصواب رای صواب آنخان
کامیاب بعمل آرد - چون اعظم خان برین مضمون وقوف یافت با آنکه
میدانست که او بظاهر اظهار وفا و وفاق می نماید وباطناً از راه نفاق
با نظام الملک اتفاق تمام دارد و باستیصال کلی او راضی نیست بنابر
اغماض عین و مدارا که از ستوده آئینهای دل پسند ارباب خرد ارجمند
است و سر همه خصایل محموده و سایر شیوهای ستودهٔ سرداران از مکنون
ضمیر او قطع نظر کرده با او بمقتضای نحن نحکم علی الظاهر عمل نموده
به تقریر دلپذیر حکیمانه جواب بر طبق مصلحت باز داد - که چون درینحال
عزیمت تنبیه غنیم سمت تصمیم یافته مزید توقف که صورت تقاعد از
انصرام قرار داد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این
اراده که ازو بغایت خرد پسند افتاده هرچند زود تر بحلیهٔ وقوع و زیور
تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی و انسب مینماید -
بالجمله چون رندوله خان از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیرهٔ وجوه
خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده باردوی جهانپوی رسید بحکم
وحشي منشي و ضعف نفس و بیدلي از غلبهٔ وهم و هراس بیقیاس
که ناشي از کمال شکوه و شان و صولت اولیای دولت شده با پانصد
سلاحدار به مجلس اعظم خان که در آنروز بزمی خوش مرتب ساخته
و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بنابر آنکه منع
همراهان او باعث مزید توحش و تنفر همگنان می شد ازین معني که
منافي روش آداب بوده اغماض عین نمود - معهذا از روی مهرباني بمقام
دلاسا و استمالت او و پدرش آمده سخنان عطوفت آمیز که مناسب وقت
و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چندانکه وحشت ایشان بانس مبدل
شد - آنگاه از سر نو برسر دلدهي ایشان رفته بیست دست خلعت فراخور

قدر و حالت بایشان داد - و چون از شگفته جبینیِ اعظم خان رو و نیرو
یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بزبان نیاز
درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادلخان را
بشمول انواع عواطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نا متناهي
مفتخر و مباهي ساخته اند - چنانچه محال متعلقه بدو باز گذاشته از روی
مزید مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملک که از آنجمله قلعهٔ دهارور
است بدو عنایت فرموده اند - اکنون که فتح قلعهٔ مذکوره نصیب
دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوفای وعده سر افراز نه سازند اینمعني
باعث نومیدي و حرمان نصیبي او از عنایت بادشاهي خواهد شد -
اعظم خان گفت که فرمان عالي شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان
در باب استیصال کلي نظام الملک با دولتخواهان دم از وفا و وفاق زده
با ایشان در قلع بنیان بغي و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بجلدوی
تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آیند - و در
باب تسخیر قلاع معهوده بکومک مردم او اقدام نموده بعد از فتح باو باز
گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت مآثر در وادیِ تعاقب
غنیم تکاپو نموده بر اثر ایشان تاختند و مکرر طول و عرض این کشور را پی
سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند
مطلقاً عادلخان درین ابواب مقید همراهي نشده به هیچ باب از در موافقت
در نیامد - معهذا از روی مزید بر و امتنان که گزیده شیوهٔ بندگان این
آستان است مکرر اعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بخود در مانده اند
انسب آنست که بمحاصرهٔ قلاع بپردازد مطلقاً اثری برین مراتب
مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعهٔ دهارور بنصب صد گونه منصوبهٔ اولیای
دولت شده و از شما خدمتی پسندیده بتقدیم نرسیده اینمعنيِ بیوجه

که عبارت است از التماس قلعهٔ مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مناسب آنست که دربنولا چون عساکر منصوره بارادهٔ تنبیه بقیة السیف غنیم به پائین گهات متوجه اند شما درین حوالي اقامت نموده و مردم خود را فراهم آورده مترصد باشید که هرگاه آن گروه ادبار آثار از مقابله رو تافته آهنگ بر آمدن بالا گهات نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیرید - تا افواج قاهره خود را از عقب ایشان برسانند و باتفاق همگنان را درمیان گرفته از میانه بر داریم - آنگاه که شما مصدر اینگونه هوا خواهي شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعهٔ دهارور نمایند - و بنابر آنکه در نظر انور آن جهانبان جهان بخش محیط هفت کشور بل محاط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطهٔ موهوم ندارد تا باین یک کفدست زمین محقر چه رسد یقین که این التماس بموقع قبول خواهد رسید - مجملاً اعظم خان فوج عادلخان را به قصبه ماندوه[1] مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک به سمت قندهار[2] شتافت - و نظام الملک از جا در آمده ناچار صلاح در آن دید که بافواج عادلخان از در مصالحه در آمده قلعه شولا پور را باز بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان درمیان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند *

بیان مجملی از خصوصیات شدت قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از تیره سرانجامي و بد فرجامي قطعاً رعایت

(۱) این مقام درجنوب و غرب دهارور بفاصلهٔ بیست و پنج میل انگلیسي واقع است *

(۲) این قلعه درجنوب و غرب ناندیر بفاصله بیست و پنج میل انگلیسي واقع است و از دهارور هفتاد و پنج میل مسافت دارد *

به جانب بندگان بادشاهي بجا نياورده برخلاف سير مرضيهٔ ملوک عهد
ماضي سلوک مي نمود - و مجاري اوضاع و اطوار بر منهج مستقيم عدل
و داد قرار نداده هنجار مرضي حضرت پروردگار نمي پيمود - و باين نيز
كفايت نكرده افاغنه را كه خمير مايهٔ فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در
ولايت خود پناه داده در تقويت آن فئهٔ باغيه كه اخلاط فاسده بل مواد
مفسده كالبد روزگار و علت تامه سوء المزاج ليل و نهار بودند بقدر امكان
كوشيده ازين چند ماده خود را مستعد بلا و آمادهٔ ابتلا ساخت - لاجرم
حضرت جبار منتقم انواع بلايا بر روى او و رعاياى بلاد او كشاد - چنانچه
نخست دايهٔ سياه پستان ابر بهاري و سحاب آذاري شير باران از اطفال نبات
باز گرفت - و تا انقطاع موسم برسات كشت خوان زمين كه پيوسته از افضال
ابر مطير زكوة گير بود برشحه واري نم بل به نيم قطرهٔ شبنم نرسيد - بدان سان
كه گوئي در آن سال بخارها طبع دخان آتشي گرفته بود يا سقاى سحاب
سراب از چشمهٔ سيراب آب برداشته - و ازين رو رفته رفته گونه زنگاري سبزه
كاهي گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و كهسار از فرط بى آبي سيماى
گياه سيمابي گرديد - چنانچه ميزبان تهي چشمان مايدهٔ كلام ابو طالب
كليم درين باب ميگويد * * مثنوي *

نشان از ابر و باران آنچنان رفت   كه گفتي برج آبي ز آسمان رفت
هوا گر قطعه ابرى جلوه ميداد   بدى بى آب همچون كاغذ باد
اگر يک قطره آب آتشين بود   چو آب آبله پرده نشين بود

مجملاً باين علت قلت غله و كثرت غلا بجاى كشيد كه عاقبت الامر
به قحط منجر شد - و آن بلا بمقامى انجاميد كه كار از شمار و تعداد اموات
در گذشته اسم مويه و نوحه و كفن و دفن از ميانه برخواست - بل بنابر
آنكه موت عزيزان نيز علت قلت مؤنت ميشد لوازم تهنيت بجاى

تعزیت بجا مي آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا فراخنای ساحت عدم را بر مردم تنگ فضا ساخته بود از کوچهٔ راه باریک تیغ تیز که در آنولا این قضای سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قافله در قافله بمراحل وادئ نیستي مي شتافتند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر مي جستند آنرا که قوت رفتار و پای فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان بغربت و برخی از دنیا بآخرت جلا وطن مي بودند - و ازین ورطه کسی کشتئ جان بدر برد که از کمال ناتواني یارای قطع مسافت آنجهاني نیز نداشت *

* مثنوي *

فلک ماند ازپی هنگامهٔ غم بهر گوشه کفی از تخم آدم

زبس در کوچه فرش مرده افتاد نشان از کوچهٔ تابوت میداد

بسان شیشهٔ ساعت دو دنیا پر و خالي شد از موتی و احیا

بنابر آنکه نزول عذاب جباري غالب اوقات از نوع شمولي خالي نمي باشد سال دیگر از شامت قرب جوار آفت خشکي و غلا و بلای قحط و وبا درسایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده همانا اهل سر تا سر این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی مانند انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردني که در آنولا بود نیز از بیخ و بنیاد بر افتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر التهاب زبانهٔ آتش جوع مي زدند - بنحوی که هرآنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله گردش چرخ دوار خاک مردم خوار بآدمي کرده بود بکمتر از هفتهٔ آدمي در هفته خوردن خاک تلافي بجا آورد *

* ابیات *

زتنگي گرفقیر و گر غني بود بخوان رزق او غم خوردني بود

نظـــرها قرص مه را کـــردہ تاراج   بنان شب فلک هم گشته محتاج

پس ازآن هم بی مبالغهٔ شاعرانه و اغراقات منشیانه کار مردم چون سباع مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر زبردستی نهانی بر ناتوانی دست می یافت از سر او در نمیگذشت* - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز و جگر گوشگان نازپرورد خود را زنده ازیکدیگر [۱] [دزدیده]ع خام می خوردند - و درین باب از ستوده اطواری که درستی کردار برراستی گفتارش شهادت صادق میداد استماع رفت که در عین گرمی هنگامهٔ قحط زنی در جوار محله سر پوشیده از مردم رو نشناس روی و مو کشاده بر سر کوی و برزن داد داد خواهی داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و مروت ایشان تظلم می نماید که تطاول ایشان درحق من باین غایت تعدی تجاوز نموده که جگر پارهٔ مرا درست بکار برده مرا بنحوی بی بهرهٔ مطلق ساختند که استخوان ریزهٔ نیز در کار من نکردند - الحاصل کار بسرحدی کشید که چون این صیدها بدست نمي افتاد اکثر مردم مانند کرگسان جیفه خوار از شکار مردار روزگاری بسربردند - وچون روی زمین را از پشتهای جیفه و اموات که تا بسمک وسماک برروی هم افتاده این روی خاک را روکش آن روی خاک کرده بود پرداختند کار به نبش قبور و کاوش گور رسید تا آنکه مردم مطلقا بدفن موتی مقید نمي شدند - و اگر احیاناً کسی احیای مراسم دین و آئین شرع متین نموده نهانی مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع پی بدان برده بر سر قسمت آن یکدگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شده دیرینه را از گور برآورده از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان

---

(۱) ع [دریده] ل *

مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی
ازآن بر زبان و نشانی درمیان بود برآمیخته مي پختند - و اسم سامي
نان برآن نهاده بجان گرامي مي فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول
اگر بفرض محال بدست مي افتاد آنرا بسان برهٔ شیر مست سان
سان نموده بسان تحفهٔ گرانمایه نهاني در معرض بیع مي آوردند - و مردم
شکم پرست که از گرسنه چشمي شرهٔ پیوسته بیک سیر آهنگ نظر تنگ
شان از پی گمان گوشت چون تیر پرتابي از کمان میدوید آنرا باندازهٔ
دسترس خرید مي نمودند - چون معاملهٔ بیاعان آن متاع گرانمایه
و فروشندگان این کالای ارجمند والا برسوائي کشید بعد از تحقیق این
حقیقت ایشان را بازخواست شحنهٔ سیاست بیاسا رسانید - ملخص
سخن از حیص بیص این مخمصهٔ مخوفه و تهلکهٔ مهلکه جمعی که قوت
حرکت داشتند به فسحت آباد هندوستان که ارض الله واسعه عبارت از
آنست پناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعی کثیر از اهل اعمال خاندیس
و هم چنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه
که مظهر لطف سرمدي و عنایت ازلي و ابدي حضرت ایزدي است
ازین بلیهٔ جلیهٔ عظمی و طامهٔ عامهٔ کبری نجات یافتند - چه حسب الامر
آنحضرت در سایر شهرها عموماً و در شهر برهانپور خصوصاً لنگرها و آش خانه ها
برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هر روز از سرکار خاصه
شریفه انواع خوردني مهیا ساخته عموم مردم را بار عام مي دادند -
و سوای این روز دوشنبه که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار بلکه عید ابدي
هفتهای دهر و ایام عام و شهر است پنجهزار روپیه سوای صدقات و وظایف
مقررهٔ بر سایر سکنهٔ شهر برهانپور قسمت مي نمودند - و فرمان همایون شد
که بجهت رعایت رعیت در خراج تخفیف کلي از باج مقرري داده

پنجاه لک روپیه معاف شناسند - و آنچه حسب الحکم اقدس سایر امرا و ارباب مناصب بصیغهٔ تخفیف بازگذاشتند از حیز شمار بیرون است *

درین ایام آقا حیدر غلام ترک نژاد که بخطاب خواصخانی و کمال محرمیت و اعتبار نزد نظام الملک امتیاز داشت از رهنمونی بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزاری ذات و سوار و عنایت خلعت و اسپ سر افرازی یافت *

درینوقت که مقرب خان و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکبارگی پای استقرار از جا رفته قرار مصالحت به عادل خانیه دادند - اعظم خان برندوله خان نوشت که درینولا مخالفان سر بر آمدن ببالا گهات دارند سبیل دولتخواهی آنست که حسب المقرر دهانهٔ کریوه را نگاهداشته سر راه فرار برسر آن مطرودان تا رسیدن موکب مسعود از دنبال مسدود سازند و بتقدیم این خدمت شایسته باعث آبروی خود شوند - آن نفاق آئین در جواب نوشت که چون درینولا اکثر مردم ما پراگنده شده اند درین باب از عادلخان استمزاج نموده باستصواب ایشان عمل می نمایم - مقرب خان فرط اهتمام اعظم خان در باب استیصال نظام الملک ملاحظه نموده بتازگی از در چاره گری در آمده راه صلح و صلاح با رندوله کشوده بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسی تمام باو اعلام نمود - که تا دولت این خانواده از بنیاد نیفتاده صلاح آنست که فرصت تدارک از دست نداده تلافی اوقات ماضی در مستقبل احوال به عمل آید - و پیش از آن که نوبت آسیای حوادث روزگار بشما رسد و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نیز نقطه وار مرکز دوایر حرب عریض الذیل گردید اگر دولتخواهانه ترک نفاق نموده پیوند اتفاق بروابط وفا و وفاق استحکام یابد و سر رشتهٔ عهد و پیمان بعقدهٔ غلاظ ایمان توثیق تمام پذیرد- در نگاهداشت این

دودمان مساعي جمیله مبذول افتد - خصوص دریذوقت که نظام الملک بنابر درخواه هواخواهان بدین معني راضي شده که بنای مصالحه و معاهده بر اساس تسلیم قلعهٔ شولا پور بعادل خان گزارد - و الحال چون حقوق نمک تربیت نظام الملک نیز بر ذمهٔ همت شما ثابت است چه در حقیقت بادي اعتبار شما در مبادي حال ایشانید - بالجمله این تقریر دلپذیر در رندوله تاثیر نموده بتازگي دل بر اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت این واقعه بموقف عرض اشرف معروضداشت و بی توقف فرمان شد که سید دلیر خان و سایر احدیان از فوج ابوالحسن جدائي گزیده بکومک اعظم خان متوجه شوند - و سردار خان و خواصخان و رشید خان و چندی دیگر از بندهای درگاه با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آئین تعین فرمودند - خان مذکور بمجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده بانداز تاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پرینده[1] متوجه گشت - و بتاخت و تاراج قصبه و بازارگاه پرداخته سر تا سر آنرا بپای ستور غازیان پی سپر ساخت - آنگاه بر سر قلعچهٔ خام که بقلعه پیوسته استحکام تمام داشت و خندقی بعرض سه ذراع اطراف آنرا فرو گرفته بود تاخته بصدمهٔ فیل دیوار آنرا که سه ذراع پهنا و پنج ذراع ارتفاع داشت انداخته داخل قلعچه شد - درین حال متحصنان دو توپ کلان را که وزن گلولهٔ هریک یک و نیم من بادشاهي باشد آتش دادند - حسب الاقتضای قدر یکی ازآن دو قضای نازل برزمین رسیده ازآن زمین سنگ لاخ پارهٔ سنگها بصدمهٔ آن جدا شده و بچندین تن زخم های کاري رسانید - ازآنجمله سه سوار با اسپ و چهار پیاده بیک زخم جان دادند - و بفرمودهٔ اعظم خان دلاوران متهور در همان گرمي دست از جان شسته

---

(۱) در ضلع عثمان آباد (قلمرو نظام) واقع است *

بخندق در آمدند - و هفت زنجیر فیل سرمست با غنایم بیشمار ازآن گونه فرزین بندی که تصور آن عقدهٔ دشوار کشا خرد را مات تحیر داد بر آوردند - اعظم خان باوجود عین انتظار کومک و خزانه بشرایط محاصرهٔ نیز پرداخته از سه طرف ملچارها ترتیب داده سیبها پیش برد - و از سمتی که باهتمام راجه جی سنگه و اهتمام خان مقرر بود کوچهٔ سلامت نزدیک تر برده آنجا حوالت گاه پرداختند - و دمدمه برفراز آن بر افراخته متحصنان را بباد تیر و تفنگ گرفتند - و بضرب توپ دیوارهای مقابل خود را بخاک برابر ساخته اگرچه کار بر متردین درون حصار تنگ ساختند - خصوصاً اهل بارهٔ شیر حاجي از دست سر کوب اهل جواله یارای سر برآوردن نداشتند لیکن از راه فقدان هیزم و کاه و علیق دواب ساحت مقابله آنچنان بر بیرونیان از فضای حوصلهٔ درونیان تنگ میدان ترشده بود که برگ کاهی در نظر وقع کوهی داشت و خوشهٔ از بس که جای انباری میگرفت در حوصلهٔ ستوران جوی همسنگ خرمنی بود - بنابر آنکه درآن نواحي بیخ گیاه از زیر زمین چون برگ کاه از روی زمین بر افتاد ناچار چارپایان که در آنولا از فرط ترصد علیق چار چشم شده دیدهٔ انتظار در راه جو و کاه سپید کرده بودند نظر بر خوشهٔ سنبله و خرمن ماه که از دور سیاهي میکرد دوختند - و بنظارهٔ کاه دان کهکشان که گاهی کاه کهنه بیاد برمي داد ساخته بیاد علف تسلي مي اندوختند - یاقوت خان و ملتفت خان که با فوجی جرار از موکب ظفر آثار بجهت آوردن کاه و هیمه بمحال دور دست رفته بودند بهزار جر ثقیل بطریق زمین کاوي و چاه کني علف دو سه روزهٔ چهارپایان در جمیع جهات و اطراف اخذ و جر نمودند - و باوجود آنمایه سعي سودی نداده اثری بر مراتب کوشش مترتب نشد - فی الواقع مشتی خس یا پشتارهٔ چند گیاه بخوراک دواب و چارپایان آن لشکر بی پایان چگونه کفایت کند و انباری یا خرمنی

جو با ستوران کوه کوه سپاه قاف شکوه کجا بس آید - ناچار اعظم خان صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه باز داشته از پای حصار برخاست و از سر اکراه رو بقلعهٔ دهارور آورده در موضع پاتره [۱] منزل گزید *

از سوانح این ایام فرخنده فرجام که در دربار سپهر مدار روی داده مرقوم می گردد - چون درینولا محمد علی بیگ رسول دارای ایران حسب الامر اعلی از دارالخلافهٔ اکبرآباد متوجه درگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردند که مشار الیه را بنوازش بادشاهانه امتیاز داده عجالةً بخلعت فاخره سرافراز سازند - بنابر آن مکرمت خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده مقرر ساختند که از راه سرعت خود را باو رسانیده از تشریف خلعت سعادت اندوز سازد و تا مالوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال معاودت نماید - و معتقد خان صوبه‌دار آنولایت تا بدرگاه گیتی پناه همراه بیاید *

بیست و سیوم اسفندار یمین الدوله آصف خان با سایر سرداران از بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدار بادشاهزادهای نامدار را تا بظاهر شهر باستقبال خان مذکور مامور ساختند - و آن ادب اندیشان عقیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند - خان حق شناس بشکر دریافت این عطیهٔ والا بر کام دل فیروز شده سجدات نیاز بجا آورده بنابر رسم معهود هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانید و مشمول عنایت بسیار شده مرحمت خلعت خاصه ضمیمهٔ دیگر عواطف عمیمه گردید - آنگاه امرای دیگر

---

(۱) این موضع در جنوب دهارور بفاصله چهارده میل انگلیسی واقع است *

به ترتیب مناصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباهي و مفتخر گشتند - عبد الله خان و سید مظفر خان که در باب استیصال خان جهان سعي ایشان مشکور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هر یک پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانید - نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و جیغهٔ مرصع و اسپ و فیل خاصگي معزز گردیده بافزایش هزاري ذات و سوار و خطاب فیروز جنگ سرافرازي یافت - بعد آن سید مظفر خان که چار هزاري ذات و سوار بود خلعت وغیره و اضافهٔ هزاري هزار سوار و خطاب خانجهاني یافته محسود اقران گردید - پس ازآن سایر منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند در خور مراتب باضافهٔ مناصب و سایر عنایات صوري و معنوي امتیاز یافتند - در همین ایام مکرمت خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت ملازمت دریافت *

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور بنابر آئین مقرر حکم به افروختن چراغان فرمودند - پرتو چراغان در دل آن شب که روکش روز شده بود داغ رشک بردل مهرجهان افروز نهاد - و در آن شب قدر ماه بدر که مقدار نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنائي چراغان بدان مثابه اکتساب انوار نمود که ازآن ذخیرهٔ باقي روزگار تا بابد اندوخت و وام آفتاب تابان نیز از فاضل زلهٔ جاوید ادا نمود *

آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثاني

کشور خدای فلک چهارم یعني نیر اعظم بعد از انقضای بیست و سه گهری و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزار

و چهل هجري بدولت محل حمل تحويل نموده آب و رنگی بر روی کار عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنين جلوس ابد قرين خديو زمان خليفهٔ روی زمين نويد نوروزي نو بعالميان رسانيده ضعيف حالان گسسته اميد را قوي دلي بخشيد - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمرهٔ عدل و احسان بل خاصيت نيت خير است ابنای زمانه بتازگي منظور نظر مهر پدرانهٔ آبای علوي گشته بقية السيف قتل عام مصائب گيتي و ترکتاز حوادث روزگار از زير تيغ بيدريغ طاعون و وبا جسته بازماندگان شبيخون طوارق ليل ونهار از مخمصهٔ بلای قحط و غلا رستند - و بيمن عنايت خوان سالار مايدهٔ احسان حضرت رزاق يعني مهر منير ابواب فتوحات آسماني بمفاتيح عنايت رباني بر روی زمين و زمان مفتوح گشته پژمردگان صحرا و چمن چون گرسنه چشمان قحط دکن از عطای بی منتهای آلهي سير چشم نيل تمنا گشتند - چون گذارش مراتب عطايای عميمه و عنايات عظيمهٔ ايزدي نه در درجه ايست که بار تفصيل بر تابد. ناچار خود را ازآن باز داشته بنگارش مجمل واقعات اين ايام خير فرجام مي پردازد *

دوم فروردي ماه محمد علي بيگ رسول دارای ايران شاه صفي همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلی به پذيرهٔ او شتافته بودند سعادت پذير آستان بوس درگاه گيتي پناه شده از روی کمال ادب نامهٔ شاه صفي را که عمده مضمون آن تهنيت جلوس همايون بود گذرانيد - حضرت شاهنشاهي نامه ازو بر گرفته بدستور اعظم افضل خان سپردند - بعد ازآن زباني دعای شاه را با پيغامهای صداقت آئين که مشتمل بر اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنگاه بوسيلهٔ اعيان درگاه در باب تعين وقت گذرانيدن ارمغان شاه درخواست نمود - حسب الامر اقدس ششم فروردي

ماه قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایت صوري از مرحمت دست خلعت و تاج قزلباشي و جیغهٔ مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سر افرازي بخشیده مرحمت دو خوان طلا و یک پاندان مرصع و یک تقوز پیالهٔ زرین سرپوش دار که بیست هزار روپیه قیمت داشت پر از ارگجهٔ خاصه که بذابر رسم معهود در ایام جشن‌ها و عیدها عنایت مي فرمایند ضمیمهٔ آن مراسم عمیمه شد - عبد الحق برادر افضل خان مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان همایون بادشاهي بجهت تقدیم خدمت مهمانداري و همراهي محمد علي ایلچي از دارالخلافه تا پاني پت شتافته و از آنجا تا برهانپور بشایستگي تمام بمراسم این امر اقدام نموده ضیافتهای نمایان بجا آورده بود از زمین بوس آستان آسمان نشان پیشاني بخت را فروغ سعادت جاوداني داد *

ششم ماه ایلچي مذکور حسب الامر سوغات شاه را که ازآنجمله سه تقوز اسپ عراقي زاد صرصر تگ شعله نهاد و نفایس امتعهٔ ایران و نوادر تحف و بدایع هدایای آن بلاد بود و بهای آن سه لک روپیه مي شد بنظر انور در آورد - و پنج اسپ عراقي و پانزده شتربختي نر و ماده با پنج استر و اقمشهٔ آن دیار از خود و پنج اسب از بابت محمد تقي تحویلدار تنسوقات برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان تنومند و سایر امتعهٔ نفیسه که قطب الملک مصحوب شیخ محي الدین رسول درگاه و وفاخان نامي کس خود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیخ مذکور یک لک روپیه را جواهر و اجناس از جمله چهار لک روپیهٔ دادهٔ قطب الملک برسبیل پیشکش از جانب خود گذرانید *

بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعی قلیج خان در الهآباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع علیهٔ خدیو هفت کشور رسیده بود که [1] [عبدل] ع نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بنابر استظهار حصانت حصارهائی استوار که در وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر بتمرد و خود سری بر آورده و رعایای متردد آن دیار از دست تطاول او بجان آمده اند - لاجرم بحکم آنکه تنبیه ارباب فتنه و فساد در شریعت جهانداری فرض عین است حکم معلی صادر شد که قلیج خان بیدرنگ استیصال آن ادبار مآل نماید - خان مذکور بافواج قاهره بتوزک و تهیهٔ تمام راهی شده قلعهٔ اول هرگانو نام قصبه را که سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کار آمدنی عبدل با عیال خود آنجا را مامن ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمی از دو طرف بنابر آنکه مبنی بر دو دروازه بود یورش کرده - بهادران متهور از توپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله میدادند پای کم نیاورده خود را بپائین حصار رسانیدند - و چندانکه مخالفان بمیانجی شعلهٔ توپ و تفنگ و انواع آلات آتشبازی هنگامهٔ مدافعه و ممانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاورانرا از جد و جهد یورش باز دارند فایده نداد و سرگرمی مجاهدان میدان دین درین ماده زیاده شد - چندی پردلان کم هراس بنردبانها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج و باره بر آمدند و جمعی از متحصنان پای قرار استوار داشته چندی بمقابله پرداختند - چون اثری مترتب نشد ناچار پناه بحصار دوم بردند *

---

(۱) ع [ابدال] منتخب اللباب - حصهٔ اول - صفحهٔ ۳۰۴ *

و قلیچ خان آنرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدستیاری تائید آلهي و همراهي اقبال بادشاهي جبرا و قهراً دست برآن یافت - و مردم غنیم مغلوب و مقهور بحصار سیومین که از همه منیع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بتأئید نصرت ایزدي مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساختند - و بهادران عدو بند کشور کشای در بارهٔ یورش مراسم کوشش بوجه اتم بجا آورده بگیراگیر مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیم مخذول دست از جان شسته بر سر ناموس پا محکم نمودند وبتحریک عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصلي را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند - و رسم جوهر که بهندي زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند - و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعرصهٔ پیکار نهادند - وبا هزار تن دیگر از مردان کار کار مردان کرده بدار البوار شتافتند - و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقایق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجهٔ شهادت یافتند - وجمیع مفسدان آن سرزمین و متمردان اطراف و نواحي از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پا گشتند - وقلعهای مستحکم را که از اسباب قلعه داري پر بود خالي کردند و از عدم ثبات قدم بولایات دور دست رو نهاده پراگنده شدند - و عبدل مدبر نیز از وطن خود هزیمت اختیار نموده خود را بجنگل‌های دشوار گذار رسانید - قلیچ خان وطن گاه آن سیاه رو تباه رای را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد - و بتخانهای آن سرزمین که سر بفلک رسانده بود بخاک برابر ساخته بتها را سوخت - و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام بر افراخته روی زمین آن کفرآباد را که ظلمت شرک فرو گرفته بود بنور ظهور دین بر افروخت - و بجای بتخانها مساجد و معابد

بنیاد نهادهٔ صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بگوش کر گشتهٔ اهل آن سرزمین نرسیده بود بمثابهٔ بلند آوازه گردید که بمسامع کروبیان عالم بالا و صوامع ملاء اعلی رسید - آنگاه همعنان ظفر و نصرت عنان انصراف را به الهآباد انعطاف داد *

از جمله فتوحات آسمانی که در مقدمهٔ این عنوان اشارهٔ اجمالی بدان رفت فتح حصار استوار تلتم است باین کیفیت که چون سپهدار خان مدتی مدید آن قلعه را محاصره نموده دقایق سعی و تلاش به نهایت درجات امکان رسانید و قطعاً اثری برآن مراتب مترتب نشده معامله بفسون دم شمشیر و فنون تدبیر از پیش نرفت درینحال که کار بکار کشائی توفیق افتاد و استخلاص آن حصار در کار گری بخت و چاره گری اقبال انحصار داشت قضا را حشم قلعه بجمعی از اعراب که کشاد و بست بعضی از ابواب بدست ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته و بچشمداشت ادراک مراتب و مناصب دیدهٔ طمع بر انعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همداستان شدند و با مردم سپهدار خان زبان یکی کردند - و آن عمدهٔ دولت خواهان که پیوسته در پی دولت خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهادران کار طلب را نهانی فرستاد که برهنمونی ایشان بحصار در آمده کرنای بنوازش در آرند - درینوقت که غریو کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین قصه ناگهان آگهی یافته از جا رفته بدست و پا زدن در آمدند - و لیکن چون حصار بحوزهٔ تصرف و حیز تسخیر دلاوران کشور گیر در آمده بود و کار از چاره گری سعی و تدبیر گذشته ناچار از بیم سرتن باسیری در داده دستگیر شدند *

درینولا که خبر فوت شیر خان صوبه دار گجرات رسید اسلامخان که حراست اکبرآباد در عهدهٔ او بود بمرحمت خلعت و اضافهٔ هزاری هزار سوار

بر منصب اصلش که چهار هزاري سه هزار سوار بود سرافرازي یافته بصوبه داري احمدآباد تعین شد - و حکومت اکبرآباد به صفدر خان و حراست قلعه به مکرمت خان مقرر گشت - بیست و پنجم اردي بهشت ماه الٰهي راجه بیتهلداس به نگاهباني قلعه رنتهنبور از تغیر قلعه دار خان سرافرازي یافته رخصت شد - و سبب این امتیاز آن بود که چون در جنگ خانجهان جانفشاني‌ها بکار آورده تازه بپایهٔ راجگي رسیده بود و آئین معهود راجپوتان آنست که هرچند شخصی بمرتبهٔ والا برسد تا قلعهٔ نامور نداشته باشد بپایهٔ اعتبار نمي رسد - بنابرین شاهنشاه حق گذار اداي حقوق جان سپاري او نموده بحراست قلعه رنتهنبور که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است سرافراز فرمودند *

از جمله فتوحات معهودهٔ مذکور که شرح آن موعود شد فتح قلعهٔ ستونده [1] است - چگونگي این قضیه آنکه سپهدار خان بعد از فتح قلعه تلتم حسب الحکم اقدس همت به تسخیر آن برگماشته محیطش را نقطه وار مرکز دایرهٔ احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملچارها قرار داده کار بر متحصنان بغایت تنگ ساخت - و چون آثار عجز و انکسار از اوضاع و اطوار قلعه دار بظهور پیوست سپهدار خان باو نوشت که عنقریب این قلعه نیز بمیامن اقبال کشور کشا بکشایش خواهد گرائید - بهتر آنست که پیش از فتح حصار عرض و ناموس خود برباد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خویش را از مناصب و عزت حرمان نصیب نسازي - سیدي جمال قلعه دار استحصال رفع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در صدد به اندیشي و سعادت طلبي خود شده بمقام تسلیم حصار در آمد -

---

(۱) قریب به پنجاه کروه در سمت شمال و شرق اورنگ آباد واقع است *

سپهدارخان پیمان نامه موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن عهد نامه با سایر اهل و عیال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال بر آمده قلعه را به مردم بادشاهي سپرد - سپهدار خان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصه شریفه بخلعت و فیل و اسب اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزاري فرمود - و سیدي میران پسرش را بخلعت و اسپ و تجویز منصب هزاري و سیدي سرور دامادش را بخلعت و اسپ و تجویز منصب پانصدي سرافرازي بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده مداخل و مخارج آنرا بنظر دقت نگر در آورده خاطر از همه رهگذر جمع ساخت - و سر انجام سامان و ما یحتاج آن نموده سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسرداري مرزا محمد خویش خود در قلعه باز داشته خود مظفر و منصور عنان باز گشت معطوف نمود *

چهاردهم اردي بهشت ماه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده همایون فال غرهٔ شوال از راه کمال سرعت برادهم گیتي نورد گردون بر آمده بطریق یام مژدهٔ فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نموده بود باولیای دولت جاوید پیوند رسانید و عالمی را بنوید قدوم این دو عید سعید سرشار خورمي و بیغمي گردانید - و بشارت غلبهٔ موکب ظفر قرین صاحبقران دوم غلغلهٔ صدای قهقههٔ شادي و نوای شادیانهٔ مبارکبادي در گنبد سپهر نهم پیچید - در آنروز نشاط آموز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظر فیض انوارش عید عالم و نوروز دویم است مانند خورشید جهان افروز از مشرق جهروکهٔ درشن طلوع فرموده عالمی را از میامن نور حضور که نمونهٔ ظهور تجلي طور است نمودار انوار وادي ایمن ساخت - و مراسم معهودهٔ این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد اداي نماز قرین دولت

و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و فروغ انوار طلعت انور ساحت مصلاّ را آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیهٔ جلال و جمال و زیور دولت و اقبال مزین و محلی ساخت - و بعد از فراغ وظیفهٔ مقررهٔ این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از دو سو خلایق کوی و بازار بافشاندن درم و دینار تصدق و نثار زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان ولد شاه‌رخ میرزا را بخدمت فوجداری ملتان که در آنولا جاگیر یمین الدوله بود از تغیر احمد بیگ خان مختص و مرخص ساختند *

از سوانح اودیسه که درینولا بعرض اعلی رسید غلبهٔ باقر خان است بر سر لشکر تلنگانه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ازیشان - چون خان مذکور ولایت کهیرا پاره و حصن حصین منصورگده را از گماشتگان قطب الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت زمینداران آن نواحی قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدي پور نام موضعی بغایت منیع در دوازده کروهي کهیرا پاره خیره چشمي بل چیره دستي آغاز کردند - باقر خان دیگر باره از کهیرا پاره بانداز گوشمال ایشان بر آمده رو براه نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طي چند کروه جنگلی انبوه پیش آمد که در آن سر زمین باعتبار دشواري و بی پایاني مورد ضرب المثل بود - چنانچه قاصد نسیم تند رو بل سفیر سریع السیر صرصر را از کنار آن جنگل محال گذار چه جای میان مجال گذر نبودی - و مسرع شعلهٔ سرکش ز پویهٔ آن پا کشیده سالک شتابندهٔ سیلاب از سر مضیق نای اشجار سرافرازش سرباز زدني - بی تکلف فرط تراکم درختان بی پایانش بمثابه بود که برید لا مکان سیر نظر که در نیم لمحة البصر هفت سپهر اخضر را پی سپر میکند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک بیراه بریدی - و وفور تشابک اغصان

اشجار آن بیشهٔ دور و دراز در پایهٔ که پیک سبک پی تیزتگ یعني اندیشهٔ نیرنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پرکار احاطه گردا گرد مرکز تا محیط چرخ دوار بر مي آرد خیال دخول در آن نبستي - مجمعهٔ بهادران سراپا تهور از کار گریِ نفوذ عزیمت راسخ که موید بنفاذ حکم همت نافذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا سوخته راه در آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم تیره گلیم که راه احتمال گذشتن ازآن محال محال گذار نمي دادند و بآن پشت گرمي پای از سرحد اندازهٔ خویش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلدی از ارباب جلادت مشاهده نمودند بیدست و پا شده قطع امید از خود کردند - و از بیم توجه موکب اقبال رو گردان شده تا بسدی چوب بست که در مضیق میان دو کوه بر آورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده هیچ جا ثبات نه ورزیدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پیش آمدند و آتش کین بر افروخته هنگامهٔ انداختن بان و توپ و تفنگ را گرم ساختند - و ازینجانب اصحاب تهور یعني بهادران پر دل کم هراس که از برابریِ شعلهٔ سرکش پای کم نمي آوردند بلکه خود را مانند باد صرصر بر آب و آتش مي زدند از ژالهٔ آتشین بندوق و آب بی پایاب آن ژرف خندق باکی نداشته نخود را بی ابا و محابا بپای آن دیوار بست چوبین رسانیدند - و بگرميِ شعلهٔ سر افراز که برقلب خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور بر آورده آن آتشي نهادان خاکسار را بباد تیغ شعله آمیغ گرفتند - چنانچه به کم تر فرصتی خلقی بی پایان ازآن کم فرصتان بی سر شده بقیه طعمهٔ شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی انبوه هزیمت پذیر گشتند *

بیان چگونگی کشایش قلعهٔ قندهار دکن بکلید تائید این برگزیدهٔ عنایت ایزدی

چون نصیرخان قبل ازین حسب الامر اعلی با موکب اقبال قلعهٔ قندهار را قبل نموده داد شرایط کشش و کوشش داده بود دریفولا بمحض همراهی اقبال بادشاهی یعنی تائیدات الٰهی در باب فتح قلعه کامیاب و مقضی المرام گشته برکام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور بیک کروهی قندهار رسیده با فوج عمان موج ارادهٔ تسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان/و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه بانداز ترکتاز قصبه که پیوستهٔ قلعه بود همت کار کشا بر بسته روی توجه بدآن سو نهاد - و سرافراز خان نامی سرگروه لشکر کومکی آن حدود که در میدان گاه میان قلعه و قصبه در پی پیکار شده آلات آتشبازی پیش روی خود نصب نموده بود بمجرد رسیدن موکب اقبال روبرو گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگاهبانی قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و تفنگ و سایر ادوات و آلات جنگ آراسته بود او نیز آمادهٔ مدافعه و مجادله شد - دریتحال بهادران ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه زبانه کش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه درمیان صفوف خوردند - و بباد حملهٔ قلب شکن و صدمهٔ باد پایان مزد افگن صرصر بنیاد بر انداز ریشه کن بر انگیختند - آن تباه اندیشان را مانند اندیشهٔ ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدی سرور میر آخور



طویلهٔ اسپان بار گیر که بجهت سواری تفنگچیان کومک مقرر بود درین دار و گیر با دویست تن بی سر شدند - و قصبه بحوزهٔ تسخیر در آمده قریب شش هزار کس از مرد و زن اسیر و دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر و اموال بیشمار بمعرض تاراج در آمد سوای آنچه سپاهیان یغمائی بقلم عرض نداده از میان بردند - و سرافراز خان با جمعی پریشان حال که از زیر تیغ جسته بودند به تکاپوی تمام شباشب خسته و دل شکسته باردوی نظام الملک پیوست - و نصیریخان سایر اسیران را بشکرانهٔ روزی شدن عطیهٔ فتح و فیروزی تصدق فرق فرقد سای خدیو زمان نامیده آزادی بخشید - آنگاه باهتمام تمام همت بر اتمام کار بر گماشته سر انجام لوازم قلعه گیری پیش گرفت - و ملچارها به بهادران کار آزموده بخش نموده درپی سیبه پیش بردن و نقب زدن شد - چون تهیهٔ این کارها ساخته و کوچهٔ سلامت پرداخته گشت و جوالها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیلهٔ حیلهٔ جرّ اثقال بفراز آنها بر آوردند - و همین که در اندک فرصتی از ملچار نصیریخان کوچهٔ سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بست کنار خندق بودند از واهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالی گذاشتند و مردم ملچار مذکور درآن مقام قایم شده قرار گرفتند - چون در فضای آن خندق که چهل و هشت ذراع پهنا دارد گنبد مقبرهٔ قاضی قوام واقع بود اکثر اوقات چندی از آن فرقهٔ تفرقه آئین در پناه آن در آمده به تفنگ افکنی و بان اندازی باعث تفرقهٔ خاطر و شغل قلب دلاوران می شدند - بنابرآن از ملچار نصیریخان ته آن مقبره خالی نموده و آنرا بباروت انباشته آتش در دادند و از صدمهٔ آتش بنیاد آن بنا را بخاک وجود هدتن از آن مردم بباد فنا در دادند - و جمعی از سپاهیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند - درینوقت رندوله و بهلول و جمیع اهل نفاق و شقاق از مردم نظام الملک

و عادل خان باتفاق یکدگر خود را بکومک متحصنان رسانیده بر سر ملچار نصیریخان ریختند - اهل قلعه نیز در صدد مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات آتشبازی را کار فرموده از رگ تیرهٔ ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش انگیختند - سردار نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پای ثبات و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبرد مرد آزمای دل از دست نداده سر پنجهٔ قدرت بدشمن مالی و عدو بندی برکشاد - و باعتماد کار گری اقبال و اعتضاد دولت بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح و قتیل و باقی را مغلوب و منکوب ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسمانی استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شدند *

چون شش نقب از جمله بیست و یک نقب که درین مدت سر کرده پیش برده بودند باتمام رسید نصیریخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب را بباروت انباشته باقی را از روی احتیاط موقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه قرار داد بوقوع انجامد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم اشرف بامداد آن شهامت آثار متوجه شده بود رسید - خانمذکور مراسم استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه بر سر ملچار آورد - و چون در حضورش هر سه نقب را آتش دادند قضا را آتش بیکی در نه گرفته بدو نقب دیگر کار گر افتاده دیوار شیر حاجی را با نصف برج کلان انداخت - و جمعی ستارهٔ سوخته تیره روز از آن فرقهٔ تفرقه اندوز را تف باروت سوخته چندی دیگر را صدمهٔ افتادن دیوار بخاک برابر کرده ازین دو راه بعدم آباد راهی ساخت - درینحال نصیریخان و همراهان یورش کرده از راه دیوار افتاده ارادهٔ در آمدن نمودند - درونیان بمقام ممانعت و مدافعت در آمده سرگرم انداختن بان و تفنگ شده مشکهای پر باروت را آتش زده انداختند - مجملاً از دو پهر تا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قایم

بوده هنگامهٔ گیرو دار از طرفین گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا کارگر نیفتاده دیوار را چنانچه باید نیفداخته بود و بی مبالغه متحصنان نیز مردانه کوشیده حق ستیز و آویز بجا آوردند - و آخر بسبب درمیان آمدن ظلمت شب عرصهٔ کارزار بقایمي از یکدگر ریخته مردم طرفین رو بسوی قرارگاه خویش آوردند - و بهادران در همان نزدیکي اقامت نموده بانباشتن دیگر نقب ها در آمدند - متحصنان از روی قیاس چگونگي حال استقبال را در آئینهٔ مشاهدهٔ احوال معائنه دیده دانستند که عنقریب جبراً و قهراً قلعه بحوزهٔ تصرف اولیای دولت در آید و همگي اسیر و دستگیر میشوند - ناچار از روی اضطراب در مصالحه زده ابواب آشتي که جای آن از کمال اصرار بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسیلهٔ راجه بهارت کشوده در خواه پیمان نامه نمودند - نصیریخان حسب المدعای ایشان، عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس از اعیان آن حصار برآمده براجه ملاقات کرد و کلید قلعه تسلیم نموده در فتح بر روی دولتخواهان بل ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشود - روز دیگر با راجه نصیریخان را دیده ده فیل پیشکش بادشاهي گذرانید و از نوید مراحم نامتناهي خلافت پناهي مستظهر و مستمال گشت - نصیریخان در همان روز داخل قلعهٔ مذکور که بیست و هفتم اردیي بهشت بعد از چهار ماه و نوزده روز بکشایش گرائیده بود گردیده خصوصیاتش بنظر دقت نگر در آورد - و جمله اسباب قلعداري یکصد و شانزده توپ خورد و کلان که توپ عنبري کلان و عنبري خورد [1] و ملک ضبط و بجلي از جمله آن توپهای نامي است بتصرف در آمد *

---

(۱) در منتخب اللباب ابن دو توپ باسماء غیري کلان و غیري خورد و عبري کلان و عبري خورد نوشته شده - لاکن عنبري کلان و عنبري خورد چنانکه درین کتاب مذکور شد صحیح معلوم مي شود منتخب اللباب - حصهٔ اول - صفحه ۴۵۷ *

از سوانح دولت جاوید انتما که دریفولا بنابر نیرنگسازیهای بخت و منصوبه بازیهای اقبال از عالم غیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت نظام الملک شد آنکه چون ارادهٔ ازلي باستیصال کلي او تعلق پذیر گردیده بود لاجرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در تخریب بنیاد دولت خویش کوشید - چنانچه وکیل و سپه سالار خود فتح‌خان پسر کلان ملک عنبر را که چندی ازین پیش بنابر سوء ظن و بدگماني زنداني ساخته بجای او مقربخان را که از غلامان بزرگ و معتبر او بود بسپه سالاري و اخلاص خان حبشي را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان و اقران او کاری بر نیامد دریفولا از حبس بر آورده بخدمات سابق نصب نمود - بنابر اینمعني مقرب خان از نظام الملک نومید گشته در مقام بندگي درگاه گیتي پناه شده بوسیلهٔ رسل و رسایل از اعظم خان درخواست امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرض داشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استمالت آمیز بنام مقربخان عز صدور یافت - بعد از ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان تاناجي دوریه [۱] را که از معتمدان نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازده کس دیگر از جانب او بقصد مهم سازي آمده بحضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود - مقربخان از تقریر او امیدوار مرحمت خدیو روزگار و دلنهاد بندگي درگاه گیتي پناه گشته و از همه جهت جمیعت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر همراهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید و تمهید مقدمات دلجوئي و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در آمده ملتفت خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسالداشت و خود نیز از روی ازدیاد مواد استمالت تا کنار معسکر اقبال برسم استقبال

(۱) در بادشاه نامه تاماجي و تاباجي مذکور شده حصه اول - صفحه ۳۷۸ *

شتافت - و او را معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورده در تمهید مبانی احترام و اکرام او کوشیده نخست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع و چهار اسپ و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاری شش هزار سوار سرافراز فرموده صد دست خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را در خور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرچ نوازش فرمود *

درین اثنا رندوله سرلشکر عادلخان بنابر مقتضای وقت باعظم خان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است - اگر اولیای دولت ابد قرین بادشاهی از راه خیر خواهی رعیت و سپاهی در آمده از درگاه والا در خواه عفو زلات و محو تقصیرات عادلخان نمایند - من بعد من متعهد تطوع و تعبد عادل خان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده دقیقهٔ از دقایق فرمانبرداری نامرعی نگذارد - و علامت انقیاد بالقوهٔ او اینکه بالفعل شیخ معین الدین ایلچی را که پیش ازین با پیشکش روانهٔ درگاه نموده ثانیاً در بیدر باز داشته بود روانه نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب پرگنهٔ بهالکی و چیت کوبه [1] از توابع بیدر راهی شد که تا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضای وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت در باب فروگذاشت لغزشهای عادل خان که بنابر عدم اختیار رو داده التماس نماید - و اگر معاملهٔ صورت دیگر بر کند و اینمعنی از روی تزویر و فریب باشد جزای آن بد عهدان چنانچه سزاوار آن باشد در کنار روزگار

---

(۱) در نسخهٔ کتبخانهٔ آصفیه این مقام باسم جیت کوته مذکور شده *

ایشان گذارد - و بنابرین عزیمت صائب کوچ کرده در سه کروهي منزل سابق بر کنار آب ونجره قرار نزول داد - و بموجب قرار داد معهود که در هر منزل سر تا سر افواج اربعه همچنان سوار ایستاده مي بودند تا همگي اردو فرود مي آمد - و بعد ازآن از هر فوجی چند سردار بنوبت یک کروه دور از معسکر رفته مي نشستند تا مردم اردو کاه وهیمه بفراغت مي آوردند - درین منزل نیز دستور العمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درین روز به تقدیم امور معهوده بعهدهٔ بهادر خان روهیله و شهباز خان و رشید خان انصاري و یوسف خان تاشکندي بود و غنیم درین ایام کمتر خود نمائي مینمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنابر آن رعایت حزم و احتیاط بجا نیاورده تمام جمیعت همراه نیاورده بودند - قضا را از آنجا که بمقتضای قدر نمائیهای قدرت است قضیهٔ ناگهاني شبیه بقضای اتفاقي رو داد که سرداران ناچار قطع نظر از نگاهباني عملهٔ کهي نموده بچارهٔ گري آن توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل اقبال گردید - تبیین اینمقال آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب اقبال دهی را که سه کروهي معسکر اقبال واقع بود بارادهٔ تاراج و تحصیل ما یحتاج دواب در قبل داشتند - و اهل آن ده باستظهار کثرت عدد و عدت در پناه دیوار بست قصبه بمقام مدافعه و مقابله در آمده دست مجادله و مقاتله بر کشوده بودند - درینحال خبر به بهادر خان رسید که راجپوتان در بارهٔ کشایش آن دیوار بند فرو مانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه راه ایستادن و نه روی برگشتن دارند - ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت و بهمان پا بر سر قصبه رفته بزودي دست برآن یافت - و همگنان باستظهار یکدیگر در آن معموره بر وفق دلخواه مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نهادند - بنابر این با ایشان

معدودی چند که عدد ایشان بچهار صد سوار نمي رسید ماندند - درین اثنا افواج مخالفان که بفاصلهٔ ده کروه از اردو بوده باندازِ ترکتاز فوجی از سواران کار آمدنی جدا کرده پیشتر فرستاده بودند - قضا را فرستادگان در نزدیکی ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر فرستاده خود به نزدیک ده آمدند - بهادر خان و همراهان که بحسب عدد کمتر از ایشان بودند تکیه بر کارگری اقبال بی زوال کرده خاطر به قلت عدد و عدت که در اکثر اوقات بحکم کریمهٔ کم من فئة قليلة غلبت علی فئة کثیرة جمع ساختند - و بصولت شیر و ببر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاخته در حملهٔ اول آن بد اندیشان را از یکدگر پریشان ساختند - و آنها راه فرار پیش گرفته رفته رفته بهادر خان و بهادرانرا بسمت فوج کلان کشیدند - و چون همگي لشکر غنیم مثل رندوله خان و سرافراز خان و بهلول و سایر سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعني را فوزی بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنج شش هزار سوار جرار بطریق عجلت سر راه پیش گرفته راهي شده بودند اتفاقا درینوقت رسیده اطراف ایشان را احاطه نمودند - و چون دلاوران عرصهٔ ساحت کار بر خود از عرصهٔ کارزار تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به پرخاش جوئي و کین کشائي در آمدند - بنابر آنکه بسبب تنگي فضا کار از نیزه و تیر پیش نمي رفت دست از کمان کشي کشیده و از سنان گذاري سر پنجه کوتاه ساخته کوتاه سلاح پیکار دشمن پیش گرفتند - و باین روش باعدا آمیخته به شمشیر و خنجر و جمدهر در یکدگر آویختند - مجملاً آن شیر مردان که هریک یکه سوار عرصهٔ مردمي و یکه تاز معرکهٔ مرد افگني بود بمقتضای مقام پیاده در عرصهٔ پیکار رخ کاری بروزگار نمودند که داستان رستم دستان در جنگ یازده رخ و قصهٔ سام سوار از صفحهٔ روزگار محو شد - و آخرکار شهباز خان با پسر

نقد جان نثار راه خديو روزگار كرد - و برادران رشيد خان و خويشانش كارزار نمايان كرده عاقبت بكار آمدند - و رشيد خان زخمي از عرصهٔ پيكار بر آمده بيخويشتن خود را باردو رسانيد - و بهادر خان و يوسف خان كه زخم هاى منكر برداشته بودند چندان تردد و تلاش بجا آوردند كه از هوش رفته در معركه افتادند - و قريب شصت تن از برادران و خويشان نزديك بهادر خان وغيره در جان بازي تقصير نه كرده گوى سعادت جاويد يعني شهادت از عرصه بيرون بردند - و جمعى كثير زخمي گشته جراحت هاى كاري برداشتند - و چون اعظم خان ازين قضيهٔ اتفاقي خبر يافت عنان بشتاب داده متوجه رزمگاه شد - و افواج غنيم بعد از غلبه چون بهادر خان و يوسف خان را زخمي بدست آورده بودند آنرا غنيمتى شمرده از بيم اعظم خان سر خود گرفته بسرعت تمام گريزان شدند - و آن خان عظمت نشان بعد از فرو نشستن آفتاب بناوردگاه رسيده چون معركه را از دوست و دشمن خالي ديد پس از تگاپوى بسيار اثرى ازغنيم نيافت - ناچار بمعاودت نموده عنان انصراف به معسكر اقبال بر تافت - و روز ديگر ازآن مقام كوچ كرده بانداز تاخت و تاراج پرگنهٔ بهالكي و چيت كوبه متوجه شد كه شايد در اثناى راه خبرى از مخالفان يافته تدارك آن جرات نمايد - بنابر آنكه در آن اطراف از فرط ويراني نشانى از آذوقهٔ سپاه و عليق دواب ناياب بود و تا محال دور دست غله و كاه بدست نمي آمد بقصد قصبهٔ كلويره كه آباداني تمام داشت راهي شد - معموريِ آن معمورة بمرتبهٔ بود كه با آنكه پيشتر از رسيدن لشكر ظفر اثر افواج غنيم در آنجا رسيده بقدر احتياج غله برداشته از بيم گريزان شده بودند هنوز آنقدر باقي مانده بود كه چندگاه لشكرى را بسند باشد - چنانچه آنقدر آذوقه كه تا رسيدن قندهار كفايت كند برداشته بقاياى آنرا سپاهيان بو الفضول آتش زده

سوختند - و از آنجا روانه شده در موضع سدهیر که ریگ بوم است و درخور اقامت موسم برسات گاه و غلهٔ فراوان دارد منزل اقامت برشکال اختیار نمودند *

از جمله عنایات بیغایات حضرت بادشاهی ظل آلهي که دریغولا پرتو به نزدیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور دویده بخشش و بخشایش سکندر دوتانیست که از کوتاه نظریهای اندیشهٔ تباه سابقاً خویشي نزدیک خان جهان را منظور داشته و از سعادت جاوداني دوري جسته بآن مقهور پیوسته بود چون دریغولا کثرت تقصیرات را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیعی ازآن وجیه تر نمي باشد بشفاعت آورد لاجرم حضرت ظل آلهي از آنجا که سایه من جمیع الوجوه تابع ذات می باشد رقم عفو برجریدهٔ جریمهٔ بی حساب او که جز مغفرت آلهي محو آن نمي تواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بتازگي در سلک بندهای درگاه انتظام دادند *

خرامش نواب قدسي القاب ممتاز زمان و مریم دوران بآهنگ گلگشت ریاض رضوان ازین دار ملال

بهشتی است گیتي بسی دلپسند * ولی گلستانیست در خار بند
بجز خار محنت که در دل خلید * گلی عیش زین بوستان کس نه چید

چون مشیت آلهي بسرانجام مصالح کار خانهٔ عالم و انتظام دار الخلافهٔ آدم تعلق پذیرفت - حکمت کاملهٔ رباني اقتضای آن نمود

که جمعی در هر روزگاری از نهانخانهٔ عدم به [1] [قصر]ع وجود شتافته تا وقت فرصت دهد و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب کام و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس ازآن زمرهٔ دیگر بر روی کار آمده و چندی مانند پرکار سرگردان این وادي بوده هرگاه وقت آن رسد بهمان دستور بی توقف ازین عاریت سرا رخت هستي بر بندند - پس خردمند سعادت یار آنست که درین پیغولهٔ ناپائدار پای ثبات و قرار نیفشارد و فرشته سرشت آنکه این دیو لاخ را وطن گاه اصلي نه پندارد - زیراکه سر منزل حسن عاقبت و دار الامان عافیت ماوای دیگر است و امن آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش بر قرار نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سرایت آفت فنا و زوال اند و سر تا سر اعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال عدم در دنبال * * مثنوي *

کسـی کم درین دار دارد بیـاد * که بیش از دمی بود خندان و شاد

شمار الم بیش و راحت کم است * بلی عمر شادي همین یکدم است

چو بلبـل برین باغ باید گریست * که جز در خور یکدهن خنده نیست

ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتماد را نشاید و نعمت و راحت این فنا کدهٔ بی بقا جاودان نپاید - لذتش ازآن رهین اندوه و الم است و شور و سرورش ازآن آمیخته بهزار گونه محنت و غم - که بهرچه علاقهٔ خاطر آدمي زاد بیشتر فنا و زوال پیشتر بدان تعلق پذیرد - و بدآنچه مادهٔ دل بستگي انسان زیاده تر بود راه نزول حوادث بآن کشاده تر گردد - شاهد حال حادثهٔ ملالت زای و واقعهٔ کدورت افزای نواب قدسي القاب ملکهٔ حمیده صفات وفیهٔ وافي برکات مریم زمان رابعهٔ دوران ممتاز محل بیگم

---

(1) ع [عرصه] ل

است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال بسعادت چهره افروخته روزگار بکام و مقاصد حسب المرام هوا خواهان شده - و گردش چرخ دوار برطبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته - چشم بد ایام از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث گیتی بر بد اندیشان ایشان مقصور - روی نموده عیش مقدس را مکدر و منغص ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبلهٔ روزگار پیش آمد - و غبار کلفت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بانوان جهان داشتند در آئینه خانهٔ خاطر که نورستان قدس و صفوت کدهٔ انس بود راه یافت - و کیفیت این‌معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهار شنبه هفدهم ذی قعده سنه هزار و چهل هجری بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه چون هنگام وقوع واقعهٔ معهود که نا گزیر مقتضای بشری هست در رسیده بود بنابر نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب چهار شنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیه حال برآن بانوی خجسته سرشت تغیر یافته ضعف بمرتبهٔ کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت بمیان آمده فی الحال بوساطت بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان پناه بیگم صاحب در خواه تشریف اعلیحضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این خبر ملالت اثر بی اختیار از جا درآمده به کمال اضطراب و بیتابی ببالین همدم و همراز دیرینهٔ خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیرهٔ مدت دوری اندوخته - و آن ملکهٔ والا نژاد با دلی درد آگین و خاطر حسرت گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر در خواه مهربانی و عنایت در حق شاهزادها و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهری از شب مذکور باقی مانده دعوت داعی ارجعی بگوش تسلیم و رضا نیوشیده برحمت حق پیوست - و در روضهٔ دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام

آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا در آوردند - و بنوحهٔ جان گداز و مویهٔ غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت کدهٔ گیتي را مصیبت کدهٔ غم و الم ساختند - و فتور کلي و خلل عظیم به جمیعت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت باز داشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائي به جشن عیدین و وزن وغیره اصلا محظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب عیش ظاهر و باطن مسدود شد - مجملاً نعش آن عصمت قباب در باغ زین آباد آنروی آب[1] امانت بخاک سپرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر مرقد منور آن زینت افزای صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک برآن تربت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت حظیرهٔ آن خاتون والا مرتبت تشریف مي برده باشند *

بی شایبهٔ تکلف از وقوع این واقعهٔ الم اندوز شکیب و آرام ازآن سرمایهٔ آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراري انداخت که آثار تاسف و تحسر آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقتي و بی تابيِ آن باعث تمکین کون و مکان زمین و زمان را از جا در آورده بعموم قدسیان نیز سرایت نمود - و خرمن صبر و قرار عالمی در وزش گاه صرصر بیطاقتيِ و بیقراري قدر جوی پایداري نکرد *

---

(۱) آب تپتي مراد است بادشاه نامه - جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۸۶ *

* ابیات *

غـم بادشاهان غـم کشوریست * بهر تن جداگانه آنـرا سریست
جهـان را برنج آورد رنج شـاه * بگیتي کنـد روز روشن سیاه
یکی کالبـد دان جهـان سربسر * که دارد درو تاجـور حکـم سر
چو از رنج پا تن دگرگون شود * نگـه کن که از درد سرچون شود

بی مبالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعار بعد از رحلت محبوب ارجمند دل پسند وفادار باین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیبهٔ عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا مقدار دست از تمامي مستلذات نفساني باز داشته در شبانروز یک نفس از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزیت روز مذکور علی الخصوص در ایام طوی و جشن و عیدها وغیره چون دولت خانهٔ معلی زینت آرایش یافته جای آن غمگسار خالي بنظر مبارک در مي آمد بی اختیار دیدهٔ مبارک اشکبار شده چندین بی‌تابي و بی طاقتي مي نمودند که اهل مجلس و حاضران وقت از مشاهدهٔ این حال بیکبار از جا رفته نوحه و زاري آغاز مي نهادند - و بارها مي فرمودند که سلطنت دنیا و لذت بادشاهي که با وجود او میخواستم اکنون بی او سبب افزایش کلفت و کدورت گشته دیدن روی هیچکس خوش نمي آید - و کثرت آلام جدائي در باطن کارگر شده از مشاهدهٔ مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت و کربت نتیجهٔ دیگر مرتب وقت نمی گردد - چنانچه سالهای دراز در هرماه نمي قعده مانند صبح لباس کافوري اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ و عزا چیزی باقي نمي گذاشتند - و از حاضران مجلس نیزکسی را قدرت آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق

جای آن داشت که در ماتم آن صاحبهٔ روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطهٔ انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث وثاق آن دست بهم دادہ درین عالم باعث کشش شدہ پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل صبیهٔ صفیهٔ مظفر حسین میرزا صفوي و کریمهٔ شاهنواز خان خلف خانخانان چنین درمیان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر عاطر گردد - و قطع نظر از وثیقهٔ دلبستگي و تعلق آن خاتون پاکیزہ اطوار همه وقت در صدد دلجوئي و خوشنودي آنحضرت بودہ در هر حال کمال خدمتگاري و نهایت پرستاري بجا مي آورد - و در شادي و غم و عافیت و الم دمساز و همدم بودہ دقیقهٔ از دقایق مراتب رضاجوئي فروگذاشت نمي کرد - و معهذا از خدیو روزگار چهاردہ نوبت متکفل حمل با امانت گشته ازآنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین و هم نشین حور عین آمدہ - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جمال شاهد جاہ و جلال تا روز قیامت زینت دیباچهٔ روزگار هفته و ماہ و سال خواهند بود - نخستین ثمرهٔ پیش رس نهال دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم صاحب - دوم فرخندہ اختر سپهر کامراني شایسته گوهر درج جهانباني والا فطرت سعادت پژوہ شاهزادہ محمد دارا شکوہ - سوم زیور افسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و جلال طغرای منشور ابداع شاہ شجاع - چهارم ثمرهٔ شجرهٔ دولت درج گرانمایهٔ عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن رکین خلافت اختر اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فر فریدون بادشاهزادهٔ کامل النصاب تام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب ششم تازہ گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم

آخرین نتیجهٔ مهد علیا گوهر آرا بیگم - امید که تا جهان برقرار باشد و فلک پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کوکب اوج عزت و اعتبار باد *

در آنوقت که این حادثهٔ عالم سوز وقوع یافت از سن شریف آن غفران مآب سي و هشت سال و دو ماه شمسي و سي و نه سال و چهار ماه و چهار روز قمري سپري گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردي ماه و در سن بیست سالگي بشرف ازدواج این زیور بخش تاج و تخت تشریف سعادت یافته نوزده سال و هشتماه و نه روز قمري و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی شمسهٔ ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی روزگار بی بدل خان موافق حق و حساب چنین یافته * مصراع *

جای ممتاز محل جنت باد

چون مدت شش ماه ازین قضیهٔ غم اندوز منقضي گشت بادشاهزاده محمد شجاع بجهت رسانیدن نعش اقدس آن ملکهٔ قدسي خصال به دارالخلافهٔ اکبر آباد مقرر شده وزیر خان دیرین بندهٔ معتمد درگاه والا و زبدهٔ نسوان ستي خانم که خدمت وکالت و پیشدستي آن حمیده خصال داشت بهمراهي محفهٔ محفوفهٔ مغفرت نامتناهي مباهات اندوختند - و همه راه باطعام و انعام فقرا پرداخته بعد از رسیدن اکبرآباد در سر زمین بهشت آئین واقع جنوب رویهٔ دارالخلافه مشرف بر دریای جون که متعلق براجه مان سنگهه بود و در عوض حضرت خلافت مرتبت منزلی عالي بنا تر از منزل مذکور براجه جی سنگهه نبیرهٔ اش برای تحصیل آن داده بودند بخاک سپردند - و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نامحرم بر حرم مرقد آن محتجبهٔ جلباب عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین فیض آئین آسمان اساس

روضهٔ عالي بنیان که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان ابروی عالم خاک است سراسر از الواح سنگ مرمر طرح انداخته بر دورش باغی دلنشین فردوس نشان ترتیب دادند - و بر یک جانبش مسجدی رفیع بنیاد و جانب دیگر قرینهٔ آن مهمانخانهٔ عالي فضا و اطرافش حجرها و ایوانهای دلکشا و پیش دروازه اش چندین چوک نو آئین و سراهای فرح افزا که به فسحت ساحت و ندرت هیئت بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد پذیرفته - در مدت بیست سال تمام آن عمارت که بنیادش زمین را طبقه ایست هشتمین و کلاهش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک روپیه باتمام رسیده به نهایت بلندئي قدر و منزلت و ارجمندئي زیب و زینت آبروی کهن طارم چرخ کبود گردید - حضرت ظل سبحاني تمامي متروکات آن مغفوره مرحومه را که از اشرفي و زیور و جواهر وغیره از یک کرور روپیه زیاده بود نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند - و چهار لک روپیه نصف نقد و نصف جاگیر بر سالیانهٔ مقررهٔ آن تقدس نقاب که سابق شش لک روپیه بود افزوده سایر مهمات دولت که به مهد علیا مقرر بود بایں صاحبهٔ زمان مفوض گشته دیواني و میر ساماني باسحٰق بیگ یزدي که متصدئي سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت پیش دستي و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستي خانم مقرر گردید *

مقرب خان دکني که بسیار کار طلب و جوان تنومند مردانه و در خانهٔ نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشي بندگي درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانیده بمرحمت خلعت و جمدهر و شمشیر با پردلهٔ مرصع و اسپ تبچاق و انعام چهل هزار

روپیه نوازش یافت - و همدرین ولا اعظم خان که حسب الحکم جریده از بالا گهات متوجه شده بود بملازمت فایز گشته هزار مهر و هزار روپیه برسم نذر گذرانید و خدمات پسندیدهٔ او خصوص فتح قلعه دهارور و تاخت برسر خان جهان و شکست او که سرمایهٔ آوارگي آن تباه رای بود مورد استحسان و موقع تحسین گشت - آنگاه مرشد حقیقي که خدای مجازي بندهای درگاه اند براه ارشاد در آمده خان مذکور را از لغزشی چند بی روش که ازو سرزده بود و از راه تدبیر و طریق کنکاش دور بود آگاه ساختند - از جمله محاصرهٔ حصار دشوار کشای پرینده باوجود عدم وجدان آذوقهٔ سپاه و فقدان علف دواب - و هم چنین ترکتاز سرحد ملک عادلخان با قرب موسم برشکال که در حقیقت عین انحراف بود از شاهراه نمایان تدبیر درست - چه باوجود مقتضای وقت و فصل تا انقضای موسم بارش حال نیز مقتضي اقامت در موضعی بود که دربایست سپاه آنجا فراوان یافته شود - اعظم خان به ناهنجاري حرکت خود اعتراف و اقرار نموده مریدانه عذر بیطریقي خویش بهمه طریق از رهگذر معذرت خواهي خواست *

همدرین تاریخ از نتایج اقبال نامتناهي بعون الٓهي امری که ثمرهٔ آن قهر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پیوست - که چون نظام الملک از روی ناداني و بدکنکشي فتح خان پسر عنبر حبشي را که مدتی محبوس داشت از قید برآورد بنحویکه سبق ذکر یافت آن بد رگ بنابر آنکه میدانست که نظام الملک از راه اضطرار او را نجات داده بعد از رفع ضروریات باز زنداني خواهد ساخت - لاجرم از روی پیشدستي بی نظام را گرفته در مطمورهٔ زندان مکافات اعمال ناشایست مقید نگهداشت - و ظهور این لطیفهٔ غیبي بنابر آن بود که حضرت صاحب قران ثاني ناهنجاري و بی روشي او را بروزگار که از

دستیاران این دولت پایدار بل از پیشکاران این کار خانهٔ سلطنت جاودانه است حوالت فرمودند تا از پاداش دهي و انتقام کشي او به بهترین وجه سزای کردار نابکار خود بیاید - لاجرم باغرای روزگار دشمن دیرینه کینه جوی خویش را بر سر خویش گماشته همانا بدست خود تیشه بر پای خود زد و به نیروی سعي خویش پهلو به نوک خنجر سپرد *

پنجم شهریور منزل یمین الدوله آصف خان که بعلت عروض عارضهٔ جسماني صاحب فراش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شفای کلي یافته سرمایهٔ صحت ابدي بدان اندوخت *

از سوانح این اوقات، که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده دریفولا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاتر شیخ مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی بر کنار رود خانهٔ بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهریور بارش عظیم واقعه شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دو گهري گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار نیز سیلی شور انگیز بغایت تند و تیز فرود آمد و از دو راه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان نوح بود از دو سوی درمیان گرفت - و سر تا سر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت بارش سحاب نه روی مقر و نه راه مفر داشتند مضطرب شده از جا در آمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسپهای بی زین سوار شده بپایمردي شناوري بادپایان از مهلکهٔ مهلکهٔ آن سیلاب بی پایان جان مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهي و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - و اموال و اسباب بسیار و چار پایان بی شمار از

اسپ و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سرکار خواجه هفت
هزار اشرفي و ده هزار روپیه و مجموع کارخانجات از توشکخانه
و قورخانه و فراشخانه و امثال آنرا آب برده تا بمردم دیگر چه رسد - بعد از رفع
طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید
از آنجمله چیزی بدست افتد سودی نداد و پشیزی بچنگ پژوهندگان
نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نقود جمعی تهمت زده و بهتان آلود
شدند لیکن دانندهٔ نهان و آشکار و مرسل ریاح و منزل باران دانا است که
آن گنج روان آب برده که پای کمی از گنج باد آورد نداشت بدست
باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنج‌خانها آنها را نیز در زیر
دامان پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدرین تاریخ
مرحمت خان بخشي احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموري
در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعي خلع خلعت مستعار نمودند -
و راو سور بهورتیه نیز بدین دستور از ماتم سرای دهر فنا گرای گشته بسوی
مصر خویش باز گشت - و همدرین تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض
عرض در آمد که در همسائگي خانهٔ سید پرورش خان بارهه انباری پر باروت
واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیده از عالم سایر آفت‌هاي روزگار که مأخذ
الجار بالجار صفات اوست سرایت به نشیمن آن سید مرحوم نموده او با
دوازده تن از همنشینان بآتش همسایگي آن انبار خانه سوخت - هفتم ماه
محمد علي بیگ ایلچي را بعنایت خلعت فاخره و یک زنجیر فیل
با حوضهٔ سیمین و انعام شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم
رخصت دار الخلافهٔ اکبر آباد نمودند - و خلعت و پنجهزار روپیه نقد
به محمد تقي تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور محمد عرب را
حکم شد که تا اکبر آباد همراهي گزینند *

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل هجری انجمن وزن اقدس قمری سال چهل و دوم از عمر ابد مقرون به فرخی و خجستگی آذین سپهر هشتمین و تزئین فردوس برین پذیرفت - و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن آنحضرت با سایر اجناس نقود و وظایف مقررہ و آئین عیش و عشرت و داد و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین وجه صورت بست - درین ایام افواج بحر مواج مرحمت بادشاهی که پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهی در جوش است و فیض سرشارش که موج طوفان بر اوج می زند چنانچه ذرہ تا خورشید و ماہ تا ماهی را فرو گرفته بساحت ساحل امیدواری نصیریخان رسیدہ ماهی مراتب که در دکن نشان کمال عظمت مکانت و رفعت مکانست و والیان ولایت مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه می رسانند مرحمت شد - درین روز سعید خان بصوبه داری کابل از تغیر لشکر خان سعادت اندوز شدہ منصبش از اصل و اضافه چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعنایت خلعت و نقارہ و منصب سه هزاری ذات و سوار سر افراز گشته بجای سعید خان تهانه دار هر دو بنگش شد - و لشکر خان مذکور با آنکه پیری او را سخت دریافته لختی به سستی عقیدہ و نسبت رفض متهم بود بنابرین معنی ازین منصب معزول شد - و چون خبر آن جهان شدن راو رتن که از بندهای عمدہ و شایستهٔ درگاہ گیتی پناہ بود بمسامع والا رسید سترسال نبیرہ اش را جانشین او نمودہ بخطاب راو و منصب سه هزاری دو هزار سوار و مرحمت جاگیر در وطن که بوندی و پرگنات آن حدود باشد سر افرازی بخشیدند - و مادهو سنگهه پسر راو رتن را به منصب دو هزاری ذات و هزار و پانصد سوار از اصل

و اضافه سربلند گردانیدند - درین مقام بنابر تقریب مذکور اسم ستر سال بایراد امری چند بدیع که از گوپی ناتهه پدر او باوجود خوردیِ جثه و اختصار بنیه سرمي زد سخن را رنگین مي سازد - از جمله آنکه خود را درمیان دو شاخ درخت که هر کدام به سطبريِ ستون شامیانهای باشد جا مي داد و پشت بر شاخی داده و پایها بر شاخ دیگر نهاده باندک زوری از یکدگر جدا میساخت - و شاخ آهوان هندوستان را که بغایت استوار و ضخیم مي باشد چنانچه نیرومندان عظیم هیکل و تناوران سطبر پنجه قوي بازو نشسته کلّهٔ او را درمیان دو ران گرفته بزور تمام مي شکستند او برپا ایستاده بدست مي شکست - و در چابکي و جلدي و تیزي و سبک خیزي بدان مثابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرفت * .

از سوانح این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات چند مرتبه آن حبشي نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که این فدوي غلام بنابر هوا خواهيِ بندگان حضرت خلافت پناهي بی نظام تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نافرماني و عصیان شده همه جا در مقام اظهار بغي و طغیان بود بدست آورده در زندان پاداش اعمال بد به روز خودش نشانده اگر پرتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نو جبههٔ بندگي را بتمغای داغ عبودیت هلال‌وار فروغ بخشد - و این کمترین نیز هلال‌وار تا زنده باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگي مراسم اطاعت و انقیاد با التزام خواهد نمود و لوازم سر افگندگي بجا آورده از ته دل کمر عبودیت بر میان خواهد بست - و بقدر دسترس سر پنجهٔ سعي و کوشش

در دولتخواهي و همراهي هوا خواهان بدفع بدسگالان دولت ابد پايان
خواهد كشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل
بر استظهار عنايت و استمالت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن
واجب الدفع را كه عقلاً و شرعاً واجب مي دانست از مرضي آنحضرت
انگاشته همت بر امر آن مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانۀ دست برد
اجل طبيعي را دست پيچ ساخته آن گران جان خفيف العقل
را خفه ساخت - و پسر ده ساله او را كه حسين نام داشت جانشين پدر
و دست نشان خود نموده جميع عمدهاى در خانۀ او را از ميان برداشت -
مثل خواصخان كه نظام الملك جاى فتح خان باو داده بود و شيخ
عبد الله معلم او كه در جزئيات امور ملكي و مالي مدخلي كلي داشت
و سيد خليفه قلعه‌دار سابق دولت آباد و سادات خان و سيدى بلال
مخاطب به شمشير خان و اعتماد راو و ديانت راو كه معتمد او بودند -
چون اين گروه را آنجهاني ساخته خاطر جمع نمود و جمعى ديگر از
نزديكان او را زنداني نموده از ساير مواد جميعت حواس اندوخت آنگاه
حقيقت اينواقعه را كه از روى بى حقيقتي تمام ازآن ناسپاس ناحق شناس
سر زده بود بدربار سپهر مدار عرضداشت نمود - و اينمعني با آنكه چندان
مرضي طبع مبارك نبود باوجود كمال اقتدار بر استيصال او از تقصيرش در
گذشتند و ملكى او كه مشرف بر تسخير شده بود بدو باز گذاشتند - بنابر
آنكه بى سعي امر آنحضرت بدسگال دولت ابد اتصال دفع شده با او درين باب
عتابى كه خلاف مقتضاى وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان
متضمن اظهار عنايت بدو نوشته نوادر جواهر و فيلان نامور آن سلسله را كه از
ديرگاه باز فراهم آمده بيجا در دست او بود طلب فرمودند - و بوساطت
فرستادۀ او پيغام دادند كه هرگاه اشياى مذكوره با پسر خود بدرگاه والا ارسال

دارد ملتمسات او بر طبق خاطر خواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتي مطاع مصحوب شکر الله عرب و کس فرستادهٔ او با کهپوهٔ مرصع و یک راس اسپ عراقي صرصر تگ مزین به زین زر دوز و اسپ راهوار صبا رفتار از راه سرافرازي او ارسال داشتند *

باعث ارسال یمین الدوله آصف خان به سرداري عساکر قاهره به بالاگهات نوبت دوم

چون در وقت تعین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک عادلخان باو دم موافقت زده قلعهٔ شولاپور ازوه گرفته ابواب مصالحه و معاهده باو مفتوح داشت و ازین راه طریقهٔ بیروشي و بیراه روي فرا پیش گرفته همه وقت معاونت او مي‌کرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال آن گردن کش سرتاب درینولا چند سردار معظم با خیل و حشمي عظیم بسرداري سپه سالار جم اقتدار یمین الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعین نمودند - و بنابر رسم دیرینهٔ این کشور که در مبادي اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد بر فیل سوار میشوند و بجهت مغرب بر اسپ و بطرف شمال بر تخت روان و پالکي و بجانب جنوب بر رتهه چنانچه سابق سمت گذارش پذیرفته - چون سفر یمین الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانباني از روی کمال مهرباني" هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چارقب طلا دوزي و شمشیر مرصع و دو اسپ دیو زاد پري پیکر و فیل اهرمن نژاد خجسته منظر با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل

دیگر بتازگی ارجمندی و سربلندی بخشیده - و مرحمت یک منزل رتهه را ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پر نور درین فوج عمان موج بدین موجب سعادت تعین پذیرفتند - اعظم خان و راجه گج سنگه و سید خان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان و خان زمان ولد مهابت خان و راجه جی سنگهه و معتمد خان و سردار خان و الله ویردی خان و راجه بهار سنگهه و میر عبد الهادی باصالتخان و جمعی دیگر از ارباب مناصب والا - و از جمله دکنیان یاقوت خان و خداوند خان و اوداجیرام و کهیلوجی بهونسله و بهادرجی و امثال ایشان - و هر یک از امرا و سرداران در خور مرتبهٔ قدر و مقدار بانواع عنایات نامتناهی حضرت ظل آلهی از خلعت و خنجر و شمشیر و اسپ و فیل و انعام نقد که ضیق مقام مقتضی به تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند - و هزار سوار از احدیان تیرانداز با هزار سوار بندوقچی و چهار هزار پیاده بندوقچی نیز بارابهای توپ و فیلان با ضرب زنها که آنرا در هندی هتنال خوانند از دربار بهم راهی این فوج متعین شدند - و فرمان شد که چون سپه سالار اعظم ببالا گهات رسد خواجه ابوالحسن و راجه ججهار سنگهه بندیله و سایر همراهان و هم چنین عبد الله خان بهادر فیروز جنگ با کومکیان خویش و نصیریخان و راجه بهارت و جمیع لشکر کومکی تلنگانه بیدرنگ به فوج اعظم پیوندند - و آن سرور هم در حضور انور توزک و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که دستور العمل اعیان سلاطین در جمیع احیان شاید برین موجب مقرر فرمودند - که یاقوت خان با جمیع دکنیان و نصیریخان و راجه بهارت با یکصد و هفتاد نامور از ارباب مناصب بطریق منقلا پیوسته عنان بر عنان افواج فتح و ظفر آسمانی که همواره طلیعهٔ لشکر نصرت اثر می باشند پیش پیش راهی

شوند - اگرچه بحسب ظاهر سرداري فوج طليعهٔ مذکور نامزد ياقوت خان شده ليکن بحکم آنکه اهل دکن که حريفان دغا پيشه پر فن اند به هيچ وجه در خور اعتماد نيستند لاجرم بمقتضاي احتياط و حزم عاقبت بين دوراندیش باطنا امر و نهي اين فوج عمده بعهدهٔ تکفل و تعهد نصيرخان قرار يافت - و قول بوجود تمکين آمود يمين الدوله متانت و شکوه کوه پذيرفت - و معتمد خان که بخشي گري کل افواج بدو تفويض داشت با جمعي ديگر از منصبداران همراه فوج قول مقرر گرديد - و راجه گج سنگهه و راجه بهار سنگهه بنديله با گروهي انبوه از راجپوتان و هم چنين اصالت خان با پانصد سوار تفنگچي بهراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار بسرداري اعظم خان و همراهي راجه انوپ سنگهه و راو دودا و کشن سنگهه بهدوريه و جمعي کثير از اصحاب مناصب عاليه تعين يافت - و خواجه ابو الحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعي ديگر از منصبداران بکار فرمائي فوج جرانغار نامزد گرديده اهتمام اين قشون در عهدهٔ او شد - و سيد خان جهان با گروهي تمام شکوه پر دل کارطلب از سادات بارهه و امروهه در التمش متعين گرديد - عبد الله خان بهادر فيروز جنگ و رشيد خان انصاري و راجه روز افزون و ديگر منصبداران و جوقي از سواران تفنگچي طرح دست راست مقرر شدند - و شايسته خان و راجه جي سنگهه و جماعتي از منصبداران طرح دست چپ - و راجه ججهار سنگهه بنديله با پانصد سوار احدي چنداول - بالجمله افواج بحر امواج باين توزک خاص صف آرا گشته در همان روز بهمراهي عون و صون آلهي و اقبال روز افزون حضرت ظل آلهي با سرعت سيلاب سر در نشيب ببالا گهات رواني شدند *

چون مهر مهر تاثير اوزک پيوسته نزد نواب غفران مآب مهد عليا مي‌بود بعد از جلوس همايون که يمين الدوله از لاهور رسيده فيض سعادت حضور

دریافت بنابر التماس آن مهین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول که بسرداری بالا گهات تعین یافت آن مهر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپرده بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - درینولا که آن عمدهٔ امرای ذیشان بسرداری بالا گهات متعین می شد یکروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نگین سعادت جم را بخدمت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آنرا بخواب تقدس نقاب بیگم صاحب سپردند - و از آنوقت باز آن مهر معظم که بحسب آثار نمودار نیر اعظم بل رشک فرمای انوار مهر انور است نزد آن صاحبهٔ روزگار است و فرامین مطاعه بمعرفت ایشان مهر میشود *

درینولا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید قدراً و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت - چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنابر خاصیت مرتبه ظل آلهی مانند آثار عطای جواد حقیقی همه کس یاب و همه جا رس است - لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعی التزام فرموده بودند که مبلغ پنج لک روپیه بارباب استحقاق آن متبرک بقعهٔ شریفه رسانند - درینولا که خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دربار سپهر مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبهٔ گجرات امر عالی زیور صدور یافت که ازآنجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و بنادر آنصوبه متاع سایر عرب خریداری نموده تسلیم خواجهٔ مذکور نمایند که اصل را با منافع بمعرفت مسیح الزمان واصل حاجت مندان آن مکان مقدس سازد - چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم [1] [صادق] ع

---

(۱) ع [حاذق] ل *

تفویض فرمودند - و دیوانی پنجاب به حکیم جمالا مخاطب بدیانت خان از تغیر عبد الکریم مرحمت شد *

از سوانح حضور انور در ماه ذی‌حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن وزن قدسی شمسی از سال چهل و یکم عمر جاوید قرین حضرت صاحب قران ثانی انعقاد پذیرفت - وسقف و جدار آن فرخنده مجلس بآئین هر ساله بل تزئین هر روزه زینت یافت - چنانچه رشک فرمای زیبائی طارم سپهر مینائی و بام گنبد فیروزه فام چرخ زمردین اخضر که به در کوکب دری مکلل شده و از یاقوت خور و الماس قمر مرصع گردیده است گردید - و سر تا سر روی زمین آن از فرش دیبای منقش بنقوش بوقلمون و پرنیان مصور بصور گوناگون که مانند عتبهٔ سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین سران روی زمین روکش کار نامهٔ ارژنگ و کار خانهٔ چین شده بود غیرت سپهر و بهشت برین گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار و داد دهی و کام بخشی خواص و عوام بظهور پیوست - و جمیع ارباب حاجت و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده هر آنچه در خاطر قرار داده و بیش از آنچه پیشنهاد خود نموده بودند کامروا گشتند - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سه هزار سوار و موسویخان صدر الصدور بمنصب چهار هزاری و هفتصد و پنجاه سوار سر افرازی یافته پایهٔ افتخار بسپهر دوار رسانیدند - جعفر خان از اصل و اضافه بمنصب [1] [دو هزاری ذات و شش صد سوار]ع و ملتفت خان نیز بهمین منصب سربلندی یافتند - مقرب خان دکنی از مرحمت ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیوانی

(۱) ع [دو هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار] بادشاه نامه - جلد اول - حصهٔ اول - صفحهٔ ۴۰۹ *

و امینئ سهرند برای کاشي داس تفویض یافت و بمنصب هشت صدئ چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدرین روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبهٔ بنگاله مشتمل بر سي و سه زنجیر فیل تنومند و بیست و هفت راس اسپ کونت و صد دست سپر و چهل من عود با بسی نوادر و نفایس امتعهٔ آن بلاد از نظر انور گذشت - و مجموع آنها بدو لک روپیه مرقوم شد - درین ایام خبر ارتحال جهانگیر قلي خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گدّه بعرض اعلی رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازي بهرام پسرش را از منصب دو هزاري دو هزار سوار سر افرازي داده جانشینئ پدر ضمیمهٔ الطاف عمیمه نمودند *

نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که ببالا گهات ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید و کوچ در کوچ بحوالئ بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه ججهار سنگهه بندیله و لشکر کومکئ او استقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم پیوست - و در مقام باسم عبد الله خان نیز با همراهان ملحق شده - سپه سالار اعظم دو روز در مقام مذکور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احمال و اثقال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگنان عمل بفرموده نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب درمیان به قندهار شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنابر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعهٔ مذکور شد - و سر تا سر خصوصیات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن شده بمقام سامان و سر انجام اسباب

و ما یحتاج قلعداري در آمده - بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومي خان را استقلال تمام داده به نگاهباني آن حصار باز داشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعهٔ بهالکي [1] شد و بنواحي آن حصار رسید یمین الدوله پیشتر قور یساول را ارسال داشت که به نزدیکي قلعه رفته از کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نماید - هنوز اردو در عین قطع مسافت بود که مشار الیه حقیقت آنها نمود که این طبقهٔ خیره چشم از کوتاه نظریها و خود سریها در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند - بنابرین یمین الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را دربارهٔ احاطهٔ قلعه مامور ساخت - و بخشي الملکي معتمد خان را با چندی از بندهای بادشاهي بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بسته شروع در پیش بردن ملچار نمودند - و آنروز در کارسازي مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار برآن دادند که بهادران کار طلب از پایمردي زینه پایه و دست آویز کمند فراز برج و باره رفته باین روش بر قلعه دست یابند - قضارا متحصنان برین پیشنهاد پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چارهٔ کار خود کوشیدند - چنانچه از طرفی که ملچار کمتر پیش رفته بود راه کشوده رو بوادي هزیمت نهادند و رعایای بیگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بیرون بردند - و ارباب شهامت به برج و باره بر آمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - چون قلعه از اسباب و اموال و دواب مالا مال بود غارتیان سپاه و لوث مآلان گرسنه چشم که به طمع غنایم چشم سیاه کرده طفیلي لشکر

---

(۱) قریب به بیست و پنج میل انگلیسي در شمال و غرب بیدر واقع است *

مي باشند دست بتاراج اموال برکشوده ازآن خوان یغما زلها بستند و غنیمت بیشمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از میان بیرون بردند *

از غرایب اتفاقات حسنه سلامتي سلالهٔ دودمان سیادت و نجابت اصالت خان است بعد از اشراف بر هلاک - و صورت اینمعني مبهم آنکه مشار الیه بنابر مقتضای شجاعت علوي و شهامت هاشمي پیش از همه خود را بفراز حصار رسانید و قضا را بربالای تختی چوبینه که لختی باروت و حقهٔ آتشبازي در زیر آن بود ایستاده شد - دریں اثنا آتش بدانها رسیده تخت بان سید بخت مند بهوا بلند شد و به نگهباني حراست جناب رباني و حمایت توجه حضرت جهانباني آفتی از آتش نیافت جز آنکه اندکی روی و دستش از تف باروت متاثر شده بود - و غریب نما تر آنکه در درون قلعه برروی انبار کاهی افتاده بنابر آن از رهگذر افتادن نیز بدو آسیبی نرسید - و در طي اینحال مسجدی را که آن سنت دینان انبار خانهٔ باروت کرده بودند همانا از شعلهٔ غضب الٰهي اشتعال پذیرفته بنابر شمول و عموم نزول عذاب مسجد نیز با جمعی کثیر سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوششی کشایش پذیر شد حسب الامر اشرف آنرا به گماشتهای فتح خان پسر عنبر که در قلعهٔ اودگیر مي بودند از راه قرب جوار سپردند - این معني بنابر آن بود که چون فتح خان درینولا از راه اظهار بندگي در آمده بود چنانچه مذکور شد لاجرم برطبق مقتضای استمالت و دلدهيِ آن حبشي نژاد وحشي نهاد حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقهٔ عادلخان هرجا را که در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان باز گذارند - بعد از فراغ اینمعني موکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده بسوی

53

قصبه کملاپور [1] از جمله محال عادل خان که کمال معموری و آبادانی داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشتهٔ او و اعیان در خانهٔ آن خان نا عاقبت بین خصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجلت و انفعال و عذر خواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصالحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از مردم روشناس آن ملک نبود یمین الدوله بمیانجی او و صلحی که بانی و بادی آن ازین دست مردم گمنام و کم قدر باشد راضی نشد و او را بدون مهم سازی رخصت باز گشت داد *

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبهٔ سلطانپور که بشهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیان آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر را باموال و مواشی در خندق و حوالی و حواشی حصار راه و پناه داده اند و برج و بارهٔ قلعه را بآلات و ادوات قلعداری آراسته - و اندک مایه مردم فرومایه در شهر مانده اند و جمعی را به نگاهبانی حصار شهر باز داشته - روز دیگر اعظم خان و عبد الله خان و خان زمان و راجه جی سنگهه و الله ویردی خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر نهادند - و چون نگاهبانان از روی کوتاه نظری و بی بصری این گمان بردند که بچارهٔ گری کشش و کوشش رد حمله و دفع صولت اولیای دولت نامتناهی که بنابر عون و صون الهی از قضای آسمانی پای کم نمی آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بممانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و بارهٔ هردو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را کار

---

(۱) در بادشاه نامه کلانور رقم شده - [جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۱۳]

فرمودند - و باوجود آن مرتبهٔ مقابله و مقاتلهٔ مخالفان سایر دلیران عرصهٔ پیکار توپ و تفنگ ایشانرا وجودی ننهاده داد دلاوری دادند و بی محابا پای حصار شهر تاخته هم بر سر سواری آنرا مسخر ساختند - و غنیمتیان یغمائي در سایر آن شهر از قتل و اسر و نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمین الدوله بنابر مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکر را دستوري کوچ داد و شباشب راهي شده در کنار رودبار بهیمرا فرود آمد - روز دیگر شان لشکر دید و سي هزار سوار بشمار رسید - آنگاه از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولات آنولایت است راهي شد *

از سوانح حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزادهٔ والا اختر سلطان شجاع که در بیست و ششم آذر برسانیدن نعش مطهر نواب غفران مآب مهد علیا متوجه دار الخلافهٔ اکبرآباد شده بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمدة الملک وزیر خان و مخدرهٔ مکرمه ستي خانم معاودت نموده استلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیرخان به تنبیه فتح خان حبشي که از عدم استقامت احوال تهاون در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشيِ او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدرین روز از مرحمت خلعت و اسپ خاصه و فیل نامي نامور شده بسرداري ده هزار سوار جرار آمادهٔ پیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتهلداس و مادهو سنگهه و راو کرن و پرتهي راج راتهور و مبارز خان نیز بدین مکرمت والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکني ماهیت دان آن سرزمین بود و میانهٔ او و فتح خان کینهٔ دیرینه بود او را نیز درین فوج تعین فرموده بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصع و اسپ و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند *

تتمهٔ سوانح دولت در موکب سعادت چون نواحي بیجاپور مورد عسکر ظفر اثر شد و کنار تالاب مشهور واقع میانه نورسپور و شاهپور مضرب سرادق سرداران آمده حدود اطراف آن مخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم بنابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصرهٔ بیجاپور در آمده بر سر قرارداد ملچار و پیش بردن آن و سرکردن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سرکوب و امثال اینها رفت - درین اثنا فوج مقهورهٔ غنیم که در آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گاه گاه از خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور مي گشتند و بمقام دستبازي در آمده انداز بلن اندازي که شیوهٔ دکنیان است مي نمودند - و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم مواج یعني دریای لشکر طوفان اثر جدا شده بسوی ایشان روانه مي شد مانند مشتی خاک که از پیش صدمهٔ سیلاب با شتاب تمام راهي شود یکسر تا پای حصار گریزان گشته خود را بحمایت توپ و تفنگ اهل قلعه مي رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر تیر و بندوق در مي گذشتند و در عرصهٔ کارزار یکه تازي و جلو اندازي بجا مي آوردند بسرداريِ حمایت حضرت باري و نگاهبانيِ تائید رباني که همواره همراه موکب اقبال شاهجهاني است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسید - مجملاً اکثر روزها دستبازي از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا سربازي بظهور مي رسید - و درین مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد شایستهٔ بجا مي آوردند - و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان سکندر علي پسران عم رندوله خان که داخل اعیان بیجاپور بل سر شمشیر

غنیم مقهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سرمنزل عدم پیش گرفتند - سرافراز خان نامي از سرداران نظام الملک که سابقا التماس عهد نامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استمالت او صدور یافته بود درینولا مستظهر و مستمال داخل موکب اقبال شد و به منصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار سرافراز حقیقي شد *

چون درین ایام کمال عسرت باحوال عساکر نصرت مآثر بهمه وجه خصوص از رهگذر کمي کاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا محال دور دست مي رفتند و یکی از سرداران بنوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام مي نمود معهذا از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمي کرد و گاه گاهی غنیم هم فرصت یافته دستبردی مي نمود - چون در عرض این ایام محاصره نهاني مراسلات محمد امین داماد ملا محمد لاري از عمدهای عادل خان که خطاب مصطفی خاني داشت به یمین الدوله مي رسید مشتمل بر آنکه عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت میذمایم - و مکرر وعده کرد که فلان وقت از راه رخنه و برجی که حراست آن بعهده من است بهادرانرا در حصار راه مي دهم - و موید اینمعني برسالت علي رضا نامي که فرزند خواندهٔ او بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب سوگندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد مي کرد و هم چنین فرستادهٔ مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق وفای وعده قسم های عظیم میخورد - و با این معاني چون مواعید و عهود معهود بوفا نمي رسید هر کدام را به بهانه و عذر تمسک مي جست تا آنکه در آخر کار بخیهٔ حیله سازي و دغابازي او که غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن روزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بظاهر شیخ دبیر که به محرمیت و راز داري خواص خان اختصاص داشت از مبداء محاصره باز

55

درمیانه آمد و شد مي نمود و بتکرار نوشته و پیغام آن غدار نابکار در باب التماس صلح مي رسانید - چون ازین هم کاری کشوده نشد و عدم صدق وعدهٔ مصطفی خان خود پیشتر ظهور یافته بود لاجرم بار دیگر یمین الدوله دربارهٔ تنگ گیري محاصرهٔ حصار بجد شده آن عزم صائب را پیرایهٔ جزم داد - از بیم این قرار داد متحصنان قرار دادند که مصطفی خان و خیریت خان حبشي نزد یمین الدوله آمده قواعد معاهده به تمهید مبانئ پذیرش احکام مطاعه خصوص ارسال پیشکش ممهد و مشید سازند - و چون اثر قرار داد مذکور از بر آمدن آن دو عمدهٔ بیجاپور به ظهور پیوست بنابر استمالت و اعزاز فرستادگان نصیرىخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور ایشان را ازین پذیره پذیرای اعظام و احترام ساخته مستظهر و مستمال به مجلس سپه سالار اعظم در آورد - چون انجمن کنکاش مصالحه از حضور خواجه ابوالحسن و اعظم خان و شایسته خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدر خواه ایشان یمین الدوله قبول معاهده برین جمله نمود - که من بعد بدستور عهد پیش همواره فرمان بردار و پیشکش گذار باشند - دوم نقد چهل لک روپیه از نقد و جنس سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارند - چون بر طبق پذیرش اینمعني عهدنامه نوشتند و این انجمن بانجام رسید بهادر خان و یوسف خان را که سابقا در معرکه زخمي و بیهوش بدست ایشان افتاده بودند چنانچه در احوال گذشته به تفصیل نگاشته شده معزز و مکرم آورده سپردند - و مرخص شده شیخ عبد الرحیم خیرآبادي معتمد یمین الدوله را با خود بردند که عهد نامه را بمهر عادل خان رسانیده مصحوب او ارسال دارند - و بعد از دو روز که او را نگاهداشتند سیوم روز پیغام داده وداع نمودند که عهد نامه را متعاقب مي فرستیم - و روز دیگر که فرستادگان ایشان بخدمت

رسیده بعضی متوقعات که داشتند بزبانی استدعا نمودند همه مستدعیات ایشان را بنابر این معنی که بزیور صورت معقولی آراستگی داشت یمین الدوله بتن برداشته پذیرفت - و بهنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر مصطفی خان بود نوشته بخط خان مذکور پنهانی از رفقا در زیر مسند آن آراینده صدر عظمت گذاشت - و مضمون آن نوشته این بود که چون خواصخان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلت غله آگاهی یافته لاجرم باین پشت گرمی که عنقریب اردو ازین مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد نمود بمقام مکر و تزویر در آمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار بسر می برد - بنابرین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیر اندیش باز نه گردد *

کوتاهی سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از هیچ طرف رعایا آذوقه به فروختن نمی آورد - و پیشتر غنیم بمجرد استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساخته بود و غلات آن محال را باندازهٔ دسترس نقل محال پور دست نموده باقی را سوخته - و آذوقه که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش ازین مدت کفایت نمی کرد - ازین راه تنگی دستگاه کار بر مردم بجای کشید که نرخ سیری غله به یک روپیه کشید و از آن هم مجرد نامی درمیان بود - قطع نظر از احوال سپاهی یکسر چار پایان احاد عسکر اقبال به علت لاغری و زبونی از دست رفتند مگر ستوری که از غایت ناتوانی و مندبوری و کمزوری برطی مراحل عدم باوجود آنکه دمی بیش نیست قوت و قدرت نداشت ناچار مانده بود - درین قسم حالی بدستور العمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت در آن دید که چون افواج قاهره را قوت مدد بندی و قلعه کشائی نمانده انسب آنست که بالفعل دست از محاصره باز داشته چون [illegible]

معمورهٔ ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز بر آسایند و درین ضمن بترکتاز نواحي و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند - و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فراپیش گرفته بهادران کار طلب را کار فرمایند - تمامي سرداران رای صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کشن گنگا [1] روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف رای باغ و مرچ [2] را که از پرگنات معمورهٔ آن حدود است تاخته هر جا از آباداني نشاني مي یافتند همگي زمین کشته و ناکشته و خانمان اهل قصبات و قری را پی سپر سم ستور یغما و تاراج ساخته نشاني از آن باقي نمي گذاشتند و آنگاه از آنجا راهي شده همت بر تخریب محال دیگر مي گماشتند و مزرعهٔ آنرا نیز تاخته و خراب ساخته بمساکن رعایا مي پرداختند - و خانه را ویران و خانگي را روانهٔ خراب آباد مي ساختند - مجملاً درین مدت انواع خرابي از اسر و قتل و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقهٔ عادل خان رسانیدند - و چون موسم برشکال نزدیک رسید و تنگي و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرائید و خرابی غنیم که بالفعل مقصد افتاده بود بظهور رسید و بیش از آن مجال توقف در آن محال محال نما بود لاجرم از پای قلعهٔ شولاپور گذشته داخل حدود متعلقهٔ بادشاهي شدند *

سوانح حضور پر نور سید ابو الفتح فرستادهٔ فتح خان پسر عنبر که مکرر عنبر نیز او را بجهت مهم سازي خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباه رای را که متضمن اظهار

---

(۱) اکنون باسم کستنا یا کوشنا مشهور است *

(۲) بکنار غربي آب کستنا واقع است و از شولاپور قریب بسي کروه فاصله دارد *

عجز و نیاز بود گذرانیده زباني معروض داشت که متعاقب پسر فتح خان با فیلان نامي و جواهر و مرصع آلاتی که در سرکار نظام الملک بود بملازمت ارفع مي رسد - بنابر آن تقصیر و کوتاهي آن مصدر افعال ناقصه به عفو جرم بخش بادشاهي معاف شده وزیر خان بباز گشت مامور گشت - نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبد الرسول پسر کلان فتح خان بعرض اشرف رسید از راه مزید استمالت و استظهار پدرش جعفر خان را باستقبال او فرستادند - وچون مشار الیه بدریافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت از اوج طارم آبنوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پرنور آداب معهوده بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سي زنجیر فیل کوه پیکر و نه راس اسپ صبا رفتار عرصر آثار و انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات بسیار بود و هشت لک روپیه قیمت داشت بنظر انور در آورده موقع قبول یافت - و از عنایات آنحضرت عبد الرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده مرحمت صوري خلعت و اسپ و کهپوه مرصع با پهولکتاره و یک زنجیر فیل درباره او ضمیمه مراحم معنوي گشت - و هم دریندولا راو سترسال نبیره راو رتن بتازگي سعادت ملازمت اندوخته فیلان جد خود را که چهل زنجیر بود بر سبیل پیشکش از نظر انور گذرانید - از آنجمله هژده زنجیر فیل که در نوع خود نفاست داشت بدو لک و پنجاه هزار روپیه مقوم شده - آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده باقي را بدو مرحمت نمودند - و آن شایسته تربیت را بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و علم سرافراز و سر بلند ساختند *

از واقعه صوبه کابل بعرض اعلی رسید که شمشیر خان تهانه دار بنگش بدار البقا پیوست - از حوادث این ایام مقتول شدن نور الدین قلي است و علت واقعي این واقعه آنکه چون جسونت راتهور را سابق مردم نور الدین قلي

کشته بودند دریفولا کشی سنگهه پسرش را تهور راجپوتی بر آن داشت
که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون پدر ازو بخواهد -
بنابرین پیشنهاد در پی یافتن وقت بوده انتهاز فرصت مي نمود - تا آنکه
دریفولا بحسب اقتضای قضا کاتبان دار الانشاء قدر نامش را از روز نامچهٔ
بقا بگزلک فنا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در
شبی که نور الدین قلي باندک مایه مردمی از غسلخانه بر آمده متوجه
منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمي
چند زخم کاري برو زده کارش تمام ساخت - آنگاه زینهاري شب تار شده
خود را بگوشهٔ کشید و در پناه پردهٔ ظلام راه فرار سر کرده بتگ و تا سر
بدر برد *

آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحب قران ثاني

درین ایام سعادت انجام یعني سرآغاز سال پنجم از جلوس ابد
مقرون حضرت صاحب قران ثاني پس از سپري گشتن هشت گهري از
روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجري
عنقای قلهٔ چرخ چارم از آشیانهٔ آبگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز
فضای دلکشای دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال همایون فال بر
قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شرفات غرفهٔ شرف خانه نشیمن
ساخت - و از روی مهر پرتو نظر عنایت و فروغ انوار شاهپر انور در کار ذرات
کائنات کرده سر تا سر گیتي را از سر نو بانواع بهجت و سرور آمود - مقارن
اینحال سعادت اشتمال شهباز نشیمن خلافت و همای اوج سعادت اعنی

حضرت ظل سبحاني صاحب قران ثاني سایهٔ دولت بر سریر عظمت و روی تخت رفعت گسترده باندازبال افشاني همت عرش آهنگ بلند پرواز باز در صدد صید دلهای خاص و عام شده از فرط بخشش و بخشایش تازه خواطر اصحاب قلوب بدست آورد - و درآن روز طرب افروز که بارگاه چهل ستون خاص و عام که بهزار گونه زیب و زینت هوش ربا و دلفریب گشته بود و رسم طرب درآن محفل خاص عام شده قبلهٔ نیاز عالم که کامرانی را منحصر در کام بخشي مي دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان در آمده بشارهٔ سر انگشت خود جهانی. از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز ساختند - از جمله عواطف این روز فدائی خان بجاگیر داري جونپور از مرحمت خلعت و اسپ مختص گشته مرخص شد - و میرزا عیسی ترخان بعنایت خلعت و اسپ و جاگیر داري ایلچپور امتیاز پذیرفت - عبد الرسول ولد فتح خان مشمول نظر اقبال و قبول آمده از عاطفت طرهٔ مرصع تارک اعتبارش بطراز سرافرازي رسید - حکیم جمالای کاشي چون دیواني ' [پنجاب] م از روی تدین تمام بتقدیم رسانیده بود بخطاب دیانت خان سرافراز گردید - بهرجي زمیندار بکلانه با پسر و برادران از زمین بوس آستانهٔ درگاه سپهر اشتباه سر اعتبار باوج طارم آبنوسي سود - و از غبار آن سرزمین آسمان نشان جبههٔ افتخار به صندل اعتبار اندود - و پیشکشی مشتمل بر مرصع آلات گران بها و نه راس اسپ صبا رفتار و سه زنجیر فیل تنومند کشیده منظور نظر اقبال افتاد *

از سوانح پناه آوردن شیر خان ترین زمیندار فوشنج[۲] قندهار است که پدرانش از دیر باز داخل هواخواهان این دولت ابد طراز بودند بدین

---

(۱) ع [سهرند] ل *

(۲) در بادشاه نامه فوشنج نوشته شده [جلد اول - حصه اول - صفحه ۱۹ ۴] *

58

درگاه گیتي پناه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکانت
کرسي مکان - سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر
عهد دولت حضرت جنت مکاني بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل
و نهار که مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارای ایران بر کشاد
و بست قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت
نگاهباني قلعهٔ قوشنج و ریاست سرتاسر قبایل افغانان آن سرحد را بشیر خان
مذکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان
که در عهد حضرت عرش آشیاني بآن خدمت مامور بود رنجیده بعراق
رفته بود و در آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از
تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات
افغانان اهرمن سیر را بافسون فنون تدبیر ناقد و عزایم عزیمت راسخ مسخر
ساخت - و چون روزگار شاه بسر آمده مدت سلطنتش بپایان رسید
و شاه صفي بدستیاري بخت پای بر سر تخت دارائي ایران نهاد
شیر خان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل
و رسایل و پایمردي وسایط و وسایل غائبانه نسبت خویش را در خانه
قوي ساخت - و چون باستظهار آن نسبت مستظهر گشت
و اینمعني بر زیاده سري و خود رائي که لازمهٔ سرحد پروریست سرباز
شد یکباره عنان خود سري و خود رائي و خویشتن شناسي از دست داد -
بنابر آن با علي مردان خان خلف گنج علي خان ازبک از عمدهای دولت
صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور برو مقرر بود تملق و فروتني که
وظیفهٔ کومکي با سردار است نیکو بجا نیاورد و رفته رفته سرکشي آغاز
نهاده داد ستم و بیداد مي داد - چون جور و تعدي او از حد تجاوز نمود
علي مردان خان این معني را دست آویز ساخته مکرر درین باب عرایض

شکایت آمیز بدرگاه ارسالداشت - تا آنکه بعد از چندی دربارهٔ استیصال او دستوری گونه در لباس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز فرصت میداشت - و بحسب اتفاق در همان اثنا شیرخان حشری از اهل شور و شر یعنی افغانان دد نهاد آن سرحد فراهم آورده بانداز ترکتاز نواحی سیوی و کیخابه توجه سمت آن سر زمین پیشنهاد نمود و علی مردان خان اطلاع این معنی را از همرائیهای روزگار مساعد و بخت موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعیناتیان و زمین داران آن سرزمین بر سبیل ایلغار از قندهار راهی شد - و بهنگام طلوع سپیدهٔ بامداد اطراف حصار قوشنج را بسیاهی سپاه فرو گرفت - و بنابر اینکه در قلعه اندک مایه مردمی بیش نبودند هم بر سر سواری بکشایش گرائید - چون قلعه و سایر اندوختهای دیرینه سال و اسباب و اموالش از همه باب بدست در آورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بقندهار ارسال داشت و خود در آنجا توقف نمود - و چون شیرخان از مضمون نوشتهٔ بعضی هواخواهان بر حقیقت معامله کماهی آگاهی یافت نامه آسا بر خویش پیچیده در همان گرمی بشتاب طومار باز گردیده بجای خویش بازگشت - دریفوقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیادهٔ آن گروه را تطمیع نموده بر سر خویش جمع آورده - و بمقام انتهاز فرصت بر آمده در نواحی قوشنج سرگردان و دریک مقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی بسر می برد و هر شب جای را ملجای خود می ساخت - تا آنکه جاسوسان علی مردان خان که پیوسته سر به پی آن ادبار اثر داشتند پی بر سر او برده بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند - و شب هنگام بر سر آن تیره سرانجام تاختت برده بامدادان باو رسیدند - او نیز فوج خود را تورک نموده بی محابا بجنگ صف در آمد - و بالجمله از نخستین حملهٔ افغانان

از امور بدیع انتما که صدور امثال آن ازین حضرت قطعاً غرابتی و استبعادی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهر نگر غریب نما است و نظر بضعف عقول این گروه از خوارق عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع در آید بندگان حضرت بنظر اجمال ملاحظه نموده از راه کمال خبرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهي بر کیفیت و کمیت کماهي حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع اسپان همانا که از شصت و پنجهزار روپیه در نگذرد - چون مقومان قرار بهای هریک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرمودند بیش و کمي ظاهر نه شد - و در امثال این صور از معني مذکور چه شگفت چه عموم این طبقهٔ والا که دست پرورد عنایت و تربیت یافتهٔ تائیدات عالم بالا هستند قیاس ایشان همانا کار مقیاس مي کند و تخمین و تقدیر ایشان از تحقیق مکیال و میزان پای کم ندارد - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمي و صاحب عیار نقد مردمي که نظر حقایق نگر آن سرور به کحل الجواهر فیض مکتحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیدهٔ حضرت رباني به نیروی تعلیم یزداني و الهام آسماني حل ما لا ینحل سایر رازهای نهاني نموده از زایچهٔ جبههٔ انساني مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج مي نمایند - و بمقتضای همه بیني و همه داني از صفایح تقویم جبین و ناصیه و جداول خطوط پیشاني سرتا سر رقوم سرنوشت روز نخست خوانده همگي پیشنهاد خاطر همگنان مي دانند - مجملاً از پیشکش سایر شاهزادهای نامدار و امرای عالي مقدار که از نو روز تا این فرخنده روز بنظر اشرف گذشت موازي پنج لک روپیه از همهٔ باب موقع قبول یافت

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دار الخلافهٔ اکبر آباد

از آنجا که انجام مهمام جهانبانی باسودگی و تن آسانی بر نتابد و پیشرفت معاملات کشورستانی با تهاون و تانی راست نیاید - آئین جهاندار کامل اقتدار آنست که چون بآهنگ تسخیر کشوری یا تادیب دشمنی نهضت نماید و به نیروی کار پردازیهای تائید آن مهم پرداخت بسزا یافته مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامحاله نیم لمحه تجویز اقامت در آن مقام ننموده بیدرنگ بآهنگ اقلیمی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیماید - چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب جهانتاب دو روز در یک منزل نپاید و هر صبحدم از تخت گاه خاور بر آمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار باختر نماید - و تا هنگام شام آن سر زمین را بزیر تیغ و نگین در آورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور باز انداز ناحیتی دیگر پیشنهاد ساخته پیش از بامداد روی توجه بدانصوب آرد - شاهد حال انعطاف عنان انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی مستقر سریر جاه و جلال - و سبب صوری این معنی سوای مقتضای قضا و قدر آنکه چون درین احیان همه کام هوا خواهان دولت بی پایان بتائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام بر آمد - و غرض اصلی درین نهضت والا استیصال خان جهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت و حمایت خود راه و پناه داده - آن خود بها بهترین وجهی بامداد کار پردازان عالم بالا از قوه به فعل آمد - چنانچه خان جهان مستاصل مطلق گشته نظام الملک نیز از نحوست سفاهت کیشی و نا عاقبت اندیشی زیان زدهٔ خذلان سرمد و خسران جاوید گردیده باعث استیصال

به هراول قزلباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنمایند
درینحال علي مردان خان مردانه اسپ انداخته جلو ریز بعرصهٔ ستیز
تاخت - قضارا از آنجا که قدر اندازیهای تقدیر است درین اثنا زخم تفنگی
بر پاشنهٔ او رسید - لیکن آن شیر بیشهٔ مردی قطعاً ازآن جراحت منکر پروا
نه کرده پیشتر تاخت - و بمجرد این تجلد و جلادت افغانان جهالت کیش
را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیر خان تا موضع دوکي
یک جلو تاخته هیچ جا عنان توقف را مثنی نساخت - و چندی آنجا
اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندیشید سودمند نیفتاد - چون
چارهٔ کارش در التجای این درگاه جهان پناه که مفر و مقر جهانیان و ملجا
و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلعهٔ مقر که درینولا مردم
یلنگتوش اوزبک برآن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت - و از
روی اظهار عبودیت و بندگي عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز
نوشته و نامهٔ دیگر مشتمل بر اظهار ارادهٔ التجا بخاک آستان سپهر
نشان با احمد بیگ خان صوبه‌دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن
بدربار و استدعای نامهٔ استمالت نمود - وچون آن عرضداشت بدرگاه
آسمان جاه که جای التجا و ملاذ و ملجاء خلایق است رسید ازآنجا که
راه دادن ملتجیان از شیمهٔ کریمهٔ این آستان ملایک پاسبان است
التماس او پایهٔ قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان به توقیع
صدور رسید - و او مستظهر و مستمال روی امیدواري بسوی این قبلهٔ
امیدواران آورده چون تارک بختش از زمین بوس عتبهٔ سدره مرتبه
بمراتب از رفعت درجات آسمان در گذشت بعنایات بادشاهي مفتخر
و مباهي گشته از عواطف خدیو زمانه اعتبار جاودانه اندوخت - و نه
راس اسپ تبچاق پیشکش کرده پرتو قبول برآن یافت - و همچنین

مجلس همایون بمرحمت خلعت فاخره و انعام سي هزار روپیه نقد و منصب دو هزاري هزار سوار نوازش پذیرفته از انقد محال صوبهٔ پنجاب جاگیر یافت *

نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعني سایهٔ آفتاب مرحمت جهان آفرین نشیمن سریر خلافت مصیر را از پرتو تحویل مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بنابر رسم معهود مراسم داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگر فیض رسان بر پرداخت احوال عالمی پرداخت - چنانچه صغیر و کبیر و غني و فقیر از فرط استغنا نقش بی نیازي جاودان در خاطر بستند - و بکام دل در عافیت کدهٔ خوشحالي و عیش آباد فارغ بالي از منت تمنا و آز بی نیاز نشستند - درین روز شرافت اندوز پیشکش اسلام خان که در آنولا صوبه‌دار گجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمینه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسپ و دیگر نفایس و نوادر آن دیار از نظر مهر آثار گذشت - و امیر بیگ فرستادهٔ محمد علي ایلچيِ ایران بدرگاه والا جاه رسید - و پنجاه اسپ صرصر تگ برق رگ عراق زاد عرب نژاد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا وکلای او از ایران فرستاده بودند و همگي را بجنس بر سبیل پیشکش ارسال داشته بود رسانیده از نظر انور گذرانید - بنابر نهایت رعایت عنایت که نسبت باو سمت وقوع داشت بموقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت - و از سر کمال مرحمت خلعت خاص با هفت سپر مصور و یراق زرین میناکار از جمله مرسولات موتمن الدوله اسلام خان همراه فرستادهٔ مذکور برای مشار الیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغهٔ انعام بدو و همراهان او عنایت فرمودند *

ملک و دولت دیرینهٔ سال سلسلهٔ خویش شده عاقبت سر در سر این کار
کرد - و همچنین ولایت آباد عادلخان بشامت موافقت نظام الملک
خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدت ایالت
آن خانواده از دستبرد حوادث زمان در کنف امن و امان
بوده هرگز قدم بیگانه در آن سر زمین نه رسیده بود دریغولا پایمال نعال مراکب
موکب اقبال شد - و با این معانی بنابر آنکه واقعهٔ ناگهانی نواب ممتاز الزمانی
در برهانپور اتفاق افتاده بود زیاده برآن توقف درین خطه مرضی خاطر
عاطر نیامد - لاجرم بتاریخ بیست و یکم فروردی ماه مطابق بیست
و چهارم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک هجری روز پنجشنبه
بعد از انقضای ده گهری روز ماهچهٔ رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر
و طلعت مهر انور از افق دار السرور برهانپور طلوع میمنت نموده بسوی
مرکز محیط خلافت ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شاه سوار
عالم امکان ثانی حضرت صاحبقران قرین تائید آسمانی و تمکین صاحب قرانی
بر فراز فیل گردون نظیر تمکن پذیر گشته با شاهزادهٔ نامدار سعادت پژوه
محمد دارا شکوه را در عقب تخت فیل جا دادند - و از تودهای دینار
و درهم که در حوضهٔ فیل برسرهم ریخته همانا آن کوه توان را معدن سیم و
کان زر ساخته بودند بر سبیل معهود از یمین و یسار نثار راه خدیو روزگار
مینمودند - کوتاهی سخن باین دستور از دولت خانهٔ برهانپور تا دو کروهی
شهر که مضرب خیام دولت شده بود از بالای فیل چندان فیل بالا
زر افشاندند که خرمن های درهم و دینار بآن پایهٔ قدر و مقدار بخاک راه گذار
برابر گردید - و باقی آنها که از سر جیب نثار چینان فاضل آمده بود
بمثابهٔ پامال آمد که صفحهٔ روی زمین را ملمع طلا و نقره ساخت و بنوعی
[illegible] الرسل بسر فتح [illegible] را مشغول نظر [illegible] ساخته و بسیاری

مرحمت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل تارک امتیاز افراخته بمعاودت دولت‌آباد دستوري دادند - و فتح خان را غائبانه مشمول عواطف بادشاهانه نموده ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصه با ماده فیل همراه عبد الرسول ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبهٔ دکن باعظم خان بحال داشته حکیم خوشحال را بخدمت بخشي گري و واقعه نویسي آنصوبه سرافراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود ملتفت خان پسرش را بخلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند *

دوم اردي بهشت ماه شاهد کمان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده فال از پیش طاق طارم مقرنس یعني سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران پرهیزگار را آشکارا صلای افطار داده باده خواران پیاله کش را بفابر احتساب نهي خدیو روزگار از ایماء گوشهٔ ابرو بعیش و عشرت نهاني و کشیدن رطل گران دوستکامي خواند - درین روز حسب الامر اعظم بادشاه اسلام پرور دیندار امرای عظام در عقب علماء علام نماز عید ادا نموده دعای ازدیاد دولت جاوید بجا آوردند - هفتم ماه ظاهر کاني بهیت از ورود موکب مسعود این قبلهٔ مقبولان چون باطن زنده دلان مهبط نور ظهور گردید - بیست و دوم بهادر خان و یوسف خان از مرکز رایات ظفر آیات عساکر بالاگهات بدرگاه والا رسیده پیشاني بخت را سجده رسان سدّهٔ سنیه و فروغ اندوز سعادت جاوداني ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بهادرانه و تلاش رستمانه بظهور آورده بودند و پس از زد و خورد بسیار زخم دار در معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً بتفصیل زیور نگارش پذیرفت - ازآنجا که دیرینه عادت بندگان حضرت بادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب ارادت است کمال عنایت و مرحمت در حق ایشان مبذول نموده بهادر خان را بمنصب چهار هزاري سه هزار و پانصد سوار و خلعت و شمشیر و سپر

و فیل و بیست و پنجهزار روپیه نقد سرافراز فرمودند - و یوسف خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و شمشیر و سپر و نقاره و اسپ و فیل و بیست هزار روپیه نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق دکن و صاحب صوبگي آن کشور را بر وفق مرضیات اشرف نکرده بود و این مهم شایان را چنانچه باید بپایان نبرده بود لاجرم بنابر جرم این معني او را ازین خدمت معاف داشته نخست نامزد یمین الدوله نمودند - چون آن مختار الملت عین حرمان ملازمت بر خویشتن نه پسندیده همراهي رکاب سعادت که عمرها بدعاي شام و سحر از خدا خواسته بود درخواست نمود لهذا آن خان والا مکان را معاف داشته ارجاع این خدمت بنام خانخانان مهابت خان رقم یافت - و در طي فرمان گیتي مطاع مامور شد که مقارن ورود فرمان قدر توامان از دار الملک دهلي متوجه درگاه جهان پناه گشته بعد از دریافت سعادت حضور روانهٔ برهانپور شود - و بنام یمین الملت از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زیور ارسال یافت که خان زمان را با سایر بندهاي درگاه که داخل کومکیان بالاگهات اند در برهانپور باز داشته خود با اعظم خان و جمیع کومکیان دیگر روانه درگاه گردد *

نصیرخان بصوبه داري مالوه از تغیر معتقد خان و خان مذکور به فوجداري پرگنات اکبرآباد و وزیر خان بصاحب صوبگي پنجاب سرافراز گردیدند - و باعث اینمعني آن شد که چون انتظام معاملات آن صوبهٔ عظمت نشان از دست عنایت الله یزدي گماشتهٔ آصف خان کما ینبغي بر نمي آمد خاصه در عمل اعمال خالصهٔ شریفه چنانچه مرضي خاطر عاطر بود بوقوع نرسیده بنابر آن صوبه داري آن حدود را از خان والا مکان تغیر نموده به وزیر خان مرجوع نمودند - هفتم ماه مذکور بعنایت خلعت خاص و مرحمت فیل و تفویض منصب پنجهزاري ذات و سوار ازآنجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصاص

پذیرفته بدان صوب مرخص شد - [illegible] خان دکني بمرحمت خلعت و اسپ امتیاز یافته رخصت سنبهل یافت *

یازدهم ماه مذکور چون خارج حصار بند گوالیار مرکز اعلام منصور شد خدیو اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره برسم تفرج داخل قلعه شده مانند نیر اعظم از ذروهٔ بروج آن بارهٔ گردون عروج طلوع سعادت فرمودند - و سر تا سر ساحت آنرا پی سپر نظر دقت نگر ساخته مسالک و مناهج و مداخل و مخارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور در آوردند - چون خصوصیات عمارات عالیه که اساس نهادهٔ حضرت عرش آشیاني و جنت مکاني بود منظور نظر سعادت شد بخاطر عاطر خطور نمود که آنحضرت نیز درین سر زمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احداث نمایند - بنابر آن امر ارفع به تشیید مباني بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب و هندسهٔ دل پسند خاطر فریب صدور یافت - و صاحب فطرتی از بندهای درگاه والا باهتمام آن و مرمت شکست و ریخت تمام چار دیوار حصار مامور شد - و چون امر اعلی علی العموم زیور صدور یافت که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جنایات ارباب عصیان از زندانیان بعرض اعلی رسد لاجرم حقیقت جرم محبوسان این حصار معروض واقفان پایهٔ سریر سپهر مدار گردید - از آنجمله یازده تن بتصدق سرافرازي و فدیهٔ تارک مبارک و فرق فرقد سای آن سایهٔ عنایت خدائي از بند زندان ابد رهائي یافتند - در اثنای اقامت گوالیار سید خانجهان و عبد الله خان از دکن رسیده از استلام رکن و مقام درگاه گیتي پناه که قبلهٔ مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دار السلام سعادت بر روی روزگار خویش کشادند - و هر دو مشمول اقسام مراحم گشته عبد الله خان از مرحمت صوبهٔ بهار در اواخر خریف فصل چهار گانهٔ عمر

یعني سن کهولت فیض موسم شباب که فی الحقیقت بهار زندگاني است دریافته از میامن آن سرمایه جواني نو اندوخت - و سیف خان صوبه‌دار بهار بحراست الٰه آباد از تغیر قلیچ خان و او بصاحب صوبگي ملتان از تغیر نجابتخان سعادت پذیر گردیدند *

هژدهم ماه چون نواحي دار الخلافه عظمی از پرتو انوار ماهچهٔ لوای والا که همانا نیر اعظم روی زمین است سر رفعت به فلک اعلی رسانید محمد علي بیگ ایلچي که حسب الصدور امر جهان مطاع از برهانپور رخصت یافته چندی در دار الخلافه بود از پذیرهٔ موکب اقبال پذیرای سعادت دو جهاني گشت - وهم درین روز مهابتخان خان خانان که از دهلي روانهٔ دربار سپهر مدار شده بود احراز شرف ملازمت نموده هزار اشرفي بصیغهٔ نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل پایهٔ قبول یافته مابقی بدو مرحمت شد - صفدر خان حاکم دار الخلافه و معتمد خان فوجدار پرگنات و مظفر خان معموري و مکرمت خان و عبد الحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بذلخان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانبوسي درگاه جهان پناه رسیده بعنایت شاهنشاهي مباهي گشتند *

بیست و دویم ساحت باغ دهره از پرتو ورود موکب مسعود زیور روی زمین و زینت صفحهٔ دهر گردید - و در آن فرخنده منزل که از برهانپور تا آنجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طي مسافت راه شده بود بنابر انتظار ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت - درین اوان یمین الدوله آصف خان با خواجه ابوالحسن و شایسته خان و دیگر امرا از بالا گهات رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانیده از فیض نظر قبول چهرهٔ اقبال بر افروخت - و از پابوس حضرت سلیمان زمانه [illegible]

و مرتبهٔ مقدار فراز مراتب آصفی نهاده بتازگی عظمت مکانت و رفعت
مکان اندوخت - آنگاه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت نذور از نظر اشرف
گذرانیدند - و همدرین روز قلیج خان از اله آباد خود را بدریافت سعادت
ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع اختصاص پذیرفته
به تفویض صوبه داری ملتان و عنایت پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافت -
و همدرین روز مهابتخان خانخانان را خلعت خاصه با چار قب طلا دوزی
و جمدهر مرصع با پهولکتاره و دو اسپ و دلیر همت و گرشاسپ و افراسیاب
پسران او را و نبیره اش شکر الله پسر خان زمان را بمرحمت خلعت
و اسپ مباهی گردانیده همراه او دستوری دادند *

روز [1] [یکشنبه]ع سی و یکم ماه مذکور غرهٔ ذی الحجه سنه
هزار و چهل و یک هجری که افق شرقی دار الخلافهٔ عظمی از پرتو اشراق
ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتی افروز گشته هفت کشور روی
زمین را روکش چرخ چارمین ساخت شاهسوار عرصهٔ وجود با طالع فیروز
و بخت مسعود بفراز تخت بر فیل بر آمده برین سر سریر را سپهر نظیر و فیل
را کوه شکوه نمودند - و بدان آئین شایان و توزک نمایان رخ بسوی مرکز
محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرازی را این
پایهٔ جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه
موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهی از شر
هوا خواهی در رکاب سعادت پیاده رو براه نهاده - کیوان بلند ایوان فلک
فرود آمده بطریق چاوشان طرقو گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از
طارم پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را بزیر زین سیمین هلال

(1) ع [شنبه] ل *

جلاجل زرین مجره کشیده برسم جنیبت کشان پیش پیش دوان متوجه
شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده محمد دارا شکوه در عقب حوضهٔ فیل
با تمکین کوه متمکن گشته از دو سو بحرین کف گوهرپاش بریزش
سیم و زر درآورده نثار رهگذر خدیو بحر و بر مینمودند - و تا رسیدن دربار
سپهر مدار پریشان روزگاران را مادهٔ جمعیت خاطر آماده گشته بل یک جهان
بی برگ و ساز را که بجوی نیازمند بودند خرمن‌هایی درم و انبارهای
دینار ذخیره شد *

از سوانح این روز سعادت اندوز یکه تازخان بمنصب [1] [دو هزار و پانصدی
سیصد سوار] ع و مکرمت خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار
و عبدالحق بمنصب نه صدی دوصد سوار از اصل و اضافه و خطاب امانت خان
سعادت نصیب و کامل نصاب گشتند - و شیر خان ترین بانعام بیست
هزار روپیه و محمد علی ایلچی بمرحمت خلعت فاخره و خنجر مرصع
و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهی گردیدند - و محمد علی
و محمد تقی از همراهان ایلچی مذکور بانعام یازده هزار روپیه اکرام
یافتند - و درهمین روز میر صابر که به دولت‌آباد رفته پایهٔ منبر و چهرهٔ زر
آن بلاد را از القاب گرامی و نام نامی آنحضرت درجهٔ والا و رتبهٔ اعلی داده
معاودت نموده بود بسعادت ملازمت رسید - و اشرفی و روپیهٔ چند که ازین
رو ارجمند شده فتح خان بر سبیل نمودار ارسالداشته بود از نظر انور گذرانید *

از وقایع این آوان انعقاد یافتن مجلس اطعام عام و انفاق تمام است بجهت
فتوح روح و روان و استزاد سرور و فرحت بانوی بانوان جهان و سرور نسوان
زمان - چون دریغولا دار الخلافهٔ والا بآلای فیض مقدم و برکت قدم آن کلیم

(۱) ع [دوهزاری و شش صد سوار] ل *

دست مسیح دم روکش چرخ چارم بل رشک سپهر اعلی و بالا تر از آن شد.
قضا را مدت یکسال از وقوع قضیهٔ ناگهانی ممتاز الزمانی انقضا یافته وقت
اقامت رسمی معهود که درین کشور بعرس مشهور است شده بود -
چنانچه در هر سال از وقت رحلت موتی یک شبانروز باحیای مراسم
معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزینان جوار رحمت است
مثل احیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا
و اعطاء مساکین میگذرانند - لاجرم بنابر مقتضای طبع فیاض که همواره در
باب ایصال نفع و انفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص
درینوقت که وقت و حال مقتضي آن بود کار گذاران دولت و سامان طرازان
کارخانجات سلطنت را بسرانجام در بایست وقت مامور ساختند - و همگنان
برحسب فرموده در صحن روضهٔ متبرکه اسپکهای سپهر مثال که هر یک
نعم البدل دلبادل تواند شد برسر پا کردند و بر اطراف و حواشي آن شامیانهای
مخمل زربفت منقش که هر کدام در پهناوري و رنگیني دم از برابري سپیدهٔ
صبحدم و رنگ آمیزي شفق مي تواند زد زدند - و صحن آن انجمن
فرخنده را بانواع گسترد نیهای گوناگون و فرش بوقلمون مفروش نموده
روکش بسیط آسمان و روپوش بساط خاک و صفحه روی زمین ساختند -
و بر دور آن سراچهای و شاد روانهای رنگارنگ که مدار هر یک از دایرهٔ افق
پای کم ندارد ایستاده کردند - و مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا
و اعیان اکابر و اعالي و اهالي دار الخلافه و سایر اشراف و اعاظم و موالي
اطراف که بنابر ادای تهنیت درجات فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم
اقدس باکبرآباد آمده بودند درین انجمن خاص بار یافتند - و جمیع
علما و فضلا و ارباب ورع و تقوی و اصحاب عمایم خوانده و نا خوانده درین
محضر عام شرف حضور پذیرفتند - و حضرت خلافت پناهي خود بنفس

اقدس در خلوت مقدس عزلت گزین شده آن شب را باحیا و عبادت و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور یمین الدوله و محمد علي بیگ ایلچي و اعیان دولت و ارکان سلطنت آراستگي یافت - و باقي اعاظم و اعالي و سایر اهالي مجلس بتفاوت درجات و مراتب جای گرفتند - آنگاه پیش کاران کار خانهٔ دولت و سالاران خوان نعمت سماط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیریني و فواکه و خوشبوها و پان بترتیب چیدند و همگنان را به تناول نعمت های خاص صلای عام در دادند - چنانچه غني و فقیر ازین خوان احسان بهره ور و زله بر گشتند - و پنجاه هزار روپیه باصحاب استحقاق بر سبیل خیرات عنایت فرمودند - و چون این انجمن عالي پایهٔ انجام یافت سایر بیگمان و مسند آرایان حرم خلافت و پردگیان شبستان سلطنت بطواف مرقد مقدس آن انسیهٔ حورا سرشت قدسي طینت آمده در آن روضهٔ منوره محفل آرا شدند - و بهمان وتیره و همان کیفیت و کمیت فردای آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگي زنان را عموماً و مستحقات را خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار روپیه دیگر به عفایف و عجایز انفاق شد - و امر اعلی علی العموم بدین دستور زیور صدور یافت که متصدیان عظام هر ساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند - مشروط بدین که دار الخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور باشد و الا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند *

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم سعید مبذول داشت بتازگي مژدهٔ قرب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باولیای آن رسانید - حضرت خلافت پناهي بنابر احیای مراسم سنن حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه که از ستوده

آئینهای این مهین جانشین حضرت خلفای راشدین است ساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشیدند - و بعد از ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کنار یک جهان نیازمندان را از زر نثار معهود درم ریز فرمودند *

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مراد بخش در ساعتی مسعود مختار که انواع سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهین آن بود حسب الامر اعلی دست نشین ید قدرت گیتی آفرین بمقتضای حیای مراسم سنت در باب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت خاتم انبیا و مرسلین که بنابر حفظ مرتبهٔ ظاهر و پاس طریقهٔ صورت عقلاً و شرعاً ضرور است صدر نشین دبستان تعلیم گردید - و فاضل دیندار ملا میرک هروی حسب الاختیار خدیو روزگار بخلعت فاخره مخلع و از انعام هزار روپیه متمتع گشته آموزگار شاهزادهٔ والا تبار شد - معتقد خان بصوبه داری اودیسه از تغیر باقر خان و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و منصب چار هزاری سه هزار سوار سر افرازی یافته روانهٔ آن صوب گردید *

نوزدهم ماه میر برکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرای سعادت ملازمت شد - و نه راس اسپ عراقی با نوادر امتعهٔ آن کشور بطریق پیشکش گذرانید - بیست و هشتم حاجی وقاص ملازم نذر محمد خان والی بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود تا نواحی دارالخلافه رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را استقبال نموده بود خود را بآستانهٔ بارگاه سلطانی که کعبهٔ آمال و امانی اقاصی و ادانی است و قبلهٔ مرادات انسی و جانی رسانیده در تقبیل عتبهٔ درگاه والا آداب معهود این عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلیم تقدیم نمود - و بعد از اقامت مراسم زمین بوس از روی آداب و اندام تمام

بگذرانیدن نامهٔ نذر محمد خان اقدام جست - آنگاه ارمغان آن خان والا مکان را که مشتملبر اسپ و شتر و امتعهٔ بلخ بود و مبلغ پانزده هزار روپیه قیمت همگی آنها می شد بنظر انور در آورده از مرحمت خلعت فاخره و کمر خنجر مرصع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش پذیرفت - و در همان نزدیکی سی و پنج راس اسپ و سه زره و ده شتر بختی فرو ماده از جانب خود و هژده اسپ و پنج شتر بنام محمد مومن پسر خود بطریق پیشکش گذرانید - و مبلغ سی هزار روپیه باو و خلعت و ده هزار روپیه نقد به پسرش مرحمت فرمودند - صادق خان میر بخشی که در برهانپور بنابر عروض بیماری از سعادت همراهی عسکر منصور اختیار حرمان اضطراری نموده بود بعنایت جناب الهی شفای عاجل یافته بملازمت رسید و منظور نظر مرحمت آمده از برکت این مکرمت شاهانه صحت کامل یافت - دریتولا راجی جی سنگه به برکت حسن عبودیت مشمول عواطف سرشار مالک رقاب آزادگان شد - و از عنایت دو جوزهٔ مروارید شاهوار بی عیب پرآب بسیار قیمت کمیاب که برسم معهود هنود آویزهٔ گوش می سازند از سر نو در زمرهٔ بندگان در آمده سر حلقهٔ حلقه بگوشان گشت - صوبهداری کشمیر از تغیر اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفر خان پسرش به نیابت او رخصت یافت - و ملا حیدر خصالی که باوجود کاردانی در فن شعر ید طولی و طبع عالی دارد بخدمت دیوانی صوبهٔ مذکور معزز گردید *

بیـــان فتح هوگلی بندر بحســـن سعی بهادر کنبو مدار علیه قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست افسر سروری بر تارک مبارکش گذاشته هم در عهد الست زمام مهام جمهور انام بدست اختیار وقبضهٔ

اقتدار او سپرده باشند - آن باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سر انجام مصالح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید قواعد عدل و داد است مقصود دارد - چنانچه نخست رای صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته همگي همت والا برین معني که مصرف حقیقي سعي جمیل و جهد بلیغ است برگمارد - و همواره لوازم جد و اجتهاد در کار فرمائي شمشیر غزا و جهاد بکار برده درباب استیصال ارباب دول جابره و اصحاب ملل غاویه و تسخیر مدن ضاله و تخریب معابد باطلهٔ ایشان کما ینبغي حق کوشش مبذول دارد - چندانکه صنم خانها ویران ساخته و صنمها سوخته بنیاد آتش کدها بباد دهد و بآب تیغ بران اشتعال زبانهٔ نار مغان و نیران [۱] [پرستان]ع فرو نشاند *

لله الحمد و المنة که والا حضرت خلافت پناهي این شیوهٔ ستوده و خصلت محموده را از جمله ملکات راسخهٔ خویشتن نموده اند - و بدآنسان که دست جواد را در بذل مال کشاده داشته اند بهمان وتیرة تیغ جهاد درباب قطع مواد فتنه و فساد و قلع خاربن زندقه و الحاد کشیده دارند - شاهد این معني درین صورت استخلاص هوگلي بندر است و انتزاع آن سرزمین از استیلای مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیحا پرست بدستیاري تائید حضرت باري و بیان چگونگي خصوصیات این فتح مبین که مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلای مشرکین و رفع لوای مومنین و علت وهن صولت کفر و موجب تقویت دولت دین گردید - هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبوق بتعریف ماهیت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش مي یابد *

---

(۱) ع [گبران] ل *

نخست خامهٔ تحریر در تصویر نموداری از کیفیت و کمیت و تعین موضع بنا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوارکشا بدین صورت معنی طراز میگردد که در بیست کروهی راج محل و یک کروهی بندر ساتگانو از کشور بنگاله فرضهٔ از دریای شور که بهندی زبان ناله و بتازی خور نیز خوانند منشعب شده به سمت راج محل کشیده - چنانچه آب رودبار گنگ که بر کنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور می پیوندد - و بندر هوگلی در یک کروهی ساتگانو به ربع کروه از محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبهٔ از آب گنگ اساس یافته - و سبب احداث آن ضلالت آباد که از حوادث عظیمهٔ عالم کون و فساد بود اینست که در هنگام عمل بنگالیان چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در بندر سوندیپ اقامت داشتند بوسیلهٔ سود و سودا بساتگانو آمد و شد می نمودند - و همواره هوای پختن این مایه سودای خام درسرجا داده بودند که در آن سرزمین ناحیتی پیدا کنند - چنانچه اگر فی المثل بقدر کف دستی باشد جای در خور مقر و مفر و مقربچنگ آرند - و مشتی مردم صاحب نیروی قوی بازو با سوداگران بلباس سوداگری در آمده دست در کار داشته باشند - اگر در آن میانه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای کنار بنگاله در بر آید فهو المطلب - و الا زیانی به تجارت و خسرانی بسود و سودا ندارد - بنابر این اندیشهٔ فاسد چون کنار خور مذکور را درخور قرارداد ضمیر خویشتن دیدند - انواع لطایف حیل انگیخته از حکام آنولایت اذن اقامت در آن مقام تحصیل نموده نخست در آنجا خانهٔ چند مانند اندیشهای پراگندهٔ خویشتن سهل و سست اساس نهادند - و رفته رفته فرنگیان سرمایه دار آنرا دار القرار جاوید انگاشته رخت ارتحال بدآنجا کشیدند و رحل اقامت افگنده خانها ساختند - و بتدریج بر گرداگرد

نشیمن هاي خود چار دیوارهاي متین بنیاد افگنده باستحکام تمام باتمام رسانیدند - چنانچه هر منزلي معقلي و هر چهار دیواري بارهٔ استواري شد و برجهاي آنرا مانند بروج ناري بانواع آلات آتشبازي از توپ و تفنگ و امثال آن آراستند - و اطراف ثلثهٔ آن بندر را بخندقهاي عریض و عمیق محاط ساخته روکش مثلثهٔ آبي فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف سخن سازي طرف رابع نیزکه در خور دریاي شور بود در استحکام از دیگر جهات قطعاً پاي کمي نداشت - و رفته رفته از آمد و شد جهازهاي فرنگ و کشتي هاي مسلمانان نیزکه بانداز تجارت بدآنجا تردد مي نمودند هنگامهٔ ساتگانو افسرده شد و بندر هوگلي رواج تمام و رونق کلي یافت - آنگاه چندي از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند قري و پرگنات جوار را از حکام و ولات آنولایت بر سبیل اجاره بدست آورده بر طبق خاطر خواه عمل مي نمودند - و رعایاي آن محال و نواحي آنرا تا جاي که دست تطاول آن بداندیشان مي رسید از روي تعدي خواه ناخواه تکلیف ترسائي نموده نصراني مي ساختند و بزور از راه دریاي شور روانهٔ پرتگال فرنگ مي نمودند - و در ضمن این راي ناصواب متوقع اجر و ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علت آن قلت رعایا بود از ربح تجارات که اضعاف مضاعف آن مي شد مي نمودند - ملخص سخن در ایام بادشاهزادگي که آنولا لواي والا ظل ورود بر سرزمین بنگاله گسترده بود راي جهان آراي بر کماهي گمراهي بل دقایق بیراهي آن ضلالت پیشگان جهالت اندیش که بدرجهٔ اعلي رسیده بود آگاهي یافت و سخت کوشي آن سست کیشان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش زد معلي گردید - لاجرم اینمعني مرکوز خاطر عاطر بود که بهر صورت که رو دهد دربارهٔ استیصال مطلق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضاي

قدر و قضا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرار داد ضمیر منیر نیافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درین محل که نقش مراد داد و دین از جلوس اقدس درست نشست قاسم خان صاحب صوبهٔ بنگاله را در وقت رخصت آنصوب بانصرام این مهم مامور فرمودند - و بر سبیل ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آباد و روش استیصال آن بد نهادان بآن خان اخلاص نشان تلقین فرمودند - چنانچه ابواب تدبیرات صائبه که درین باب ظهور یافت خصوص تعین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگي بمحض تعلیم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درین باب از در مقتضای حزم و احتیاط در آمده این راز مضمر را با هیچکس درمیان ننهاد - و تسخیر آن بندر را هرچند در بند وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیات آنولایت خاصه کیفیت احوال بندر و کمیت سپاهي و رعیت آنجا تحصیل اطلاع و اشراق نماید - چون استیفای حقایق کلي و دقایق جزئي امور ملکي و مالي اهالي و موالي آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جزم نموده در ماه اسفندار سالگذشته حسب الحکم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیهٔ نواره در آمده - و آن عبارت است از جهازات حربي مشتمل بر سپاهي و آلات جنگ و توپ و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داب ارباب خرد و آئین است بر طبق منظومه * بیت *

سکندر که با شرقیان حرب داشت رخ خیمه گویند در غرب داشت

باین عنوان بر زبانها افگند که غرض از ارسال عسکر منصور استیصال گروه هجلي وال است - و لهذا فوجی از تابینان خود و بندهای بادشاهي بهمراهي عنایت الله پسرش و امرا و ارباب مناصب والا به تسخیر آن سرزمین تعین نمود - و مقرر و مخمر ساخت که بسمت هجلي وال

روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت گزیدند - چندانکه خواجه شیر و معصوم زمیندار کل بنگاله و محمد صالح کنبو و همراهان او با نواره از راه بندر [سري پور] [1] روانه شده تا دهان خور هوگلي بندر که بموهانه مشهور است فرا رسند - و اینمعني بنابر آن بود که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهره خود را به‌کشتیها رسانیده از راه دریا طریقهٔ فرار اختیار کنند - آنگاه بهادر برادر ابو محمد کنبو را که مدار علیه او بود به بهانهٔ نظم و نسق امور محال خاصهٔ شریفه روانه مخصوص آباد ساخته با او مواعظ نمود که چون فوج عنایت الله بعد از شنیدن خبر لشکر موهانه متوجه هوگلي شود او نیز خود را باصحاب خود بشتاب باد و سحاب باز رساند - چون عنایت الله بعد از وصول خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوان کوچ کرد - در عرض یک شبان روز بر سبیل ایلغار خود را تا قصبهٔ هلدي پور رسانید که در وسط ساتگانو و هوگلي واقع است درین اثنا بهادر نیز با پانصد سوار از مخصوص آباد رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانهٔ موهانه شد که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتخواهان از کشتي سدی استوار بسته دهانهٔ خور را مسدود سازد - که مبادا مقهوران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند - بهادر بدآنجا پیوسته با دیگر بهادران در اندک فرصتی راه از ناوهای نواره مضبوط ساخته - دوم ذي حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج منصوره بانداز ترکتاز معمورهٔ که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود ایشان نیز از طرف خور جلو ریز تاختند - و در حملهٔ نخستین معمورهٔ مذکور را که ببالي معروف بود مسخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس

---

(۱) سیرام پور

و غارت اموال اهالي آن پرداختند و آتش یغما در آن عرصه افروخته خشک و تررا در یکدیگر سوختند - آنگاه همت بر تخریب عمارات و منازل کفار گماشته نشانی از آباداني نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسر باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملچارها ساختند - و باهتمام تمام متوجه پیشرفت کار و پیش برد ملچار شده بکار فرمائي همت عالي و تصویب رای صائب عزم راسخ و جد ناقد را پیش کار خود نمودند - و در اثنای این حال صواب اندیشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی جرار از مردم کاردان کارگذار در محال اطراف خور پراگنده سازند - که اگر از راه اتفاق بجمعی از آن بداندیشان که اعمال آنحدود باجارهٔ ایشان بود بر خورند بی توقف به قتل رسانند - و اهل و عیال ملاحان بنگالي نوارهٔ فرنگیان که ایشان را غرابي گویند بقید و اسر در آرند - تا چون این طایفه از روی دلبستگي متعلقان خود را از آن گروه ادبار مآل بریده به معسکر اقبال پیوندند این معني باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب این تدبیر درست قریب چهار هزار تن این طایفه از کفار جدائي اضطراري گزیده زینهاري عسکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کلي بحال اهل هوگلي راه یافت - بالجمله تا مدت سه ماه و نیم مقهوران فرنگ در مضیق محاصره روزگار گذرانیدند - و اولیای دولت قاهره بنحوی کار بر ایشان تنگ ساختند که آن بد اندیشان را از آن بیش مجال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف محال شد - و در عرض این مدت هرگاه باستظهار رسیدن کومک لشکر پرتگال دلهٔ گرم مي شدند نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله مي دادند - و احیانا که در هجوم افواج یاس غالب مغلوب نومیدیٔ تام مي گشتند از در درخواست امان در آمده ابواب مصالحه مي کشادند - باوجود آنکه متحصنان قریب شش و هفت هزار تفنگچي قدر انداز

که اندازهای درست شان از اصابت ناوک قضا پای کم نداشت داشتند - از دشت برد بهادران موکب اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال پای براه تملق و فروتني گذاشته از سر گردن کشي و زیاده سري در گذشتند - و دست توسل به حبل المتین استشفاع در زده حلقهٔ استیمان بر در امن آباد امان زدن گرفتند - و درین میانه قریب لک روپیه بر سبیل حق الامان ارسال داشته بنابرین گمان آن شفیع روشناس کار گذار را وسیلهٔ طلب زنهار ساختند که شاید بمیانجيِ او جان مفتي بیرون برند - چون اولیای دولت نامتناهي ازینمعني آگاهي یافتند که متحصنان تیره درون بظاهر اظهار اطاعت و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زیاده بر آن اهمال تسخیر حصار و امهال حصاریان تجویز ننموده از سر نو تضییق عرصهٔ محاصره فرا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کلیسا را که از رهگذر کمي عرض و علت قلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آب تر بود شکستند - و آب را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کنده و آماده ساخته بودند سر داده از آب خالي ساختند - و از ملچار های این سمت که در عهدهٔ نگهبانيِ بهادر کنبو والله یار خان و سید حسن کمونه بود نقب ها سرکرده رفته رفته به نزدیکيِ مقصد رسانیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان که پیوسته بر سر جست و جوی امثال این امور تکاپو داشتند راه بدو نقب برده هردو را بخاک انباشتند - و نقب سوم که از طرف ملچار بهادر کنبو پیش برده بودند اصلا بو بدآن نبرده پی بآن نیافتند - و چون سر آن نقب بپای دیوار منزلی از منازل آن بی دینان که درحقیقت حصنی حصین و معقلی متین بود رسید آنرا بباروت انباشتند - و بنابر آنکه آن بنیان راسخ عمده ترین معاقل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابکار آنجا انجمن میساختند - صواب اندیشان اصابت کیش از راه پیش بیني‌ها بخاطر



آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یکه تازان عرصهٔ جلادت و جدال برسبیل تهیهٔ یورش از اسپها پیاده شده بهیئت اجتماعي رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشا و طلسم پیوند آرند - تا چون سایر مردم کار طلب مردانهٔ آن نابکاران بمدد سرداران خود و بمدافعهٔ اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان سرکش را از کوچهٔ نار بدارالبوار فرستند - مجملا از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبهٔ موافقان بروفق مقتضای تقدیر بهدف اجابت مي رسید درین باب نیز نقش انگیختهٔ رای صواب آرای شان درست نشین افتاد - چنانچه وقتی که آرایش صفوف مجاهدین میدان دین زیور صفحهٔ روی زمین مصاف شده بود و از طرف دشمن رزم جویان آزرم دوست را حمیت دین ترسائي و پاس ناموس کلیسا و ناقوس سرگرم جانبازي ساخته عرصهٔ قتال را باشتعال نیران جنگ و جدال آتش کدهٔ مجوسي نموده بودند در همان گرمي نقب را آتش دادند - و بمجرد موشک دوانیِ آتش بازان هر ذره از اجزای آن عالي بنیان کوه شکوه که اساس آنرا چنانچه گذارش یافت خالي ساخته از باروت پر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین رو ادیم زمین معرکهٔ جنگ نمونهٔ نطع پلنگ گشت - و احجار آن سنگین حصار لخت لخت مانند صخرهٔ جني از آن کورهٔ آتش تنوره بادهٔ هوا گرفته بمرجع اصلي خویش یعني کرهٔ نار باز گشت نمود - و هر تن از آتشی نهادان اهرمن نژاد فرنگ که از جادوگري تدبیر دیو را در شیشهٔ تسخیر داشتند از دمدمهٔ افسونِ زبانهٔ آتش دود انگن پري وار به پرواز آمدند - چنانچه گوئي از سورت آتش و شدت و حدت باروت پناه بکرهٔ اثیر برده از آن راه به جوار درکات سعیر و طبقات بئس المصیر شتافتند - و جمله بقیه سپاه تیره روز مخالف که شعلهٔ جهانسوز باروت برق خرمن بخت ایشان نشده بود برخی خود را

به‌جهازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و درمیان آب و آتش جان داده از زبانهٔ سربها تن به شمشیر شعله تاثیر بهادران عدو بند آفاق گیر که آب آن تا بگلو است در ندادند - چون جمعی از جهالت پیشگان سفاهت کیش فرنگ در یکی از جهازات عمدهٔ ایشان که مشتمل بر نفایس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بداندیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکه بدست مسلمانان افتد در همان گرمي انبار باروت کشتي را آتش زدند - و از شرارهٔ شرارت ذاتي آن آتش زنندگان بیکدم دود از نهاد جمعی بیگناهان بر آمده قریب هزار و پانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتي و مال و منال در هم سوختند - و اهل چند غراب دیگر نیز پیروي ایشان نموده براهبري غراب تیره اختري در تیه هلاکت ابد افتادند - و از سفائن جنگي طرز فرنگ شصت و چهار دنگهٔ کلان و پنجاه و شش غراب و یک صد و نود و هشت جلیه داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد - و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بندر گوه خود را بسد موهانه رسانیدند - چون از شرارت آتش سفائن مذکوره چند کشتي آن بندر درین اثنا سوخته بود ازان راه فرجهٔ بدر رفتن یافته در همان گرمي فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زده بدر رفتند - و درین غزوه قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند - و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و اناث فرنگي اصیل و عبید و جواري و سایر اصناف دیگر که طوعاً و کرهاً مذهب ترسائي اختیار کرده بودند بقید گرفتاري در آمدند - و قریب ده هزار تن از رعایای پرگنات و نواحي آن که بیگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند - و درین ایام از آغاز تا انجام هزار سعادتمند از اهل اسلام درجهٔ شهادت یافته بروضهٔ دار السلام خرامیدند *

از سوانح این ایام سید شجاعت خان بارهه که انظار سعادت نجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت ازو دریغ داشته بود و بنابر آن در وطن خود شیوهٔ خمول گزیده بگوشهٔ عزلت خزیده بود - درینولا که تحریک بخت و تحریص اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان جاه رسانید - و بتازگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی زمین شده بوساطت ترقي بمرتبهٔ عالي منصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار کوکب طالعش از وبال کدهٔ خمول بشرف خانهٔ اقبال انتقال گزید - و هم در آن آوان این سانحهٔ بدیعه که از بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطایف ابداع در مشیمهٔ مشیت است بنابر اخبار منهیان صوبهٔ گجرات معروض واقفان موقف خلافت افتاد - که در موضع برودهٔ از مضافات صوبهٔ مذکور گوسالهٔ بعرصهٔ شهود آمد که سه سر داشت یکی بصورت سر اسپ و باقي به هیئت سر گاوان بدیع الوجود - همدرآن ساعت جاندادهٔ پیکر بهیمي را از ننگ تبیح منظر کریه خویشتن پرداخت - و نیز از واقعات صوبهٔ احمد نگر بظهور پیوست که درین حدود بزغالهٔ که دو سر چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حیرت نظارگیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت - درین اوقات منزل یمین الدوله آصف خان فیض قدوم اسعد در یافته صاحب منزل بسعادت عیادت استسعاد پذیرفت - و آن آصف زمان بشکرانهٔ ورود مسعود حضرت سلیمان مکان که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عافیت و شفا ست رسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانید - نیز لشکر خان از صوبهٔ کابل که درین اوقات بمقتضای وقت ازو تغیر پذیر گشته سعید خان بتفویض آن سعادت جاوید یافته بود رسید - و خود را از سر نو بدریافت شرف ملازمت اشرف که سرمایهٔ سعادت دوجهاني است رسانید - و [1] [چهار هزار] اشرفي بصیغهٔ

(۱) ع [چهارصد] ل.*

نذر و یک لک روپیه و سي اسپ صرصر تگ بر سبیل پیشکش گذرانید - و بخدمت صاحب صوبگي دار الملک دهلي از تغیر خانخانان صوبه دار دکن مختص شد - و پسرانش سزاوار خان و لطف الله خان با او مرخص گشتند *

بیست و سیوم شهریور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعه سلخ ربیع الاول[1] سنه هزار و چهل و سه هجري جشن وزن قمري سال چهل و سوم عمر جاوید پیوند بفرخي و فیروز مندي بر آئین هر ساله آذین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت و داد و دهش بر وفق کام محتاجان و حسب مرام نیازمندان بپایان رسیده وقت بخوشي و انجمن بدل کشي انجام یافت - و کامراني حضرت گیتي ستاني که اکثر اوان در لباس کام بخشي و داد دهي جلوه‌گر میگردد درین روز نیز به بهترین وجهی صورت بست - و در همین روز شرف اندوز محمد علي بیگ ایلچي ایران را بسعادت رخصت معاودت و مرحمت خلعت زر دوزي و کمر مرصع و فیل خاصگي با ماده فیل و حوضهٔ سیمین نواخته بر مراد خاطر فیروز و شادمان نمودند - و چهار اشرفي کلان که مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه یکی چهار صد توله وزن داشت و باقي هر یک بصد توله از دیگران کمتر - و همچنین چهار روپیه بوزن و ترتیب مذکور - چون همگي بسکهٔ مبارک مسکوک بود نبابر میمنت و برکت عنایت فرمودند - و مجموع الغاماتی که از آغاز روز سعادت افروز ملازمت اشرف تا هنگام ادراک شرف رخصت در بارهٔ او ظهور یافت سوای اجناس بچهار لک و بیست هزار روپیه کشید - هم درین روز حکیم رکنای کاشي مسیح تخلص از انعام پنج هزار روپیه نوازش پذیرفته حسب التماس برخصت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید *

(۱) در بادشاهنامه هشتم ربیع الثاني نوشته شده [جلد اول - حصه اول - صفحه ٤٠٠]*

کشایش پذیرفتن قلعهٔ کالنه بکلید تائید دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سعادتی را که تفویض حضرت رزاق علي الاطلاق جلّت حضرته از پنج انگشت مفاتیح رزق روزي خواران درگاه احدیت در مشت دست او گذارد اگر بنان فیضرسان او که کشاد کار عالمی بدآن وابسته و سررشتهٔ وسایل عطیات حضرت وهاب بی ضنت بآن پیوسته باشد بمحض اشارتی هر ماه هلال سان حصنی حصین کشاید شگفت نباشد - و اگر روز بروز دست زر افشانش چون پنجهٔ آفتاب کشوری از اقالیم شرق و غرب مفتوح نماید دور نما نبود - شاهد حال فتح قلعهٔ کالنه است از حصون منیعهٔ دکن که نوید آن در ضمن عرضداشت خان زمان دوم ماه آبان گوش‌زد کامل نصابان سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن پر نور هستند گردید - و کیفیت معني مذکور این صورت دارد که چون سررشتهٔ نظام کار نظام الملک از کشاکش فتح خان پسر عنبر بآن مقام کشید که محمود خان قلعه بان کالنه بنابر بد عهدي و پیمان شکني فتح خان که علت رنجش و رمیدگي سایر امرای دکن شده بود ازو اندیشیده قلعه را باو نداد - و چون از مواخذهٔ او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام‌کشي و کینه توزي او فرصت طلب فوت نمي کند - لاجرم بمقام اندیشهٔ کار و مآل روزگار خود در آمده در صدد آن شد که بمدد ساهوجي بهونسله توسل جسته شاید که بدین وسیله خود را از شر بازخواست او نگاهدارد - و با خود قرار داد که تسلیم قلعهٔ مذکوره دست‌آویز سازش با ساهو ساخته درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بد فرجام درینولا از شقاوت منشي و تباه اندیشي روی از بندگي درگاه جهان پناه بر تافته بر ممالک ناسک و ترنبک و سنگمنیر و جنیر و سر تا سر محال کوکن به جبر دست یافته یکي

از منسوبان سلسلهٔ نظام الملک را که در قلعه محبوس بود بر آورده دست آویزی بچنگ آورده بود و حلقهٔ استبداد و خود رائي در پناه نام این نامزد بر در استقلال میزد - خان زمان که در آن آوان به نیابت خان خانان پدرش صوبه‌دار کل دکن و خاندیس و برار بود بر اینمعني وقوف یافت - و بی توقف به میر قاسم قلعدار (ا) النگ که در نواحي کالنه واقع است نوشت که از هر راه که رو دهد در آمده محمود خان را بشاهراه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و جادهٔ راست سر منزل سعادت است راه نمائي نماید - و از پایان کار روزگار و سرانجام مهام عالم ترسیده از انصرام قرار داد خاطر باز دارد - چون میر قاسم نخست از در استمزاج اینمعني در آمد محمود خان این مراد خاطر خواه را از خدا خواسته بمقتضای عدم اعتماد بر نامه و پیغام توقع حضور میر مذکور بکالنه نمود - او بنابر صلاح وقت در ساعت راهي شده با محمود خان ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و ترهیب بیشمار او را از آن ارادهٔ دور از کار باز داشت - و پس از تحصیل جمعیت خاطر ابلاغ حقیقت بخان زمان نمود - خان مشار الیه نامهٔ استمالتي در کمال ملایمت و همواري متضمن هزار گونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالي از وعید بار نوشته همراه عجم منصبدار راهي ساخت - محمود خان از مطالعهٔ آن عهد نامه مستظهر و مستمال گشته فرستادگان ساهو را محروم باز فرستاد - و اول بامیدواري تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفر نام داشتند با قاضي ابو الفضل وکیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد میر قاسم روانهٔ خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالي ساخته التماس صدور فرمان عالي شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اقدس بندگان حضرت همواره بنده نوازي و ذره پروري ست نشان کفدست

---

(١) در بادشاه نامه (صفحه ٢٩٣) للنگ نوشته شده *

مبارک که همانا نمونهٔ ید بیضاست و پنجه تاب پنجهٔ آفتاب برعنوان
فرمان عاطفت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسپ از روی
عنایت مصحوب جعفر بیگ بلوچ فرستادند - محمود خان باقدام اطاعت
و انقیاد دو کروه پیش آمده از روی کمال ادب مراسم معهوده از زمین بوس
و تسلیمات بتقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم الشان را از روی تعظیم
و تکریم تمام گرفته بر سر نهاد - و از برکت تبرکات خاص که بسرافرازي
ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تفاخر سرمد از فرقد در گذرانید - و شب
یکشنبه بیست و پنجم مهرماه قلعه را با هشت پرگنه از مضافات و
متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر
دو کرور و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت مي شد بتحت تصرف
دولتخواهان داد - و همراه میر قاسم و عجم و معصوم خود نیز به برهانپور
رسیده از مرحمت خلعت فاخره و تفویض منصب والای چهار هزاري
ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک افتخار بذروهٔ عالم
بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب دو هزاري پانصد سوار
و خلعت و اسپ و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزاري پانصد سوار
و خلعت و اسپ و انعام ده هزار روپیه برهر دو و قاضي ابو الفضل
بمنصب پانصدي دو صد سوار سربلندي یافته تسلیمات نیاز بجا آوردند *

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبهٔ بنگاله بعرض رسید که قاسم خان
صوبه‌دار آنجا بعد از انقضای سه روز از فتح هگلي بندر بنابر مقتضای قضای
الهي و قدر نافذ بجوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت - و از
کمال سعادت منديِ و قابلیت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع
تاسف و تحسر بندگان حضرت که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب
حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - ای خوشا حال بنده که رضامندي

ولي نعمت حقيقي او درین مرتبه باشد - چه في الحقیقت این مرتبه در هر دو نشأ موجب خوشنودي و خورسندي حضرت خداوندي است - و لهذا درینوقت زبان حق سگال بمناسب خواني این بیت حق مقام ادا نمود * بیت *

بود رضای تو چون موجب رضای خدا زهی سعادت آنکس کز وشوي راضي

اعظم خان از موقف خلافت بتقدیم این امر جلیل القدر عظیم الشان یعني صوبه داري بنگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و دو راس اسپ مختص گردیده مرخص شد - و در همین ایام شاعر نادر فن جادو کلام حاجي محمد جان قدسي تخلص از اهل مشهد مقدس که به نهایت مرتبهٔ تقدس ذات و تنزه صفات و غایت ورع و پرهیزگاري با کمال تفرد در فن شاعري و سخنوري که اجتماع این مراتب در یک ذات کمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف رکن و مقام این قبلهٔ اماني و آمال محتاجان و کعبهٔ جاه و جلال انس و جان از ته دل بر میان جان بسته خود را با ادراک این سعادت عظمی رسانید - و قصیدهٔ غرا که در ستایش بندگان درگاه جهان پناه بطریق ره آورد انشا کرده بود در حضور پر نور انشاد نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمایهٔ مفاخرت سرمد اندوخته دو هزار روپیه برسم صله یافت - و از راه تحریک بخت کار فرما که او را بدین قبلهٔ ارباب طریقت راهنما شده بود در حلقهٔ ثنا طرازان بارگاه خدیو زمین و زمان در آمده به سلک بندهای درگاه والا شرف انتظام یافت - و این چندین بیت از آن قصیده است * ابیات *

ای قلم بر خود ببال از شادي و بکشا زبان

در ثنای قبلهٔ [1] [اقبال خاقان زمان]

(1) ع [دین ثاني صاحبقران] ل *

جوهر اول شهاب الدین محمد کز ازل
از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان
اختر برج کرامت مظهر لطف اله
جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیان
گر مخالف ور موافق از ولایش دم زنند
با بد و نیک است چون خورشید گرم و مهربان
سرمهٔ چشم غزالان سازد از داغ پلنگ
سازگاریهای عدلش چون نهد پا درمیان
شهرت آثار عدلش زود برخواهد گرفت
تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
ربع مسکون گو دگر بنشین بعیش جاودان
آفتابی اینچنین طالع نه شد در هیچ قرن
از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان
جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل
مهر در حد کمال آید پدید از خاوران
سر غیبی بر ضمیر روشنت پوشیده نیست
راز خود تقدیر با رای تو دارد درمیان
حبذا دولت که بیند با تو خود را در رکاب
مرحبا نصرت که باشد با تو دایم همعنان

خواستگاري صبيهٔ حورا سير سلطان پرويز به بادشاه زادهٔ فرشته محضر خورشيد منظر دارا شكوه و ارسال رسم معهودهٔ ساچق

ارجمند ترين نعمتى از نعماء جزيلهٔ آلهي و شريف ترين عطيه از عطاياء جليلهٔ نامتناهي حكمت كاملهٔ توالد و تناسل است كه مناط پايندگي نوع عالي انسان و سرحلقهٔ ارتباط سلسلهٔ نظام كار جهان و انتظام روزگار جهانيانست - و پيدا ست كه تعداد اولاد و تكثير اسباط و احفاد كه بالا ترين مواهب و والا ترين مكارم است قياس بعموم احاد الناس موهبتى ديگر و مكرمتيء غير مكرر است على الخصوص نسبت بسلاطين عدالت آئين كه برومنديء شجرهٔ كمال عالم ثمرهٔ بقاى ذريت شريف و نتيجهٔ كثرت نسل كريم ايشان است - و باروريء نهال استكمال بني آدم فرع وفور نشو و نماى اصل دوحهٔ وجود اين جمع ذي شان - لاجرم برين طبقهٔ والا كه مانند ارباب عالم بالا بمنزلهٔ آباى مهربان ابناى زمان اند واجب عيني و لازم عقلي است كه در استحصال و استعجال اعطاى اين مكرمت عظمى از عطا كدهٔ مبداء فياض مساعي جميل مبذول دارند - يعني تجويز اهمال و امهال در تزويج اولاد سعادت نژاد كه في الحقيقت [illegible]م ده، و اصلاح فاسد عالم كون و فساد است ننموده هر بالغ نصيبى كامل خديو اولاد امجاد با عقيلهٔ از قبيلهٔ كرامت ذات و شرافت صفات در [illegible] ازدواج انتظام دهند - و از نتايج اين مقدمهٔ حكمت بنياد خرد[illegible] نامزد ساختن دختر والا اختر سلطان پرويز است ببادشاهزادهٔ جوان بخت سعادت يار سلطان دارا شكوه و تهيهٔ سامان طوى و توطيه مقدمات آن - و سبب صوري اينمعني آنكه همدرآنولا كه ولايت خانديس از پرتو اشعهٔ

ماهچهٔ لوای مهرضیای این قایم مقام نیراعظم غیرت فلک برجیس بود
و هنوز خطهٔ پاک مرکز خاک از نزول مقدس آسیهٔ وقت و مریم عهد
اعني نواب غفران مآب ممتاز الزماني روکش محیط افلاک نه گشته بود
از آنجا که شفقت امهات بمقتضای فرط رقت قلب بر عطوفت آبا سمت
سبق دارد آن قدسي سرشت عرشي طینت بعرض اقدس رسانیدند که چون
شاهزادهای والا نژاد سلطان دارا شکوه و سلطان محمد شجاع بمرتبهٔ تکلیف
شرعي رسیده اند و وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید
کریمهٔ سلطان پرویز که بحلیهٔ جمال صوري و معنوي و حلهٔ کمال نسب
و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامي فرزند حضرت
جنت مکاني و والدهٔ ماجده اش نبیرهٔ حضرت عرش آشیاني اند بانوی
حرم محترم مهین شاهزادهٔ اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت
خلافت پناهي تصویب این رای صائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط
مکرمت را بجهت انتظام در سلک ازدواج درة التاج خلافت عظمی
نامزد فرمودند - و ثمرهٔ شجرهٔ سیادت و امامت و نوباوهٔ حدیقهٔ ولایت و
کرامت اعني صبیهٔ رضیهٔ رستم میرزا که سلالهٔ سلسلهٔ صفیهٔ صفویه است
سزاوار پیوند نونهال بوستان شاهي فرع اصل دوحهٔ خلافت ظل الهي
شاه شجاع شمرده درین باب قرار داد خاطر عاطر را زبان زد نیز فرمودند -
و بمقتضای پیشنهاد مذکور درپی تهیهٔ مقدمات کار خیر شده سامان طرازان
مهمات بادشاهي را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند - و بنابران
بسرکاري متکفلان بیوتات سلطنت عملهٔ کارخانجات سرکار خاصه دارالخلافهٔ
اکبر آباد و دار السلطنت لاهور سرگرم کار گشته بسرانجام در بایست این
امر سامي پرداختند - و در ساختن زیور و مرصع آلات و ظروف زرین و
سیمین و اثواب مطرز بتار زر و نقره و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور

مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند - و هنروران صاحب بصیرت در گجرات و بنارس و مالده و ساتگانو و سنارگانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر که منبع نفایس و نوادر بل همانا مغاص لآلي و معدن جواهر است حسب الامر عالي در ساختن و پرداختن انواع حلی و حلل اهتمام تمام نموده همگي را باتمام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار است مقتضای تقدیر بوقوع قضیهٔ ناگزیر نواب رضوان مآب مهد علیا تعلق پذیر گشته سرانجام این کار خیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند - و چون موکب سعادت از خطهٔ برهانپور بمرکز محیط خلافت معاودت نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضي شد و سایر رسوم این روز که دریں کشور بعرس مشهور است چنانچه مذکور شد ظهور پذیر آمد - و در آن حالت حضرت شاهنشاهي از کمال کلفت و ملال این حادثهٔ اندوه زای نشاط زدای سر و برگ عیش و عشرت و دماغ سور و سرور نداشتند - چون یکسال و هشت ماه از ارتحال آن محفوفهٔ رضوان آلهي بسر آمد و همواره در خاطر آن مسند نشین صدر محفل جنان چنان بود که شادي ازدواج شاهزادهای عظام کرام خصوص گرامي شاهزادهٔ اعظم بآئینی که باید و شاید سرانجام یابد و بنحوی از عهده زیب و زینت آن جشن شایان بر آید که تا بقای گیتي سرانجام آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بخاطر اشرف رسید که مکنون ضمیر منیر آن انسیهٔ جوزا نظیر در صورت ظهور زیور پذیر گردد - بنابر آن یازده گهري از روز یکشنبه دوازدهم آبان ماه موافق هشتم جمادي الاول از شهور سال هزار و چهل و دو هجري سپری گشته ساچق لایق مشتمل بریک لک روپیه نقد و موازي این مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایه و نوادر اقمشهٔ ثمینه مصحوب دستور اعظم علامي افضل خان و صادق خان میربخشي

و میر جمله خانسامان و موسویخان صدر الصدور و مخدرات حجب عصمت والدهٔ ماجدهٔ حضرت مهد علیا و همشیرهٔ کلان آن مرحومهٔ مغفوره و عمات ایشان و ستي النسا خانم بآئین شایان و روش نمایان بمنزل سلطان پرویز مرحوم ارسال داشتند - و صدر آرای حرم محترم جهان بانو بیگم از روی کمال ادب داني و قاعده شناسي سایر رسوم این روز طرب افروز برطبق مقتضای مقام بجا آورده - و چندین تقوز پارچهٔ درست از نفایس اقمشهٔ هر دیار که قطعاً با مقراض طرح همدمي نینداخته و نظر بر آشنائي سوزن ندوخته بود جداگانه نامزد هریک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد - آنگاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود *

از سوانح دیگر اعتماد خان ترکمان که از عادل خان رنجیده خود را بدرگاه گیتي پناه رسانیده بود بانعام بیست هزار روپیه و خطاب قزلباش خان کامیاب گردید - ذو القرنین فرنگي که از خوردي باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگي درگاه بدان معني کلان شده و بالفعل بنابر آنکه در فن موسیقي روش هند و تالیف نغمات مهارت تمام دارد منظور نظر انور است از بهرایچ که به فوجداري او متعلق است رسیده سعادت ملازمت دریافت و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دینداري در صدد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیواني مسلمانان دیانت‌دار کفایت شعار باشند - و حسب المقدور امور ملکي و - الي خاصه مهمات عمده به هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ و ارباب فضل و تقوی را بایشان باز گشتی و رجوعی نبوده متحمل خفت نشوند - بنابر آن دفتر تن از رای مائیداس گرفته به ملا عبد اللطیف لشکر خاني که معامله داني و پاک

دیني با عملداري و وقوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند [۱] *

چهارم آذر که محفل ارم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی مي گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوسته درپی تحقیق و تفتیش لوامع حکم و جوامع کلم اند درهر باب مدخل نموده از هر در گفتگو مي فرمودند تا سررشتهٔ سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - درین اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مبالغهٔ ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید که درین مدت متمادي هیچ فردی از افراد ذوی العقول بر قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفت ننموده بل مبادي راه دخل نه پیموده - حضرت خلافت مرتبت فرمودند که چون نبوت سکندر فلیقوس رومي بدرجهٔ ثبوت نرسیده و بنابر قول محققین ایمهٔ تاریخ اسکندر ذوي القرنین دیگر است مارا بدستوري ادب در سخن بر گفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در باب طلب بیضهای طلا که پدرش فیلقوس هرساله برسم خراج مي داد چنین گفت -

* مصراع *

شد آن مرغ کو خایهٔ زرین نهاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه والسنه بر سبیل تواتر مشهور - و این سخن نسبت به پدر کمال سوء ادب

---

(۱) در بادشاه نامه آمده - چون درین ولا رای ماني داس را که بخدمت دفتر تن قیام می نمود کبر سن در یافته بود بنابر آن خدمت مسطور بملا عبد اللطیف گجراتی تفویض فرمودند [جلد اول - حصه اول صفحه ۱۴۲۹] *

دارد - چه ماکیان جانوریست بغایت فرومایه و معهذا بیضه نهادن مستلزم انوثیت - دومین ترک طریقهٔ حزم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت به مجلس نوشابه رفتن - و این شیوه از طریقهٔ خردمندان دور است چه دانا ارتکاب امری که پشیمانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمی‌نماید - حاضران مجلس بشکرانهٔ اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت مهد این بادشاه زبان بسپاس جهان آفرین کشوده آنگاه فراخور فسحت دستگاه سخن ستایش این سخنان حکمت آمیز در طي دعای ازدیاد دین و دولت بجا آورند *

سعید خان صوبه دار کابل باضافهٔ هزار سوار دو اسپه منصب چهار هزاري چهار هزار سوار بالنصف دو اسپه و سه اسپه اعتبار یافت - اعتقاد خان صوبه دار کشمیر بعد از تغیر بسعادت ملازمت رسیده هزار مهر و هزار روپیه بصیغهٔ نذر و پیشکشی مشتملبر اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید - از جمله چندین کلکی پر قاز که مشکین پرچم پرخم سلسله مویان و کلهٔ کاکل ماه رویان را بیتابي رشکش چون موی روی آتش سر گرم پیچ و تاب دارد - و همچنین انواع پشمینه از شال و جامه وار و کمربند طرح دار که همانا مصوران را بقلم مو از آن دست نقش و نگار بدآن گونه تردستي دست ندهد - و ازین عالم شال و کرته وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانوریست وحشي ماکول اللحم در ولایت تبت بهم مي رسد و نرمي پوست آن در پایهٔ ایست که شکم قاقم به پشت گرمي آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابري بر روی آن نمي تواند آورد - و ازین دست قالي خوش قماش خوش طرح و جای نمازهای قالي باف از جنس پشم مذکور که درینولا بیمن و برکت هنرپروري و هنر نوازي و دقت تصرفات طبع اقدس دقیقه رس

نزاکت آن بجای رسیده که ازآن بالا تر فوق مراتب توهم خرد والا است -
چنانچه از کارخانهای سرکار خاصهٔ شریفه گزی قالي به نود روپیه تمام
مي شود - و از همان جنس پشم حسب الامر اعلی در کارخانجات
سرکار عالي دارالسلطنت لاهور نیز قالي مي بافند که از کار کشمیر پای
کم نمي آرد - بعد از دوازده روز از شکار گاه باري به دارالخلافه معاودت
فرمودند و در طي این ایام بیست و پنج نیل گاو و چهارده آهو به تفنگ
و یک صد و سي و شش دراج و یازده کروانک وغیره شکار شد - درین وقت
بادشاه مهربان قدردان خواجه ابوالحسن را که از بندهای معمر و معتبر
درگاه است مشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن
صاحبدلان صائب نظر فرمودند - و او را از برکت عیادت شفا بخش
باوجود عارضهٔ مخوفه مهلکی که داشت امیدوار زندگي جاوید نمودند *

از سوانح نمایان که درین احیان فتوح روزگار سعادت آثار اولیای
دولت پایدار آمده فتح حصار بند کهاتا کهیري[1] است از مضافات
صوبهٔ مالوه و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الاجمال برین
نمط است که بهاگیرت نام متمردی از قبیلهٔ بهیل که سرگروه آن جماعت
شور انگیز و زمینداران آن سرزمین آشوب خیز بود باستظهار حصانت
حصار مذکور سرمایهٔ استکبار اندوخته از فرط [illegible] پا نگریها عاقبت اندیشي
را پی سپر ساخته بود و تن به تملق نداده سر به فروتني در نمي آورد -
بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را وقعی ننهاده بنظر در نمي آورد -
تا در مبادي جلوس همایون حضرت ظل سبحاني که به نیروی تایید

(۱) در نقشهٔ وسط هند ملکم صاحب باسم گنتهار کهیرا مذکور شده - بکنار
آب کالي سنده واقع است و از اجین سي کروه فاصله دارد *

آسماني گردن کشان و دراز دستان هر سرزمین سرها به گریبان کشیدند
و دست ها در آستین دزدیده پایها بدامان پیچیدند - آن ناقص بصیرت
چون در آن مدت از هیچ سو به هیچ رو چشم نمائي ندیده بود و همگي را
بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار ورزیده - درینولا که نصیرېخان
به تفویض صوبه داريِ مالوه منظور نظر عنایت شد آن خیرة چشم رو
از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجهه توفیق اظهار موافقت نیافت - لاجرم
خان شجاعت نشان گوشمال آن کوتاه نظر را با خود مخمر ساخته رو
بدآن سمت آورد - از آنجا که همت عالي عزیمتی است که دیو به شیشه
در آورده شیر از بیشه بر آورد - و عزم راسخ افسونی است دیوبند که بند
عقدهای طلسم پیوند بکشاید و قفلهای زنگار بسته که کلید از فتح دندان امید
کنده باشد بنابر تاثیر دمدمه آن بکشایش گراید - بمحض توجه آن سردار
شهامت شعار فتح آن حصار دست داده حصاري زینهاري گشت -
و سبب صوري اینمعني آنکه چون آراستگيِ صفوف نمایان و تورک آئین
شایان آن سپهدار رزم جو مسموع سایر زمینداران چار سوی آن سر زمین
شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالي شان بدیشان
رسید باینمعني از آوازهٔ تردد نمایان خان که پیشتر گوش زد همگنان شده
هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب تمرد ربوده بود - پای ثبات و تمکن
آن مخذول از جا رفته اساس قرارش را آن پایهٔ استحکام و آنمایهٔ استقرار
نماند - لاجرم از راه عجز و نیاز در آمده ابواب مصالحه و معاهده کشود
و بمیانجيِ سنگرام زمیندار کنور پیغام داده دم نقد تعهد ادای پیشکش
نمود - و تقبل اینمعني کرده که مجموع جمیعت خود را با یکی از
خویشان خود بفرستد که در همه جا همراه بوده همیشه یساق کش باشد
و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بیراههٔ بغي و فساد پیش نهاد نسازد

مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزور مکلف نبود و در باب تسلیم قلعهٔ مذکور که مفر و مقر دیرینهٔ اوست مجبور نباشد - و چون نصیرپخان را بر عهود و مواثیق آن بد نهاد چندان اعتماد نبود و خوشنودي و خورسندي بندگان حضرت استیصال اهل بغي و طغیان مي دانست لاجرم قبول این معني ننموده سردارانه باصحاب خود بشتاب باد و سحاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهار کروهي قلعه را معسکر ساخت - و آن سرگروه اهل تمرد از تهور و تجلد ارباب شهامت دل باخته از سر قتال و جدال یکبارگي در گذشت و از در طلب امان در آمده طاعت و بندگي بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجات سلامت و عافیت شمرد - سردار مروت شعار این بار درخواستش را پذیرفته اورا بجان و ناموس امان داد - چهاردهم ماه خان مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمهٔ اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلماني نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبانزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کتایب عساکر قاهره صلوات مکتوبه بر وفق طریقهٔ اهل سنت و جماعت بجا آورد *

از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است بر گوشمال گردن کشان ملکوسه که گروهي از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در بیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهي در هیچ حالي وقتي بي سلاح نمي باشند - چنانچه کشت ورزان این طایفه بهنگام شیار کردن تفنگ پر کرده روشن فتیله بر قلبه بسته بشغل خویش مي پردازند - و ازین رو فراغبال و ثبات قلب اندوخته رعایت لوازم رعیتي را بی سر مي اندازند - درینولا که جاگیرداري کالپي و قنوج و مضافات آن محال به بهادر خان

مذکور تفویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه نا بکار کج اندیش
که اکثر تفنگچیان درست انداز بودند - در مقام سرگانو[1] از محکم جاهای آن
حدود به یکجا شده بنابر غایت زیادهٔ سری ابواب شورش انگیزي و فتنه گري
کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردند - و در ادای بالواجب
و حقوق دیواني تعلل ورزیده یکبارگي از رعیتي سرباز زدند - لاجرم خان مذکور
بحکم وجوب تنبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوه دولت
و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهراولي اقبال بادشاهي و چنداولي
حفظ و حمایت الٰهي انداز فرو نشاندن غبار شورش و آشوب اهل کفر
و کفران نمود - و بآهنگ اطفاء شعلهٔ بغي و طغیان برخاسته بر سر آن
بد اندیشان راه ترکتاز پیمود - و آن یاجوج منشان وقتی خبردار شدند که
احاطهٔ بهادران سخت کوش پولاد جوش آهن پوش چاردیواري صد باره
استوار تر و محکم تر از هفتخوان رستم و سد روئین سکندر بر چار سوی
ایشان کشیده شد - و چون راه فرار خویشتن از همه جهت مسدود
دیدند ناچار بنابر کار فرمائي اضطرار بدست و پا زدن در آمده تیر و تفنگ
و سایر آلات جنگ را کار فرمودند - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین
در کار جهاد و پیکار اهل بغي سررشتهٔ عناد از دست نداده دست از کار باز
نداشتند - و باستظهار حصانت حصار و اعتضاد تفنگچیان قدر انداز از سر نو
نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه مي نمودند - و از طرف عسکر اسلام
دلاوران کار طلب آهنین سلب سپر حفظ ایزدي بر سر کشیده پیاده روی
یورش بسوی حصار آوردند - مجملاً متهوران آن گروه زیاده سر از حملهای
متواتر آن سردار شهامت شعار و صدمهای پی در پی دلیران نامدار دلیرانه
پای کم نیاورده تا دوپهر داد مجادله و مقابله دادند - و در برابر بهادران

(۱) در نسخهٔ کتبخانهٔ آصفیهٔ حیدر آباد این مقام به اسم هرگانو نوشته شده *

بهرام صولت کیوان شکوه با ثبات قدم کوه قدم ثبات افشردند - باوجود آنکه
دیواز باره از خنجر و کنارهٔ هژبران پولاد پنجهٔ عسکر منصور که مانند
زبانهٔ آتش جای در سنگ خاره مي کند هزار باره از خانهٔ زنبور رخنه دار تر
شده بود - و در هر سو ارباب تهور و تجلد از روی جلادت سعادت طلب
و شهادت جوی آمده مانند فروغ آفتاب تابان که از روزن بکاشانه
مي افتد تند و تیز خود را از راه رخنهای دیوار بحصار افگنده بودند -
آن مقهوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از
دست نداده و مردانه پیش آمده یک گام وار قدم باز پس نگذاشتند -
چندانکه عاقبت کار دست و گریبان شده بهم در آویختند - و درآن گونه
وقت تنگي دلاوران کشاده دست از هردو سو دم آب دشنه و خنجر
از گلوی تشنه یکدیگر دریغ نداشتند - و درین دار و گیر چندی از دلیران
دیندار دم نقد نیکنامي دارین از میان بردند و برای ذخیرهٔ عقبی از گنج خانهٔ
سعادت سرمایهٔ سعادت سرمد بدست آوردند - و از آن مخذولان جمعی کثیر
بدست برد دلاوري بهادران سر باختند - و بقیة السیف چون دیدند که کار
بجای نمي رسد و جز یکجا کشته گشتن همه مردم کار آمدني ثمرهٔ دیگر
ندارد باوجود کمال سفاهت عاقبت‌امر در پردهٔ ظلمت شب جان بدر برده
راه فرار پیش گرفتند - روز دیگر بهادر خان به تخریب آن بارهٔ استوار پرداخته
همعنان فتح و ظفر بمقر خود باز گشت نمود - چون بمحض همراهي
اقبال حضرت ظل سبحاني و سلسله جنباني عواطف رباني که در حقیقت
خاصیت خلوص اخلاص و صفای ارادت نسبت بولي نعمت حقیقي
است این گونه فتح آسماني که درآن سر زمین نصیب هیچکس
از اولیای دولت ابد قرین نه شده بود روزي او گشت از قرار واقع در اعمال
آن ولایت عمل نموده نقش کارش بر وفق دلخواه درست نشین گردید -

چنانچه جز عبد الله خان بهادر فیروز جنگ دیگری درآن سرزمین این رنگ فیروزي نیافته بدآن گونه عمل نکرده *

بیست و پنجم دی ماه مطابق سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجري قدسي وزن شمسي اثنین و اربعین از سنین عمر بی شمار خدیو روزگار بمبارکي و آراستگي تمام زیور انعقاد پذیرفت - و سایر رسوم معهودهٔ این روز از داد و دهش و افزایش مناصب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خاص و عام برکام دل و مراد خاطر فیروز گشتند - از جمله سید خان جهان از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه و جعفر خان بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و خلیل الله خان [1] [بمنصب هزار و] پانصدي پانصد سوار و معصوم کابلي بخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدي هزار سوار سرافرازي یافته از اصل و اضافه بلندي قدر شان نصاب کمال یافت - عوض خان قاقشال بمنصب هزاري هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل وبهین عوض عمر گرانمایه یافت - وقاص حاجي ایلچي بلخ بعنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه مرحمت پذیر شده اعطاء خلعت و پنجهزار روپیه نقد بمومن پسرش ضمیمهٔ این عاطفت عمیمه گردید - عطای این روز برکت اندوز سوای منصب هشتاد هزار روپیه بشمار در آمد - و همدرین روز باقرخان صوبه دار معزول اودیسه بسعادت ملازمت رسیده پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات وظروف زرین و سیمین که قیمت آن دو لک روپیه بود از نظر اشرف گذرانید *

---

(۱) ع [باضافهٔ] ل

در همین اوقات در طي وقایع صوبهٔ الهآباد بعرض اشرف رسید که حسب الامر جهان مطاع در بلدهٔ بنارس اساس هفتاد و شش بتخانه از اعظم صنمکدهای آن گروه آتشي نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنها برخاسته خاکشان بباد فنا رفت - و اینمعني برآن بود که چندی قبل ازین فرمان قضا نشان حسب الفتوی علماء اسلام زیب صدور یافته بود که حکام و متصدیان مهمات شرعي و عرفي در سایر ممالک محروسه حرسها الله تعالی عن حوادث الزمان و طوارق الحدثان شرایط نهایت تفحص و تجسس بجا آورده در هرجا که تازه صنم خانهٔ اساس یافته باشد آنرا بخاک رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که ماندن آنها سرمایهٔ مفاسد است مساجد و معابد بجهت تشیید مباني مصلحت دین بنا نهند و اصلا متعرض بیوت الاصنام که سابق برین عهد بنیاد یافته باشد نگردند *

انتظام یافتن گرامي گوهر شاهوار محیط شرافت و کرامت اعني کریمهٔ بادشاهزاده پرویز در عقد پیوند و سلک ازدواج درة التاج خلافت کبری مرسلة الصدر سلطنت عظمی محمد دارا شکوه

* بحکم نتیجهٔ مقدمهٔ سابقه یعني وجوب بذل مساعي جمیلهٔ عموم سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریع اصل خویش و خصوص سعي مشکور اعیان این دولت کدهٔ والا که اخیار اولاد ابوالبشر

اند دربارهٔ تزویج اولاد اخیار خود که تا قیام قیامت منتج مقدمات قوام احوال
و اوضاع بني آدم و باعث استقامت قوایم ارکان نظام عالم خواهد بود -
حسب الامر اعلی پیشکاران سامان پرداز کارخانجات این دولت ابد طراز
که از کمال فسحت دستگاه حشمت و جاه هیچ چیزش در نمی یابد
از آغاز فرخنده روز خواستگاري مذکور باز تا الحال بتهیهٔ دربایست وقت
و ناگزیر حال پرداختند - و کارکنان کارخانه کن و عملهٔ بیوتات سرکار
ابداع که از مبداء روز نخست تا این غایت در عالم بالا بمقام سرانجام
مصالح و ما یحتاج این فرخنده ازدواج همایون در آمده بودند بتازگي
در صدد انتظام و انصرام سرتا سر آن مهام شدند - و چون لوازم این کار
خیر بخیریت و خوبي ساخته و پرداخته گشت و فروغ فراغ همگنان
بر پیشگاه ضمیر آنها تافت و از هیچ راه بهیچ رو حالت منتظره باقي
نمانده همه کامها حسب المرام سرانجام یافت - چندانکه وقوع این امر
مسعود و کار عاقبت محمود از رهن تاخیر وقت برآمده معهذا اوضاع
افلاک و انظار انجم که بسی قرن و ادوار انتظار درآمد این وقت
موعود و عهد معهود داشتند برطبق مرام و مراد گشته بحرکات موافقه
و دورات متناسبه ناظر بسوی انواع استسعاد در آمده بودند اقتران این
دو فرخنده کوکب سعید در برج مقارنت جاوید بساعتی مختار در کمال
نیک اختري که از سایر نحوس و نقایص بري و سعود کواکب
مسعودش بجان مشتري بود سمت وقوع یافت - و بسط مقال
در تفصیل اجمال این سانحهٔ سعادت اشتمال آنکه چون صبیهٔ مکرمهٔ
سلطان پرویز مرحوم بخطبهٔ مهین بادشاهزادهٔ سامي نامي سلطان
دارا شکوه کامگار نامدار گرامي گشت و مبلغ دو لک روپیه از نقد و جنس
برسم ساچق چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته ارسال یافت -

دریفولا که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپیه بموجب تفصیل ذیل در مصارف سر انجام ,سامان کدخدائي بادشاهزادهٔ زمین و زمان صرف شد - و از جمله این اسباب و اثاث که تصور مراتب آن بچندین مرتبه بالا تر از مراتب خرد است بعضی بکار فرمائي مهین بانوی آداب دان مشکوی خلافت نواب غفران مآب مهد علیا شده - و باقي بعد از آن که صدور قصور رضوان به محفل پیرائي آن همنشین حور عین آرایش پذیر گشت بنابر فرمایش بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان بیگم صاحب که اکنون مسند آرائي محفل همایون خلافت بوجود مسعود ایشانست زینت تمام پذیرفته بود - مجملی از تفصیل جهاز مذکور برین دستور است - زیور و اقسام نوادر جواهر گرانمایه و آلات مرصع نفیس موازي هفت لک و پنجاه هزار روپیه - اسباب پیشکش بندگان آنحضرت اعلی یک لک و پنجاه هزار روپیه - از آنجمله حوضهٔ فیل از طلای ناب با چتری مسلسل مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف ترتیب آن شده بود - و سوای مبلغ ده هزار روپیه که برای نثار قرار یافته یک لک روپیه نقد - و باقي که شش لک و چهل هزار روپیه باشد آلات و ادوات زرین میناکار و ساده و ظروف و ادوات سیمین با چهپرکتها و پلنگ‌های طلا و پیش گیرهای زردوزي که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته بودند با سایر اسباب و پیرایهٔ حجله در نهایت زیبائي و نفاست و هم چنین بساطهای ملون و شامیانهای مخمل زربفت و زردوز - و سایر اثاث اناث و آلات کارخانجات شاهانه خصوص انواع نفایس اقمشه و امتعهٔ هفت کشور و فیل خاصگي با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و چندین سر اسب عربي و عراقي و ترکي و کچهي مزین بزین زرین و سیمین و اقسام بهل و رتهه - و یکصد

توره بجهت شاهزادهای والا نژاد نامدار و سایر بیگمان و خواتین عصمت آئین و نوئین اعظم یمین‌الدوله از نه طاق پارچهٔ غیر مقطوع تا هفت طاق - و اکثر تورهای مذکور مشتملبر بعضی از مرصع آلات نیز بود *

بالجمله بتاریخ روز مهر شانزدهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و دو هجري مجموع بدایع اسباب مذکوره که به کمال خاطر پسندي و نظر فریبي با نهایت تکلف و تصنع و تزین و تفنن سرانجام یافته بود بتوزک و توره و ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آنروز زینت افروز حسب الحکم اعلی خلوت زنانه شده بود باشارهٔ مهین بانوی زمین و زمان بهین ملکهٔ کون و مکان بیگم صاحب و کار فرمائي ستي خانم دفعه دفعه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردید- بی تکلف بدیع بساطی غریب در غایت تکلف و زیب فروچیده شد که کار نامهٔ ارژنگ و نگارخانهٔ چین و فرنگ بل کارگاه رنگا رنگ سپهر بوقلمون مینا رنگ در برابر رنگ آمیزیهای آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانهٔ صنع صنعت آفرین جز رنگ ریزي خجلت نقش بر روی کار نیاورد - خاصه درین وقت که پرتو نور حضور قایم مقام نیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الالتماس ملکهٔ عظمی برکت قدوم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزاني داشته بودند زیور دیگر پذیرفته تزئین از سر گرفت - و چون بندگان حضرت بدرلت از تماشای آن باز پرداخته اهل مجلس مقدس را مرخص ساختند سایر شاهزادهای کرام و امرای عظام و باقي بندهای روی شناس را درین بزم خاص به بار عام نواختند - و از دستوری تفرج آن ابواب تنشیط و تفریح بر روی روزگار ایشان کشودند - و استسعاد یافتگان سعادت حضور وعدهٔ بهشت فردا را آن روز دریافته بتصور

دقایق آن در تصدیق وجود جنت موعود از مرتبهٔ علم الیقین باعلی درجات عین الیقین ترقي نمودند - خصوص وقاص حاجي ایلچيِ نذر محمد خان که او نیز باین عنایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران هزار مرتبه فوق مراتب تصور او بود برای العین دید - بالجمله کیفیت مجمل این سور سرور بنیاد بهجت اساس را آنانکه سعادت حضور نیافته از تفرج آن مسرور نگشته اند از مقیاس کمیت خرچ بیش از قیاس که از اندازهٔ تقدیر و تخمین افزون است استنباط و استخراج مي توانند نمود چه در وجوه مخارج و مصارف آذین و تزئین این انجمن فردوس آئین از آغاز تا انجام بهمه وجه سي و دو لک روپیه که صد هزار تومان ایراني و یک کرور و بیست لک خانيِ توراني باشد برین موجب خرج شد - از سرکار خاصه شریفه چهار لک روپیه - از سرکار بادشاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک روپیه - و شانزده لک باقي از سرکار نواب قدسي القاب بیگم صاحب - و در همان روز آن ملکهٔ ملک صفات و انسیهٔ قدسي سمات که آداب حمیده و ملکات پسندیده از والدهٔ ماجدهٔ خویشتن اکتساب نموده و از آن کریمهٔ دودمان مکارم و مفاخر و حکیمهٔ نساء اوایل و اواخر قوانین حکمت منزلي بگزیده ترین روشی و شایسته تر آئینی دیده و شنیده بودند مراسم معهوده حسب الارشاد والا بر طبق فرمودهٔ حضرت اعلی بطریقی ستوده مراعات نموده نخست به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زر دوز و خنجر مرصع مرحمت فرمودند - و بسایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت با چارقب زر دوز و خنجر مرصع و بامرای عظام خلعت با فرجی لطف کردند - و جمیع بندهای رو شناس درگاه والا و اصحاب استعداد و ارباب رود و سرود فراخور حال و قدر و مقدار بتشریف خلاع فاخرهِ سعادت اندوز گردیدند *

روز دیگر مجموع خوانهای مالا مال از نفایس مال و منال و سایر جزئیات کلیهٔ جهاز و اثاث مذکوره که بآنمایه آراستگی و پیراستگی و طرز بدیع و روش غریب طراز تهیه و ترتیب یافته بود بآئین شایسته با چندی از کدبانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزادهٔ فرخنده طالع ارسال یافت - و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانو بیگم حرم شاهزادهٔ مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهازی که بجهت صبیهٔ مرضیه سیر خود تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن خاص و عام چیده آنرا از پرتو نظر فیض اثر آن سرور زینت پذیر میمنت و برکت سازد - بنابر رعایت جانب آن مخدره دستوری عنایت شد - و همگی آن اسباب را که مستورهٔ مذکور بمدت مدید در منزل سلطان پرویز اندوخته و دیگر نفایس که بعد ازو آماده نموده بود با جهاز خودش که بندگان حضرت همگی را بدو مرحمت نموده بودند در همان محفل با ترتیب خاص چید - و چون انجمن زنانه بانجام رسید حضرت خلافت مرتبت آخر آنروز بعضی از بندگان درگاه گیتی پناه را که از تفرج مجلس گذشته فرح اندوز نگشته بودند احضار فرمودند و بتماشای آن بساط نظر افروز بر کام خاطر فیروز ساختند *

شب پنجشنبه غرهٔ شعبان سال حال مراعات مراسم معهوده نموده از جانب مردم عروس خوانهای حنا برسم و آئین مقرر آوردند - چون در آن شب حضرت ظل سبحانی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه از نور حضور آنحضرت بهره‌ور نبود - حسب الحکم اشرف آن خدیو اعظم فضای حریم آن حرم مکرم بانعقاد آن بزم خاص اختصاص پذیرفت - و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب منزلت و بندهای رو شناس

درگاه آسمان جاه را جا بجا در خور قدر و مقدار هریک جا دادند -
و همگنان مرتبه بمرتبه باندازهٔ مراتب که مناسب مناصب ایشان بود
جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گلرخان زیور پذیر گشت - از هر سو
صدای نغمهٔ زیر که از مبداء وقوع واقعهٔ ناگزیر نواب مهد علیا تا آن
غایت بناله زار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزار دستان بصد
داستان دست برد - و شاهدان نواهای مطرب که از بیم احتساب نهی
تنفیذ بخش اوامر و نواهي جناب آلهي در حجاب و حجاز پردهٔ ساز
بصد چادر مستور بودند بمقام پرده دري در آمده در لباس دلبري آغاز
جلوه گري کردند - ملخص سخن چون انجمن حنابندان بدلکشائي
تمام منعقد گشت و اهل رود و سرود حسب الصدور امر اعلی مصدر
انواع اسباب بهجت و سرور آمدند و.عود مجمر سوخته و عود رامشگر
ساخته شد - زهرهٔ خنیاگر از پس پنجرهٔ دوم منظرهٔ سپهر تماشاگر گشت -
و بهرام و کیوان چون خادمان ترکي و هندي آن والا ایوان عطر مثلث
ماه بر آتش مهر نهاده از منقل مثمن گردون هشتم مجمره گردان گردیدند -
کدبانوان آداب شناس بدستور مقرر این کشور رسم حنابندان بظهور
رسانیدهٔ عقدهٔ انگشتان همگنان خصوص بنان سیمین تنان و نوجوانان
انجمن را همرنگ عناب و لعل خندان پسته دهنان ساختند - و رومالهای
زر کش که همانا روکش اشعهٔ انوار مهر است بر آن بسته برین سر
دستبرد نمایان به پنجهٔ آفتاب تابان نمودند - و بعد از فراغ حنابندي
چون رسم قسمت کمربندهای زرکاري که بر سبیل شگون و فال تحصیل
فتح و کشایش کار قرار گرفته بظهور پیوست - نخست خوانهای
لبالب از پان و گل که مدار رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان
و بر و دوش سمن بران موی میانست در آن بزم ماه پیکران بمیان آمده -

بعد از رفع آن به بسط سماط انواع شیرینی با ضم انواع خوشبوی پرداختند - وبجهت شگون لذت عمر بردوام و فال طیب عیش مدام درین ضمن سرمایهٔ ترطیب دماغ و تطییب مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامه مردم از آن نعم خاص بکام دل رسیده بهره ور و زله بر گشتند - و باقي آن لیلة القدر و تمام روز آنشب بهروزي اندوز را بطرب و عشرت گذرانیده برمراد خاطر فیروز گشتند *

شب دوم که شب جمعهٔ مبارکه بود حسب الحکم همایون خدیو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان دربار سپهر مدار در عین خوشوقتي و شاد کامي به فرخنده منزل سپهر منزلت شاه داماد نو عروس دولت شتافتند - و امرای عظام برسم تهنیت آن کار خیر پیشکشهای عظیم کشیده به نیت خیریت زبان به مبارکباد کشادند - آنگاه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط بساط انبساط پرداختند - و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سرافرازان پای تخت خجسته بخت در رکاب سعادت نصاب شاه سوار عرصهٔ سرافرازي پیاده رو براه نهادهٔ بتوزک شایسته و آئین شاهانه که شاید در نظایر این روز طرب افروز نیز نظیر آن در نظر زمانه در نیامده باشد تا در دولتخانه والا شتافتند - چون شاهزادهٔ جوان بخت بلند اقبال محفوف جاه و جلال ببارگاه خاص و عام در آمده از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخست خدیو هفت کشور بر سبیل اظهار عنایت تمام عقدی تام انتظام مشتمل بر لآلي شاهوار که به تسبیح اشتهار دارد و منتظم از چندین قطعهٔ لعل درخشان بدخشان نژاد که چهل هزار روپیه ارزش داشت بدست مبارک زیور گردن آن سرافراز نموده برین سر آن درة التاج تارک سروري را بلند قدر ساختند - و هم

بدست اقدس سهرهٔ مروارید گرانمایه بر سر فرخندهٔ فر آن فروغ گوهر اکلیل
والا گوهری بستند - آنگاه شمشیر مرصع با پردلهٔ قیمتی و فیل خاصگی به
یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و مادهٔ فیل و دو سر اسپ صرصر تگ
بادپای که زین و لگام یکی مرصع و دیگری زرین بود مرحمت فرمودند -
چون شاهزادهٔ والا گهر از ادای آداب معهود باز پرداختند نخست بندگان
حضرت یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص با چارقب زردوزی
مشرف ساختند - بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای
روشناس بارگاه سپهر اساس بخلعت‌های فاخره افتخار اندوزی نمودند -
و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سروپای قیمتی بر کام خاطر
فیروزی یافتند - بالجمله در آن فرخندهٔ شب که زمین و زمان را بسبب
فرط فرح و طرب دو لب از خندهٔ فراهم نمی آمد - و عموم رسوم خرمی
و شادکامی و وفور انبساط قلب و انشراح صدر بجای رسیدهٔ بود که بساط
شگفتگی و سرور تا صبح روز نشور احتمال طی شدن نداشت - اسباب
عیش و سامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از
قیاس شمار افزون مهیا و آمادهٔ گشت - و از فروغ شمع و چراغ و فانوس
و مشعلهٔ زرین و سیمین در و بام دولت خانهٔ والا بل روی زمین بنحوی
روشن گشته روکش پرتو کواکب و رشک فرمای انوار مهر انور شدهٔ بود که
زمین و زمان را گمان آن می‌شد که در آن روز بازار عیش و عشرت اندوز و انجمن
سور و سرور آموز همانا رونق چراغان نوروز گیتی افروز است - و همدرین .
هنگام از یک سو مقتضای وقت صلای خوشوقتی و شادکامی در دادهٔ
صدای شادیانهٔ شادی و نوای گورکهٔ مبارکبادی شش جهت و هفت
کشور را فرو گرفته بود - و بزرگ و کوچک بصدد طرب پردازی در آمدهٔ
از نشاط اندوزی آهنگ طرح تفرج اندازی داشتند - و در این بزم زینت

طراز زیور پیرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا در آورده و سرگرمي تماشای آن هوش از نظارگیان برده بود از دیگر سو هنگامهٔ مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازي مثل تیر هوائي و گل افشان و ماهتابي و امثال آن گرمي پذیرفت - و از بساط بسیط آب و خاک گرفته تا فضای محیط افلاک همه جا را همانا بتاب خود فرو گرفت - چنانچه سر تا سر روی هوا از سر الوان شعلهای رنگ آمیز پر قوس قزح و شهب ذو ذؤابه و ذو ذنب مي نمود بلکه از فرط دود و شرارهٔ آسماني دیگر پرستاره بنظر ارباب نظاره در مي آمد - ملخص سخن در آن فرخنده طوی بدیع آئین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتی با پیرایهٔ زیب روی نمود و به بهین روشی غریب و زینتی بی نظیر نظر فریب پذیرای تزئین و ترتیب گشت - و صفحهٔ روی زمین و در و دیوار و سقف و جدارش از شش جهت چون بیاض عارض گلرخان هرهفت کرده بزیور پیرایهای ملون مزین شد - و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا روکش آئینه مصفا شده بود از عکس مسلسل مروارید و شامیانهای مکلل بگلهای مرصع معائنه چون صحن خلوت خانهٔ صدف همه جا بفرش گوهر مفروش گردید - چنانچه مردم دیدهٔ تفرجیان در موج خیز جواهر آبداز و طوفان آب لآلي شاهوارش بعینه مانند آدم آبي به شناوري تماشاگري مي نمودند - گلرخان لاله عذار بنفشه موی و سمن بران سرو قد نسرین بناگوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت اند مانند سرو بوستان ناز برغم سروستان باغ و بوستان بخرامش در آمده - و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم گلگشت گشته دسته دسته سنبل پرتاب مشکبیز از طرهٔ دلآویز با هزاران سرکشي در پاکشان و سربسر در رد و بدل دل بیدلان بصد دست آویز پامال کنان

* ابیات *

مسلسل موی خوبان ختائي | ازیشان عقل در زنجیر خائي
هزاران جعد سنبل تاب دادهٔ | متاع هوش با سیـــلاب دادهٔ
نگه خواب اجل تعبیر کردهٔ | دهـــان ســر مگو تفسیر کــردهٔ

چون هنگام رونق هنگامهٔ شادماني بعموم رسم کامراني درآمد مطربان هفت کشور یکجا ساز راهزنيِ هوش و خرد کوک کردهٔ آهنگ یغمای صبر و تاراج شکیب نمودند - و به تیز دستيِ مضرابهای سیراب آب کار نغمه طراز قاراب بردهٔ بزور ملاحت ادا و شیرینيِ طرز شور انگیز دست زبردستي باربد رامشگر پرویز را چون پردهٔ ساز از دستهٔ طنبور برچوب بستند - و سایر سرود سرایان هندي نژاد بنواهای مخالف عراق در پردهٔ اصوات موافق پردهٔ طاقت برمست و مستور دریدند *

چون سامان عیش و عشرت این کار خیر بسرانجام دلپذیر ساخته و پرداخته شد و ناگزیر وقت همین انتظار درآمد ساعت مختار انجم شناسان فرس و قرار داد اختر شماران هند آن بود که بعد از گذشتن دو پهرو شش گهري زمان مسعودش برطبق مقصود در آمد - نیر اعظم اوج خلافت که آنزمان در شرفخانهٔ شاه برج تشریف اشرف داشتند قاضي القضات قاضي محمد اسلم را بحضور پرنور طلب فرمودند - و بروفق آئین شرع مطهر درهمین ساعت سعادت اثر عقد نکاح شاهزادهٔ سلیمان زمان به مریم بلقیس مکان بسته شد - و سلسلهٔ ازدواج ابدي و پیوند سرمديِ این برجیس خصایل بآن زهرهٔ شمایل بهم پیوسته گشت - در آن حالت ذره تا خورشید ادایٔ مراسم تهنیت بصدق نیت نمودند - و ماه تا ماهي با زبان بی زباني و لسان حال از روی حسن قال زبان به مبارکبادي کشودند - نوئینان دولت گورکهٔ شاهي را سوای

پنج نوبت مقرر برسم شادیانهٔ مبارکبادی مکرر نوازش دادند - و آوازهٔ دبدبهٔ رفعت بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند - مجملاً از روز جمعهٔ برکت اندوز تا قریب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عیش و عشرت این جشن فرخنده و طوی همایون چون حسن روز افزون ماه منیر افزایش پذیر بود - در عرض این ایام خدیو عالم بر سرکام بخشی عالمی در عین کامرانی بوده جهانی مقضی المرام شده و آرزوهای شاخ در شاخ و املهای فراخ ارباب طول امانی و آمال بروجه احسن بانجاح مقرون گردید - و معنی سنجان سخنور در باب تهنیت قصاید غرا بسلک نظم انتظام دادند - و از وفور صلهای گرانمند پراگندگی سلسلهٔ نظام احوال شان بجمیعت جاوید گرائید - از جمله سخن پردازان طالبای کلیم تاریخ این زفاف در ضمن این ابیات یافته بجایزهٔ کلی فایز گردید *

* ابیات *

ازین دلکشا جشن وافر سرور	همه عید شد سر بسر ماه و سال
زمانرا گرفت امتداد فرح	چو تاری که پنهان شود در لآل
دو سعد اختر برج شاهنشهی	به برج شرف یافتند اتصال
ز آمیزش زهره و مشتری	سعادت گرفتست اوج کمال
خرد بهر تاریخ این سور گفت	قران کردهٔ سعدین برج جلال

امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث قوام احوال و اوضاع خواص و عوام بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استحکام قواعد بنیان طبایع و ارکان کون و مکانست تا قیام قیامت قرین استقامت و مقرون باستدامت باد *

بیست و نهم بهمن پرتو توجه والای مهبط انوار آلهي اعني حضرت خلافت پناهي حسب التماس بلند اختر اوج اقبال مهین شاهزادهٔ والا گهر و وصول آن ملتمس بذروهٔ قبول حضرت اقدس بر سمت فرخنده منزل شاهزادهٔ بخت مند مبذول افتاد - و سایر سرداران پای تخت از شاهزادهای عظام کامگار تا بندهای روشناس در رکاب برکت انتساب پیاده رو براه نهاده درین ضمن از اکتساب انواع سعادت تامه به بهرهٔ فیض شامل و نصیبهٔ نصاب کامل رسیدند - آن قاعده‌دان آداب شناس از راه سپاس این مکرمت والا از ساحت کریاس سپهر اساس دولت خانهٔ معلی تا سعادت سرای خویش که بنابر قرب جوار مساحت آن مسافت هفده جریب بیش نبود بطریق پاانداز نفایس امتعه از دست زربفت و مخمل ساده فرش ساختند - و چون سرزمین آن منزل فیض حائل از فوز برکات قدوم سعادت لزوم و ادراک میامن مقدم مکرم خدیو اعظم تارک رفعت بذروهٔ افلاک رسانید - شاهزادهٔ عالم نخست بتقدیم رسم نثار پرداخته آنگاه بکشیدن پیشکش لایق از اقسام نوادر هر دیار که از آنجمله یکسر اسپ صرصر نژاد عراقي زاد نامور به سرافراز بود با ساز مرصع که مدتها با سرکاري و توجهه تمام در کارخانهٔ خاصهٔ خود بقصد پیشکش آنحضرت سمت اتمام داده بودند اقدام نمودند - و همدرین انجمن والا سایر امرا از سرکار بادشاهزاده بنابر اشارهٔ علیهٔ حضرت خلافت مرتبت بتفاوت درجات مراتب بدین موجب از تشریف خلعت شرف استسعاد خاص پذیرفتند - نخست یمین الدوله آصف خان بمرحمت دو تقوز پارچهٔ درست و شمشیر مرصع آنگاه علامي افضل خان با سه تن از عمدهای دولت بعنایت سروپای فاخره با چارقب زر دوزي و چندی دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجي سرافراز گشتند - و باقي

82

بندهای روشناس خلعت یافتند - و همگنان نخست در خدمت اشرف ادای آداب معهوده نموده بعد ازآن تسلیم عنایت بشاهزادهٔ والا مقام بجا آوردند *

ارسال نامه و رسول از درگاه گیتي پناه نزد نذر محمد خان والئ بلخ در جواب معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجي ایلچئ خود فرستاده و مجملی از سوانح دولت ابد قرین

ایزد تعالی عنان اختیار سلطنت کبری و خلافت عظمی را به سروری ادب پرورد خردور حواله نماید که در جمیع اوقات و احوال خاصه هنگام سلطان قوهٔ قاهرهٔ غضبي مالک نفس خود تواند گشت - و بر قهر و غلبهٔ مقتضیات طبع انساني و ملایمات قوای نفساني سیما در وقت تغلب و تسلط نفس امارہ قادر تواند شد - خصوص در حالتی که باز داشت نفس در مقام فروگذاشت انتقام از ملوک عظام اتفاق افتد که درینصورت مفسدهٔ کینه گذاري بیشتر روی نماید - لله الحمد که حضرت جهانباني بنحوی در سایر این ابواب خاصه در باب بخشش جرایم ارباب جنایات صاحب ملکهٔ راسخه اند که تلخي فروگذاشت با آنمایه مرارت در کام عفو آنحضرت از چاشني شهد انتقام لذیذ تر مي نماید - و شاهد حال درین مقام اغماض عین بندگان حضرت سلیمان مکانت از مراتب خیره نظري و چیره دستي نذر محمد خان والي بلخ دربارهٔ محاصرهٔ حصار

کابل و ترکتاز اوزبکان تنگ چشم یغماگر در حوالي آن و قبول معاذیر دلپذیر نذر محمد خان - چه آنحضرت همواره در فروگذاشت سایر زلات بهانه جوی بوده برای توسل عفو و صفح وسیله طلب مي کردند و باوجود کمال قدرت بمقام انتقام درنیامده همواره گناهکاران را طرز عذرخواهي تلقین مي فرمایند - چون نذر محمد خان وقاص حاجي نام رسولی را با نامهٔ عذر آمیز بدرگاه والا ارسال داشته بود لاجرم درین صورت جرم او را بضرورت بر رو نیاورده دریڼوقت که رخصت انصراف باو مي دادند از روی کمال عنایت بجهت آرمیدن خاطر او تربیت خان را که از خانه زادان دیرین دودمان دولت جاوید قرین است بجهت تقدیم این امر بر گزیدند و از اصل و اضافه بمنصب هزاري هشتصد سوار اعتبارش افزوده سرمایهٔ افتخار ابدي بدستش دادند - و عنایت خلعت فاخره و اسپ و فیل ضمیمهٔ این عاطفت عمیمه گردیده وقاص حاجي را نیز باو رخصت دادند و مراسلهٔ والا که از انشاء علامي افضل خان بود مشتمل بر فتوحات بی اندازه و تنبیه و تادیب نظام الملک و عادلخان و استیصال خانجهان بایلچي مذکور حواله فرمودند *

باقر خان بعد از تغیر صوبهٔ اودیسه بصاحب صوبگي ولایت گجرات از تغیر اسلام خان کامروا شد - و بعنایت خلعت و اسپ و فیل بمنصب چهار هزاري ذات و سوار نصف دو اسپه سه اسپه سربلندي یافته روانه گردید - و خدمت میر توزکي که کمال معامله فهمي و کار داني درکار دارد و در انصرام آن مرتبه سنجي و پایه شناسي ناچار است - و خلیل الله خان بنابر فرط شدت و حدت طبع که وجود آن علت عدم مرضیات همگنانست موافق مرضي خاطر اشرف سر نکرده بود - از تغیر او بمروتخان ترکمان مرحمت فرموده بخطاب مرشد قلي خان سرافراز فرمودند *

قران فرخندهٔ کوکب سعادت قرین برج صاحبقران اعني شاهزاده محمد شجاع با نبیرهٔ شرف خانهٔ کرامت جاوداني یعني کریمهٔ سلسلهٔ صفیهٔ صفویه و انعقاد انجمن عقد ازدواج شرعي میانه این دو یگانه گوهر عقد یکتائي

اسباب بذل جهد طبقهٔ ملوک در باب سلوک طریقهٔ تکثیر و توفیر اولاد امجاد و احفاد والا نژاد و دواعي صرف مساعي جمیلهٔ ایشان در باب انتاج نسل جلیل و نشو و نماء فروع اصل اصیل دوحهٔ وجود خود از آن نمایان تر است که به بیان نیازمند باشد - و چون تحریض عقل و شرع در بارهٔ تزویج احاد ناس بمرتبهٔ کمال باشد در باب توالد و تناسل ملوک و سلاطین خود بوجه اولی - چه معني آن باعث اتحاد فرد فرد اشخاص و احاد ناس و این موجب استقامت مزاج وهاج زبدهٔ طبایع و ارکان بل علت بقای این نوع عالي مکان یعني حضرت انسان که في التحقیقت واسطهٔ تکوین تمامي کائنات و ظل ظلیل خورشید ذات حضرت رب الارض و السموات است - بنابر این مقدمهٔ مسلمه حکمت آئین خدیو زمان و زمین که پیوسته خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد درپیش دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزادهٔ جوان بخت شاه شجاع را با حجله آرائی طوی زفاف و مسند پیرائی شبستان عصمت و عفاف

حرم محترم آن والا نژاد که سابقاً نام برده و زبان زد شده بود درین روزنی داماد سازند - و چون میعاد قدوم برکت لزوم موکب سعادت ماه مبارک رمضان سمت قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف بین العیدین ممنوع است - لاجرم بندگان حضرت بنابر آنکه وقوع این کار خیر بحیز تعویق و تاخیر نیفتد اخترشماران سطرلاب نظر بطلیموس نظیر را در اختیار ساعت مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید باشارهٔ والا سعادت پذیر ساختند - ایشان بعرض اعلی رسانیدند که در عرض این مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیگر ساعتی بفرخ فالي و سعادت ساعات شب جمعه بیست و سیوم شهر عظمت بهر شعبان سنه هزار و چهل و دو هجري موافق چهاردهم اسفندار که آن نیز میانه است بنظر نمي آید - بنابر آنکه تعویق این معني منظور نظر و مرضي خاطر عاطر نبود توسط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته باوجود عدم انطباق ساعت معهود بر طریق مقصود بکارگري اقبال صاحبقراني که از نیروی تائید رباني دفع گرانیهای قران اختران میکند اعتماد نمودند - سامان پردازان کارخانجات دولت ابد طراز را در ساعت بسرانجام در بایست وقت مامور فرمودند - با آنکه میان این دو فرخنده طوی زیاده از بیست و دو روز میانه نبود فرمان پردازان بر طبق امر گیتي مطاع خدیو زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج این خجسته ازدواج باز پرداختند - و ازینمعني مادهٔ حیرت اهل خبرت و تبصرهٔ ارباب بصیرت آماده گشته سرمایهٔ آگهي آنانکه از کماهي حقیقت و فسحت دستگاه این دولت بی پایان اطلاع ندارند اندوخته آمد - و مزیت کیفیت و کمیت قدر و مقدار جاه و حشمت این سعادت کدهٔ دولت خدا داد نسبت بدول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مانند

خانه خدای شطرنج از شاهي جز نامی ندارند به تعمیق اندیشهٔ غور پیشه رفته رفته مانند تضاعیف بیوت آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت - بالجمله روز نهم شعبان مذکور موازي یک لک و پنجاه هزار روپیه از زر نقد و نوادر و جواهر و نفایس اجناس دیگر برسم ساچق با توره و آئینی که در طوی سابق سمت نگارش یافت مصحوب صادق خان میر بخشي و میرجمله میر سامان و موسویخان صدر الصدور بمنزل خلف الصدق خانوادهٔ مرتضوي رستم میرزا صفوي مرسول گشت - و چون هنگام انعقاد محفل زفاف فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دوم ماه عظمت پناه شعبان که بنابر رسم معهود شب حنا بندان بود از منزل میرزا مشار الیه خوانهای حنا با ساز و برگ آن بآئینی که سزاوار این دودمان خلافت و جلالت و در خور آن خاندان نجابت و اصالت باشد مشمول کوکبهٔ عزت و مصحوب دبدبهٔ رفعت آوردند - و باقي رسوم متعارفه مثل چراغان و آتشبازي و امثال اینها از جانب ایشان بظهور آمد - و ساحت غسلخانهٔ مقدس که حسب الامر اقدس بجهت انعقاد انجمن حنا بندي مقرر گشته بود بحضور یمین الدوله و سایر امراء نامدار زینت آمود شد - و بدستور محفل پر نور طوي مذکور رعایت همگي رسوم مقرره از بستن حنا و تقسیم فوطهای زرباف و وضع خوانهای گل و پان و شیرینی و خوشبوی بشایستگي تمام وقوع یافت - و ساز انواع نشاط و طرب از رود و سرود و سماع نازنین شاهدان هندي نژاد که لازمهٔ انجمن سور و سرور است بعالم شهود روی نموده نظارهٔ آن زنگ اندودهٔ دیرینه از آئینهٔ خاطر تفرجیان زدود - چون سر انجام این مراتب که سرمایهٔ تفریح و تنشیط قلوب و مادهٔ ترتیب اسباب فراغ خاطر و ترطیب دماغ است بظهور پیوست - عالمی بدین دست آویز از بند غم و عقدهٔ الم پیوند گرفتاري گسسته بامید

خوشحالي سرمد و فارغ بالي ابد عقد بیعت جاوید بستند - و روز دیگر بکار نرمائي نواب خورشید احتجاب ملکهٔ جهان بیگم صاحب جهاز و اسباب دامادي برادر فرشته محضر فرخنده سیر که از همه جهات موازي ده لک روپیه مي شد و اکثر وجوه مصارف آنرا از سرکار خاصهٔ خود آماده ساخته بودند مگر قلیلی از آن که بسرکار نواب غفران مآب مهد علیا مهیا شده بود در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحصیل دستوري خلوت آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوري طوی سابق به ترتیب خاص مرتب گشت - بندگان حضرت خلافت مکان بنابر اجابت ملتمس فروغ اختر عفت پرتو چراغ عصمت سایهٔ حضور پر نور بر ساحت این مجلس مقدس گسترده آن گوهرین بساط منور بل آسمان پر اختر را از برکت قدوم اقدس و میامن انوار نظر انور زیور صفا و ضیای دیگر بخشیدند - هرچند این جهاز بحسب کمیت از اسباب و اثاث طوی سابق کمتر بود لیکن قطع نظر از تکلف سخن سازي بنابر کیفیت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض نظر توجه آنحضرت و لطف اشارهٔ قرة العین اعیان خلافت جاودان بیش در بیش بود - چنانچه دربارهٔ این توان گفت * مصراع *

نقاش نقـــش ثاني بهتر کشد ز اول

بی تکلف نگار خانهٔ بی نظیر تصویر پذیر شده بود که بلا تشبیه حقایق صور معاني نگار در و دیوارش از آراستگي بدایع محسنات چون معاني سور و آیات کلام صورت نگار حقیقي که بالذات بمحسنات چون معاني صور بدیعه آرایش پذیرفته از آلایش نقایص و شوایب عیوب مبرا بود - و فی الواقع نگارین انجمنی زینت آرا گشت که از صدر گرفته تا صف نعال باوجود کمال تکلف و تصنع در تزئین آن بنهجی بی تکلف آمده بود که بعینه مانند ارکان و صدور ابیات آمده که صنایع بدایع آن ورای تصنعات بدیعه

است - و از حسن مستعار استعارات و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف مستغنی بود - مجملا بعد از استیفای حظ تفرج تام که اادای حق مقام بجا آورد نخست پرستاران محل معلی رخصت یافته آنگاه امر اعلی باحضار خواص بندهای درگاه والا زیور اصدار پذیرفت - و چون همگنان بفیض سعادت حضور پرنور فایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهای والا از ارکان دولت و اعیان حضرت تا خدمهٔ خدمات حضور از سرکار نواب قدسی القاب مهین بانوی روزگار بیگم صاحب به تفاوت درجات مراتب خلعت های فاخره یافته از دریافت کام خاطر کامکار و مسرور گشتند - و نظارگیان بعد از ملاحظهٔ آن بساط قطع نظر از اغراق و اطراد در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تهیهٔ برگ و ساز این دو طوی عظیم در پایهٔ کم و کیف عدد و عدت دربنمایه کمی فرصت و نزدیکی مدت انگشت اعجاب و اغراب را وقف دندان تحیر و تعجب ساختند - چون انجمن تماشا انجام یافت تمامی آن اسباب و اثاث ملوکانه بفرخنده منزل بادشاهزادهٔ عالمیان که در آن احیان فیض نزول خجسته بر منازل ایام بادشاهزادگی خدیو روزگار که بر کنار رودبار جون واقع است مبذول داشتند بآئین شایسته مرسول گشت - و پایان آنروز طرب‌افروز همایون محفل خاص و عام بنور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم خاص بار یافتند - و اهل رود و سرود براست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط بر طبق مقتضای مقام مهیا ساختند - و هنگام نماز شام که مشرق شرف خانهٔ شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیر اعظم اوج عظمت و اقبال رشک فرمای آشیانهٔ عنقای مغرب قاف اشراق گشت - حسب الامر اعلی شاهزادهای والا قدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با یمین الدوله و سایر امرای

نامور بمنزل آن شاهزادهٔ بلند اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس بخت و اقبال از راه کنار دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند - و آن شب نور افروز همه جا در عرض راه و سر تا سر عرصهٔ ساحل جون و ساحت پای درشن مراسم چراغان و آتشبازي که عمدهٔ مواد بهجت و سرور جشن و سور است بجا آمده بود - چنانچه از پرتو انواع آلات روشنائي مثل چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمودار انوار اختر و نور ماه انور مانند شعلهٔ کرمک شب تاب فروغ بدروغ داشت - و آلات آتشبازي که بجهت شگون فتح مهمات جا بجا نصب شده خصوص تیر هوائي که کشاد یافته از رفع آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پر ستاره مي شد - و پرواز بلندش وجود نار کرهٔ اثیر در جنب نموده نور آن مانند شرارهٔ و شعلهٔ خس بی بود مي نمود - چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب شرع شریف در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف پیوند عقد دائمي میان فرخندهٔ کوکب عالم آرای اوج خلافت و جلالت و زهرهٔ زهرای فلک شرافت و اصالت بر وفق شریعت غرا بستند - و عالمی زبان بمبارکباد کشاده باقامت مراسم معهوده و آداب مقررهٔ این مقام داد ادای متعارفات دادند - و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو روزگار کام خواطر گرفتند - خاصه ارباب سخن و استعداد قصاید غرا که درباب تهنیت این فرخنده سور انشا نموده بودند در حضور پر نور انشاد نمودند - و اصحاب رود و سرود نوا سنج و غزل سرا شده آوازهٔ حسن آواز و لطف نغمهٔ ساز آویزهٔ گوش نزدیک و دور ساختند - و همگي بهمه مرادات خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند - و ثنا طراز بارگاه والای سلیماني طالبای کلیم همداني تاریخ این طوی همایون را بدین گونه یافته *

* ابیات *

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
روزگار طرب و عشـــرت جـاوید آمد
جشن دامادیِ سلطان جهان شاه شجاع
عالم افروز تر از کوکبهٔ عیـــد آمد
بهـر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم
مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد
۱۰۴۲

بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود

دادار گیتی آفرین که بنای عمارات خراب آباد عالم کون و فساد بر اساس عدل و بنیاد داد سلاطین نصفت آئین نهاده و رفع خرابی معمورهٔ خاک را بتهیهٔ مصالح لطف و قهر ایشان منوط داشته از طبقهٔ والای سلاطین جهانبانی را برگزیده بانی و بادی تشیید مبانی آبادانی بلاد سازد - که پیوسته در پی معموری عالم بوده معماری عدالت را بهر حالت برسر کار دارد - و در هر صورت که رو دهد برشحه فشانی سحاب تفقد و تلطف سرشار گرد کدورتی که از غبار انگیزی ظلم و بدعت جور پیشگان بر صفوتکدهٔ صدور مظلومان نشسته باشد مرتفع سازد - شاهد حال رفع شنایع بدعت های شایعه است از یمن توجه حضرت صاحب قران ثانی

که از جور اندیشهای حکام حرفي در دار الملک کشمیر و مضافات آن پیش رفته بود رفته رفته بمبلغهای کلي رسید - چون درینولا حقیقت آنها از انهای منهیان صوبهٔ مذکور و عرضداشت ظفر خان صوبه دار آن دیار بعرض مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین باب بنام خان مذکور زیور صدور یافت - که سایر آن ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی دفتر بلکه از صفحهٔ روزگار محو نمایند - و من بعد باین علت سوای آنچه در عهد قدیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا نگیرند - تفصیل آن فصول و تشریح آن ابواب مشتمل برین موجب و معنون بدین عنوان ست که متصدیان مهمات سرکار عموم اهل شهر خصوص عجزه و مساکین و عجوزان سال خورد و خورد سالان بیوه پرورد را بجهت چیدن گل زعفران کار بل -بیکار مي فرمایند - حکم اقدس صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض این جماعت نشده کارگران این شغل ضروري را از سرکار خاصه شریفه مزدوري بدهند - دیگر از عهد باستان باز معهود بود که بر سر هر خروار شالي دو نیم دام که فلسی است بوزن خاص میگرفتند و درین ایام چهار دام قرار یافته - مقرر شد که چون در عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوة و سبیل راهداري که مبلغ های کلي میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت دگر مسدود شده بجهت فروعات جزوي که درجنب آن اصلا نمودی ندارد مزاحم کسی نشده در اصل چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر موضعی بر سر هر چار صد خروار شالي حال حاصل دو سر گوسفند حسب المقرر زمان ماضي میگرفتند - و الحال از تعدي صوبه داران سابق در ازاء قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازي بهای سه گوسفند ست نقدي از رعایا باز یافت مینمایند - حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور

92

سابق معمول بوده درین باب دست تطاول من جمیع الوجوه کشیده دارند - دیگر در هر قریه چندین قانون‌گوی که بهم رسیده اند هر ساله مبلغی کلي بصیغهٔ قانونگوئي از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و جاگیر داران مي رسد - امر عالي بصدور پیوست که اکتفا بیکی نموده دیگران را دخل ندهند - دیگر از پیر و جوان و خورد و کلان کشتي بانان بعنوان سر شمار هفتاد و پنجدام صیغهٔ میر بحري نام نهاده میگیرند - فرمان شد که ازین پس قانون قدیم را دستور العمل ساخته درین باب نیز ابواب بدعت مسدود سازند - و از پیران دوازده دام و از جوانان شصت دام و از خورد سالان سي و شش دام زیاده نه طلبند - و ظفرخان صوبه دار ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شاقهٔ دوام مطالبات بیحساب آزاد ساخته سواد فرمان قضا نشان بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع نصب سازد - امید که بنای بقای آن حضرت چون پایهٔ بنیان عدل و احسان پایدار بوده اساس قواعد و قوانین معدلت آئین آن ثاني صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد دین و داد استوار و بر قرار باشد *

درینولا لشکرخان صوبه دار دهلي که هجوم افواج عساکر شیب دار الملک بدن او را فرو گرفته ذخایر و بنگاه حواسش بیغما رفته بود - چنانچه اشتغال ضروري بدن از دست عملهٔ قوی و کارکنان جوارح و اعضای او کماینبغي بر نمي آمد - چه جای آن که خود بخود نگاهبانی کشوری یا سرداري لشکر را مرضي خاطر عاطر خدیو هفت کشور تواند کرد - لاجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران جانسپار خاصه ارباب سوابق خدمات دیرین آیتی ست در شان آن حضرت بحکم آنکه تصدي امثال این خدمات که ترددات شاقه و حرکات

عنیفه را لازم دارد و در بارهٔ آن دیرینه بندهٔ صادق عقیده مستلزم ارتکاب صعوبت بسیار مي شد. لاجرم مشار الیه را از تعهد شغل و عمل نزدیک و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته از جمله سرداران لشکر دعا ساختند - و تقدیم خدمت صوبهٔ دهلي را از تغیر لشکر خان نامزد اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله فرمودند *

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محمل شاهزاده شاه شجاع از قدوم بادشاه هفت کشور رشک فرمای شرف خانهٔ مهر انور شد - و شاهزادهٔ ادب پرورد خردور امتعهٔ هر دیار در سر تا سر رهگذر بر سبیل پای انداز گسترده رسم نثار بظهور آورد - و حسب الامر والا دو تقوز پارچهٔ اعلی و شمشیر مرصع به یمین الدوله و خلعت با چارقب بعلامي افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند - و بچندین از اعظم امرا خلعت با فرجي و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند - و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت نسبت به شاهزاده درآن منزل تا آخر روز بعیش و عشرت گذرانیده نعمت خاصه همانجا تناول فرمودند *

سرآغاز سال فرخندهٔ ششم از سنین سعادت قرین صاحبقران ثاني

بتاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت بهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و دو هجري یعني مبداء سال ششم از جلوس همایون حضرت صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزي بفرخي و فیروزي بر آئین هر سال بل هر روزه آذین پذیرفته صفحهٔ عارض دیوار و در چهل ستون بارگاه گیتي پناه از نفایس و نوادر بحري و کاني زیور زینت گرفت -

خدیو زمان یعني نیر اعظم روی زمین صاحبقران سعادت قرین مقرون دولت و سعادت تحویل نیک اختري به برج سریر سروري نموده روی آن نمونهٔ سپهر هشتم را از پرتو قدوم انور روکش چهارمین طارم چرخ اخضر ساختند - و سایر شاهزادهای بلند اختر و امرای نامور از ادای کورنش و تسلیم مراسم آداب معهوده بتقدیم رسانیده هریک در مقر مقرر خود مقام گرفتند - وچون خیل کواکب ثواقب بر اطراف اورنگ گردون نظیر جا گرفته صفی مانند جرگهٔ مجره بستند - درین فرخنده روز پیشکش عبد الله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار مشتملبر اقسام نوادر جواهر و نفایس مرصع آلات و شش زنجیر فیل و چند راس اسپ کونت و پنجاه هزار روپیه نقد بابت پیشکش الله ویردیخان از نظر انور گذشت *

یازدهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجه ابو الحسن تربتی که سابق به دیوانیِ کل سر افراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بل عرض آن استیفاء حظ اوفر زندگي نموده درین احیان بر پایان عمر اشراف داشت بنابر علل متعدده که عمدهٔ آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود - چون خواجهٔ مذکور سرحلقهٔ فدویان دیرین این دودمان بود چنانچه در عهد عرش آشیاني بخدمت دیوانيِ دکن و وزارت شاهزاده دانیال امتیاز داشت - و در اوایل زمان جنت مکاني میر بخشي باستقلال بود بعد آن تکفل امور دیواني در عهدهٔ تعهد او شد - لاجرم خدیو روزگار بر وفات چنان معتمدی وفادار تاسف و تحسر فرموده ظفر خان خلفش را بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عنایت علم و نقاره و صوبه داري کشمیر که بنابر نیابت خواجه باو تفویض یافته بود من حیث الاصالت بدو حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله خان بخدمت

داروغگي توپخانه و محمد حسين بخدمت ديواني برهانپور و مير عبد الكريم بخدمت داروغگي عمارت دار الخلافه سر بلندي يافتند - خواص خان بهتي بعنايت منصب سه هزاري دو هزار سوار از اصل و اضافه بر كام خاطر فيروز گرديد - و قاضي محمد سعيد كرهرودي كه سابقا سي هزار روپيه ساليانه داشت درينولا بمنصب هزاري صد سوار بلند مرتبگي يافت - از نفايسي كه در فرخنده محفل نوروزي بر سبيل پيشكش گذشت مبلغ چهارده لک روپيه را بنظر قبول در آمد *

درينولا واقعهٔ غريبه كه از بدايع وقايع عالم كون و فساد در بندر سورت رو داده بود بنابر انهاى منهيان آنصوب معروض افتاد - كه در خانهٔ نائي چهار دختر از يک بطن بعرصهٔ ظهور آمد - پس از لمحهٔ هرچهار در مهد عالم عدم آرميدند - در اين اوقات همشيرهٔ يلنگتوش بى اتاليق نذر محمد خان والي بلخ بآهنگ زيارت حرمين مكرمين بارض مقدس دارالخلافهٔ اكبرآباد رسيده طواف بيت المعمور دولتخانهٔ عظمي نمود - و صد راس اسپ تركي و هفتاد و پنج نفر شتر نر و ماده بختي و نه غلام قلماق كه برادرش برسبيل پيشكش همراه داده بود با هژده اسپ ديگر از جانب خود بنظر اشرف در آورد - آنگاه مولانا حسن قباديانى از اعيان دانشوران ماوراءالنهر كه از روى كمال ورع و تقوى جمال علم و فضلش خال حسن عمل داشت و بهمان نيت بهمراهي ايشان از آنولايت راهي شده بوده سعادت حضور انجمن والا ادراک نموده بيست و هفت راس اسپ كه بطريق ره آورد همراه آورده برسبيل پيشكش كشيد - مكرمت حضرت همگنان را منظور نظر عنايت و مرحمت ساخته همه را بخلعت هاي فاخره و عنايات متوافره نوازش فرمودند - و در خاطر انور قرار يافته بود كه همگنان را هنگام رخصت كامروا نموده روانهٔ مقصد سازند -

و لیکن بحکم آنکه مقدرهٔ مذکوره بآنمایه نیت درست در قسمت کدهٔ عهد نخست از دریافت سعادت طواف اماکن شریفه بهره‌ور نشده بود هم در دار الخلافه آنجهانی گشته باوجود حرمان نصیبی از طواف حرم خدا و دریافت مکرمت خداوند بجوار رحمت ایزدی و ثواب ترحم سایهٔ مرحمت ابدی آن حضرت رسید *

بیست و دوم ماه که عید سعید رمضان مژدهٔ قدوم فتوحات ابد و نوید سعادت سرمد باولیای دولت جاوید رسانید - حضرت شاهنشاهی احیای مراسم سنت حضرت سید المرسلین و پیروی طریقت پیشروان طریق دین نموده از پرتو حضور پرنور ساحت عیدگاه را نمونهٔ جلوه گاه انوار تجلی طور ساختند - و بعد ادای نماز عید هنگام معاودت نیز بدولت و سعادت فیل سوار آهنگ دولتخانهٔ مبارک نمودند - و از طرفین آن قدر درم و دینار توده توده نثار رهگذار خدیو روزگار می شد که سایر نیازمندان را کنار و بر انبار زر گرفت و در جیب و دامن نقد مراد خرمن گردید *

درین ایام لشکر خان از دهلی آمده ملازمت نمود و چون از خدمت معاف شده بود سزاوار خان پسر مهینش از دریافت پایهٔ منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار نوازش یافت - و علم و نقاره که پدرش داشت ضمیمهٔ مراحم عمیمه شده فوجداری لکهی جنگل از تغیر جان نثار خان بدو سمت تفویض پذیرفت - و لطف الله پسر وسطش بپایهٔ منصب هزاری چهار صد سوار سر افراز گردید - از واقعهٔ کابل بوضوح پیوست که یادگار حسین خان از کومکیان صوبهٔ مذکور بموجب تجویز بخشیان دیوانکدهٔ قسمت ارزاق و اعمار داخل تعیناتیان صوبهٔ دار البقای جاوید گشت - و خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بنابر سزاواری متقاضیان اجل موعود نیز بدآن صوب شتافت *

مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدرخان بعنوان رسالت بجانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خبرت در حکمت عملي داشت بنابر عاقبت بیني و به اندیشي ملک و دولت و رعایت جانب سپاهي و رعیت تحریک سلسلهٔ صداقت و اخوت نسبت بحضرت جنت مکاني مي نمود و همواره هنجار مکاتبه سپرده ازین راه ابواب یگانگي و یک جهتي مي کشود - و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس شاهباز اوج سعادت بر نشیمن اورنگ خلافت همان سر رشته را نگاهداشته بر سبیل استعجال بحري بیگ نام رسولی را بشتاب پرواز شاهین تیز پر مرسول داشت - که بعد ادای تهنیت جلوس همایون بزودي معاودت نماید تا آنگاه ایلچي معتبری که شایان ادای مراسم رسالت باشد با تحف و هدایای نمایان بدرگاه والا ارسال یابد چنانچه سابقا سمت گذارش یافته - چون قضیهٔ ارتحال شاه پیش از رسیدن بحري بیگ سمت وقوع یافت و قرار داد خاطرش بظهور نرسید قایم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفي اقامت مراسم معهود جد خود نموده روش پیروي ستوده پیشروان طبقهٔ اسلاف خویش فراپیش گرفت - و همان ارادهٔ شاه بعمل آورده محمد علي بیگ نام از عمدهای دولتخواه خود را که محل اعتماد شاه بود برای ادای مراسم مبارکباد جلوس ابد پیوند و ارمغانی گرانمند از اسپ و شتر و سایر امتعهٔ نفیسهٔ ایران که سه لک روپیه قیمت داشت ارسال داشت - لاجرم حضرت ظل سبحاني بنابر تشیید مباني عطوفت

و تمهید قواعد مهربانی صفدر خان را که از سعادت یافتهای تربیت
عهد بادشاهزادگی و بکمال متانت و سنجیدگی و شرافت ذات
و صفات متصف است بجهت ادای مراسم رسالت و ایصال مراسلهٔ
سامی مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک و معذرت واقعهٔ نا گزیر شاه
و فتوحاتی که درین مدت رو داده از سایر اقران و امثال بر گزیدند - و باوجود
آنکه مشار الیه از بندهای معتبر مزاجدان آنحضرت بود از روی مزید
اعتبار اهتمام سایر آداب گفت و گو و نشست و برخاست و اطوار کل
سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردی بهشت اتفاق افتاد باو اشاره
فرمودند - و در همان وقت رخصت بعنایت خلعت با جیغهٔ مرصع
و اسپ و فیل راس‌المال سرافرازی ابدیش بخشیدند - و پیشتر
مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه برسبیل مدد خرچ راه بدو مرحمت
فرموده بودند - با آنکه از دولت این دولتکدهٔ ابدی اتصال کمال ثروت
و مالداری داشت چنانچه در رفتن و باز گشتن در نهایت تجمل زیب
و زینت و سامان شایان و داد و دهش نمایان بسر برده این خدمت
را نحوی که شاید و باید پایهٔ انصرام داد - مبلغ چهار لک روپیه و کسری
خرید این کشور از انواع نفایس و نوادر هندوستان برسم ارمغان شاه
همراه او ارسال‌داشتند ●

سوانح حضور پرنور هفدهم ذی قعده محفل ختم سالیانهٔ نواب غفران
مآب که درین کشور به عرس مشهور است در روضهٔ منورهٔ مزیب شد -
و بر روی تختگاهی که کرسی اصل عمارات آن حظیرهٔ مقدسه است
اسپکهای کلان ایستاده کرده برحواشی آن شامیانهای پهناور کشیدند -
و در سر تا سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی بهشت

آئین که جای گنجای هزار محفل نشین داشت بزیب و زینت تمام آراستند - و چون بی بدلخان داروغهٔ زرگرخانه درین اثنا محجر زرینی که چهل هزار تولچهٔ طلا صرف آن شده بود سرتا سر کتابه و اکثر گلهای آن بروش بدیع مینا کاري باتمام رسید با کوکبها و قندیل هاي طلا مینا کار بنظر انور آن سرور درآورد - و بنابر امر والا آن محجر را بر اطراف مرقد منور نصب نموده قندیلها و کوکبها را در محاذيِ آن آویختند - و بهنگام شام آن حظیرهٔ خطیره که در حقیقت محیط انور مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلافت عظمی مهین بانوی حرم سلطنت کبري بادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب نمودار فضای طور شده - و سایر بیگمان و مخدرات سرادق عظمت نیز بطواف مرقد ملایک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند - و بامدادان حضرت خلافت پناهي از فیض ورود اقدس برکت افزای آن روضهٔ متبرکه شده تا دوپهر بآن حور نژادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند - آنگاه بدولت خانه مراجعت نموده در آخر آنروز باز بدولت و سعادت میمنت حضور اسعد بر آن مرقد پرنور مبذول داشته تا یک پهر و یک گهري شب بدعای و فاتحه مغفرت طلب بودند - و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بارباب استحقاق و بیست و پنجهزار روپیه دیگر بعجایز و ارامل قسمت نموده خلعت بسیار از فرجي و شال و زر نقد بفضلا و صلحا و حفاظ و قراء که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند - و در آن یک شبانه روز انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی چندآنکه در حوصله از اهل نیاز گنجد و قیاس قدر و سنجیدن مقدار آنرا مقیاس تخمین بر نتافته میزان امتحان بر نسنجد صرف شد -

چنانچه طفیلیان زله بند و ذخیره بران آرمند چندان سرمایهٔ سیرچشمي اندوختند که از دندان نمائي دندانهٔ سین استغنا دهان عین طمع و دیدهای شره بر دوختند *

در عرض این اوقات از بدایع اعجوبهای عالم ابداع که در ضمن مضامین وقایع صوبهٔ کابل معروض افتاد اینکه در منزل سلیمان نام مردی از اهل آنولایت دختری تولد یافت که دو سر داشت - چنانچه یکی بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استواري خلقت بوده همه چیز بجای خود داشت - و آن مادهٔ فاسده کون و مکان که همانا وجود بد شگونش چشم زخم عالم تکوین و ایجاد بود زیاده از یکدم درد سر بقا نداده هماندم درگذشت - و از عجلت خیرباد گیتي فروگذاشت نموده زودي شر وجود خویش از عالم شهود باز داشت - در اثنای این آوان چون از افساد هوا و فساد امزجه وقوع علت وبای مفرط و طاعون عام البلوی در اکبرآباد شیوع کلي یافته بجای رسید که علامت آن در بعضی پرستاران شبستان خلافت نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساحت منزل ایام بادشاهزادگي آنحضرت که بیرون قلعه برساحل دریای جون واقع است بنابر کشادگي و نزدیکي آب و صفای هوا از نزول انور آنسرور منور گشت - و درین ایام وبا بخاطر دقیقه یاب رسید که چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سمت ذکر یافت فساد هوا ست که غالباً بدرجهٔ سمیت مي رسد و زهر مهره رفع غایلهٔ سموم مي کند آنرا دربارهٔ دفع مواد عوارض این بلیه جلیه تجربه فرمایند - اتفاقا اندیشیدهٔ ضمیر منیر بعد الامتحان از میزان آزمون درست برآمد *

حمله آوردن ژنده پیل بر بادشاهزادهٔ هوشیار مغز بیدار بخت فروزندهٔ تاج و تخت سلطان اورنگزیب و ثبات قدم ورزیدن آن سرافراز در برابر و برچهه زدن در پیشاني آن پرخاش گر و بیان برخی از سوانح دیگر

سعادتمندی را که حرز یماني حفظ آسماني باعث نگاهباني شود اگر همه اهل روی زمین بکین او برخیزند هر آینه به هیچ طریق آفتی پیرامون او نگشته از هیچ ممر گردی بردامنش ننشیند - و فرخنده بختی را که دستیاري حمایت ایزدي متصدي سپرداري گردد اگر بالفرض برابر هر موی سرتیغ بر روی او کشند لا محاله سر موی آزار و اضرار نکشد - آری منظور نظر عنایت آسماني از گزند چشم بد اختر ضرر نه بیند و محفوظ ضمان حمایت خیر الحافظین از حوادث زمان در کنف امن و کهف امان باشد * بیت *

کسی را که ایزد نگهبان بود برو جمله دشوار آسان بود
کس از نیکخواهي بخت بلند نه بیند گزند و ببیند پسند

و اختر صدق این قضیهٔ واقعه از مطلع وقوع سانحهٔ غریبه از سوانح عالم ابداع که درین نزدیکي بتازگي روی نمود ظهور مي نماید - و صورت این معني برین وجه است که چون در تاریخ روز سه شنبه هژدهم خورداد

بنابر فرط رغبت خاطر انور خدیو هفت کشور بتماشای مرغوب جنگ
فیل که در اکثر ایام هفته اتفاق مي افتد - سوای روز مبارک دو شنبه عید
جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد -
و روز چهار شنبه که انواع نشاط و انبساط بنابر اقتضای وقوع قضیهٔ نامرضیهٔ
نواب مهد علیا درین روز نامنوع است - صدور امر مطاع ثاني صاحب قران
قرین انفاذ و اذعان آمده سرزمین ساحت پای جهروکهٔ مبارکه منازل
ایام بادشاهزادگي محل مجادله و مصادمهٔ دو ژنده فیل بد مست
عربده آئین گشت که هر دو از فیلخانهٔ سرکار خاصهٔ شریفه بودند - یکی
اژدها صولتی دندان دار موسوم بسدهگر و دیگر اهرمن منظری بیدندان
که بصورت سندر نامور بود - چون آن دو کوه پیکر که باد خرطوم شان
از صور اسرافیل یاد میداد شور بامداد نشور و غوغای عرصهٔ محشر برانگیختند
چنانچه گوئي اکثر علامات روز رستخیز بظهور آمد - چه از حرکت آن
د. کوه شکوه که بمثال دو بیستون بقوایم چارگانه در سیر بودند بر وفق یوم
تسیر الجبال همانا قیامت قایم شده - و از باد صدمهٔ خرطومها که مانند
دو اژدهای دمان درهم پیچیده بیک نفس عالمی را بدم در مي کشید
گویا صفحه زمین و طبقات آسمان را بر طبق یوم نطوي السماء کطي السجل
الکتب بسرعت طومار باز کرده در یکدگر نوردیدند - کوتاهي سخن چون
باهم جنگ و جدال آن دو فتنه پرداز بدور و دراز کشید رفته رفته از میدان
بر آمده تلاش کنان تا فضای پای درشن دولتخانهٔ والا رفتند - و هیچ یک
از آن دو زیاده سرسر از یکدگر بر نداشته از هم پای کم نیاوردند - و فیلبانان
و سایر عمله و فعلهٔ این شغل تدبیرات مقرره بسرحد فعل رسانیدند و فنون
اعمال معهوده از آتشبازي و آب پاشي بعمل آوردند - چنانچه دمبدم
آتش بازان و سقایان درمیان میانجي شده چندانکه خواستند که بدمدمهٔ

افسون چرخي آتش نشان و ملاطفت آب شعله نشان هنگامهٔ صلح فيما بين آن دو جنگجو تند خو گرم ساخته شعلهٔ خشم آن دو آتش وش سرکش را فرو نشانند اثری بر این مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم کار زار شدند - چنانچه همانا گردش چرخي دامن بر آتش ایشان میزد و مشک آب دم بر آن میدمید - و هرچند فیلبانان کجک بر کاسهٔ سر آن دو دیو سار هرمن سیر زده بر سر تلاش فرود آوردن دل ایشان از پرخاش سودای خام پختن گرفتند قطعاً سودی نداده بلکه همان برای سرگرمي کشاکش آن دو شعلهٔ سرکش هلال کجک نعل در آتش کین مي نهاد - و تندي زبان شعله‌فشانش گویا زبانهٔ آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را تیز تر مي کرد - چون این دو خیره سر در عین جنگ و جدال بجانبی شتافته از نظر انور دورتر افتادند بندگان حضرت لرادهٔ استیفا حظ تماشای مستوفی فرموده با سایر شاهزادهای کامگار بدولت بر اسپ سوار شده رخ بعرصهٔ کار زار فیلان نهاده در آن نزدیکي عنان کشان ایستادند - و بادشاهزادهای بلند اقبال بسکه بتفرج شایق بودند مطلقاً در مقام احتراز نشده بحکم اهتزاز مقتضای سن از جای خود پیشتر شتافتند - چنانچه مهین بادشاهزاده سلطان دارا شکوه در جانب دست راست سدهگر قرار گرفته و قرة العین خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب در سمت چپ همان فیل توقف گزیدند - قضا را درین حالت از آنجا که سلسله جنبانیهای قدرت قدیر است نظر بر بسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از آنجمله اظهار مراتب قابلیت و شایستگي شاهزادهٔ والا گهر بلند اختر سلطان اورنگ زیب است صورتی غریب در عرصهٔ ظهور روی نمود - چنانچه نزدیک بود که آسیب عین الکمال بآن منظور نظر اقبال و قبول بر خورد - که ناگاه در عین این وقت به نگاهباني حمایت رباني محفوظ و محروس

۹۶

ماندند - و کیفیت این سانحه آنکه درین اثنا بنابر عادت معهود فیلان
که در عین جدال از یکدگر جدا شده چشم بر چشم در برابرهم می ایستند
و از ماندگی و کلال باز مانده دیگر باره آمادهٔ کارزار میشوند هر کدام
بفاصلهٔ یکدو گام باز پس آمده بودند - سدهکر چون حریف خود را دورتر دید
از وفور بدمستی بمقام خیره‌چشمی و خیره‌دستی در آمده بر عین
اعیان سلطنت عظمی بادشاهزادهٔ معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بدو
نزدیک تر بود حمله آور شد - در خلال اینحال که از فرط دهشت و غلبهٔ
وحشت عالمی مغلوب تحیر و مدهوش توهم شده بود - چنانچه
نزدیک بود که بتصور اینمعنی دور از کار خلل در اساس تمکن کون و مکان
راه یابد و تزلزل در بنای ثبات طبایع و ارکان افتاده زمین از جا و آسمان
از پا در آید - چه جای که هوش و خرد نظارگیان و صبر و شکیب حاضران
بر جا ماند - آن کوه تمکین که تمکن جبلی صاحبقرانی بتائید ازلی آسمانی
بهم قرین داشت باوجود صغرسن کبر همت و عظم عزیمت را کار
فرموده اصلا از جا در نیامد مگر بجانب آن پرخاش گر - و مطلقا مقید
بجای دیگر نشد جز بسوی آن عربده جو - و همدرآن گرمی برچهه
که در دست داشت از سر قدرت و ثبات قلب بر پیشانی آن سخت رو زد که
سنان برق نشانش زیاده از چهار انگشت در کاسهٔ سر آن اهرمن پیکر جا کرد -
درینحال که سرتا سر تماشاگران را قرار از دل رمیده و هوش از دل پریده
دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بقبلهٔ اجابت و چشم براه اثر داشتند -
و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته همت بر سلامت آن نیکو محضر
بسته بودند - چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پروردهٔ
عاطفت ید آلهی و منظور نظر عنایت نامتناهی ملاحظه نمودند همگنان
سرانگشت اعجاب بدندان تعجب درگرفته بلبلس دعا و آمین داد

تحسین و آفرین دادند - چون سنان برچهه در سر پر شور و شر آن بدمست عربدهٔ گرجا گرفت و معهذا آن زخم منکر بجای رسیده بود که درین کشور آنرا مستي میخوانند - لاجرم بنابر شورش مستي از سرنو بر سر خشم و غضب رفته باز به عربدهٔ گري در آمد - و اسپ شاهزادهٔ عالمیان از وحشت نهیب آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردید - و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شده بمجرد اندک صدمه در یکدگر غلطید - و آن قرة العین آبای علوي که در حقیقت بدر بلند قدر فلک رفعت و اقتدار و عظمت و مقدار بود هالهٔ زین و هلال رکاب را خالي ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشتن را سبک بر زمین بر گرفت - و در همان گرمي مانند آفتاب جهانتاب تیغ کشیده و جبین کشاده بر سر آن کوه پیکر حمله آور گشت - و از طرف دیگر شاهزادهٔ نامدار آفتاب شعاع شاه شجاع که درین وقت با فرخندگي کوکب بخت والا از بیت الشرف دولت خانهٔ زین طلوع سعادت داشت از روی مهر برادري در مقام امداد برادر نیک اختر شده از جا در آمد - و از سر خشم همه تن مانند خورشید خاوري موی بر بدن تیغ شده مرکب بر انگیخت - و با برچهٔ لامع مانند نیزهٔ خطي خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه نمود - چون درین حال از وفور اژدهام و شور و غوغای مردم که بتازگي نمونه نفخ صور و صیح نشور ظهور نموده معاینه مانند روز رستخیز علامت یوم یفر المرء من اخیه نیز آشکار شده بود - چنانچه هیچکس بیکدگر بل برادر به برادر نمي پرداخت - و با اینمعني از کثرت آلات آتشبازي مثل چرخي و بان و امثال آن که از فضاي خاک اغبر تا سطح چرخ گبود را تیرگي غبار و سیاهي دود فرو گرفته بود چندانکه نور نظر کارگر نمي گشت که آتشبازي ملاحظه توانند نمود - قضا را چرخي بر پیشاني اسپ آن

یکه تاز عرصهٔ سرافرازی برخورده - یکران صرصر تگ ابر سیر از صدمهٔ چرخی برق اثر چراغ پا شده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت را بر زمین افگند - که درین گرمی آن فروغ چراغ دودمان صاحبقرانی و گل سربستان کشورستانی بسبک‌خیزی نسیم سحری و تندی و تیزی شمیم گلبرگ طری از گلشن خانهٔ زین هوا گرفته بر روی زمین آشنا شدند - و از فرط هجوم مردم راه نیافتند که بار دیگر خود را بدآن دد رسانند - در همانوقت که آن عربده آئین حمله آور شد چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه نبیرهٔ راجه مان سنگه که از خانه زادان دیرین دولت‌کدهٔ ابد قرین به سعادت وفور اخلاص خالص و ارادت صافی کمال امتیاز و اختصاص دارد درمیان عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهور و پردلی خواست که پیاده آمادهٔ کار زار آن دد گردد - و لیکن بنابر تنگی وقت و عدم فسحت مجال نیافت که پا از رکاب خالی کرده خود را بر زمین گیرد - با آنکه مرکبش از فیل رم میکرد بهمان روش اسپ بر فیل انداخت و برچهه مانند رمح خطی مد شهاب بر آن دیو سیر که از شدت سرعت سیر چون شعلهٔ جواله در گردش بود حواله نمود - چون حضرت ظل سبحانی از دور بر حقیقت معامله آگاهی یافتند باوجود تمکین آسمانی و تمکن و ثبات صاحب قرانی از جا در آمده بی اختیار شتافتند - و عالمی درجلو آن شاه‌سوار عرصهٔ امکان پیاده رو بدآن فیل نهاده دریغوقت بوقت رسیدند - و از توجه صوری بادشاه صورت و معنی و همت باطنی آن والی ولایت ظاهر و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی آنکه با آن پرخاش جو روبرو شوند او پشت داده بطرفی دیگر رفت - و تصویر علت صوری اینمعنی آنکه درین حال صورت سندر خصم او حریف خود را در عرصهٔ نبرد از خود غافل دید - و فرصت فوت نه کرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی هم نبرد

خود آورد - و سدهگر دیگر وقت نیافت که متوجه شاهزادهٔ تهور نهاد گردد -
بنابرین با خصم خود مواجهه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شتافتند -
و آن دو منظور نظر نگاهبانی ایزدی و منصور نصرت سرمدی چون
از توجه صوری حضرت ظل آلهی آگاهی یافتند معاودت نموده مصحوب
عون و صون عالم بالا بخدمت والد والا قدر رسیدند - و بعد از تقدیم سپاس
عنایت آلهی و عاطفت نامتناهی آنحضرت بآداب معهوده ادای شکر
همراهی همت کارگر و توجه کار ساز بادشاهی نموده زمین بوس شکرانه
بجا آوردند - چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو والا گهر
سحاب خلافت که در عین الکمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ
مانده بودند طبقات سبعهٔ بصر بصیرت را به کحل الجواهر بینش افزای
عبرت و خبرت آموده کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسم و مصور
بنظر حقیقت‌نگر درآوردند و نخست سجدات شکرانه در اقرار این مایه
عنایت بیکرانه بظهور رسانیدند - آنگاه زبان بتحسین و آفرین و آغوش
عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهزادگان کشوده زمانی نیک هر دو را
در آغوش عنایت داشتند - خصوص گرامی شاهزادهٔ کامل نصیب سلطان
اورنگ زیب که باوجود این مرتبه صغر سن مصدر این مرتبه دلیری شده
بودند که اگر رستم دستان بجای آن دست پرورد ید قدرت بودی هرآئینه
از جا رفته بیدست و پا شدی و این مایه تمکین و این پایه ثبات قدم نورزیدی
بیشتر مشمول مراتب مراحم و عواطفت گشتند - و در همان روز بخلعت
خاص و خطاب بهادری اختصاص پذیرفتند - حضرت شاهنشاهی و سایر
ارباب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه معلی • از در ادای شکرانه
در آمده ابواب تصدقات بر روی ارباب نیاز کشودند - و انواع خیرات
و مبرات بظهور آورده اموال بیشمار بر اصحاب استحقاق قسمت کردند

و بوفاء اقسام نذر و عهود که در آن حال تمهید داده بودند این وقت قیام نمودند - و در جشن وزن قمري آن فرخنده اختر برج اقبال که روز بیست و یکم خورداد مطابق روز جمعه دوم ذي حجه سال هزار و چهل و دو هجري رو داد حضرت ظل سبحاني سایهٔ رحمت بر ساحت قابلیت و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسترده نخست در محفل خاص و عام آن شاهزادهٔ والا گهر عالي مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند - و مبلغ پنجهزار اشرفي که هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت و شرافت آمده تسلیم ده تن از معتمدان نمودند که بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند - آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع با پهولکتاره و سپر با یراق مرصع و برچهٔ مرصع و عقدی گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد در کمال نفاست و گران‌مایگي - و یارهٔ مرصع و بازو بند مرصع بالماس و جیغهٔ مرصع و چند انگشتري قیمتي و دو اسپ تبچاق که یکی از آنها بسرافراز نامور مزین بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و [١] [صورت سندر]ع نام فیل خاصگي با ماده فیل که قیمت مجموع دو لک روپیه کشید مرحمت نموده آن شایستهٔ اقسام عواطف بادشاهي را بانواع مراحم دیگر نوازش فرمودند - و از همه این مراتب نمایان تفویض پایهٔ والا و مرتبهٔ عظمی ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظهر فرمانهای عظیم‌الشان و ختم آن بخاتم فرخنده رقم خویش بود که در همین انجمن خیر انجام ضمیمهٔ این مرتبه عواطف عمیمه شد - و درین خجسته روز عشرت آموز که بزم خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شده بود سایر معني‌طرازان پارسي زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخنوران این کشور قلاید قصاید

---

١ ع [سدهکر] بادشاهنامه . جلد اول - حصه اول - صفحه ۴۹۳

غرا و مثنویات و عقود داستانهای منظومه و مرسلات رسایل منثوره در سلک نظم کشیده تا روز نشور زینت اعناق و صدور ابنای روزگار ساختند - و همگی از عطایای بادشاهانه بکام خاطر رسیده سرمایهٔ بی نیازي جاوید اندوختند - از جمله شعرا سعیدای گیلاني مخاطب به بی بدل خان که در فنون استعداد خاصه در فن شاعري از کل اهل روزگار امتیاز کلّي دارد - چنانچه حقیقتاً درین مراتب بی بدل عهد خود ست - داستانی رنگین در رشتهٔ نظم انتظام داده بعرض عالي رسانید - و از تحسین طبع همایون محسن آمده خود بزر موزون و کلام گوهر نظامش با عقد لآلي منضود مقرون گردید - و مبلغ پنجهزار روپیه که در کفهٔ ترازو وزن موازي او شده بود با هزار روپیه دیگر که گنجور از روی دور بیني بحضور آورده بود بدو مرحمت شد - و سخن سنج نکته پرداز یعني ترانه طراز گلشن راز طالبای کلیم نیز شاهد این داستان بدیع را در صورت نظم بحلیهٔ معاني رنگین و حلهٔ الفاظ گوهر آگین آراسته در نظر اهل شهود جلوهٔ نمود داد - چون بمسامع ایستادگان حضور والا که واقفان حقایق سخن و مشرفان دقایق این فن اند رسانیدند منظور نظر اقدس و مطبوع طبع دقیقه رس شده استحسان و آفرین بسیار و احسان و تحسین بی شمار دربارهٔ او قرین یکدگر افتاد *

بیان چگونگي فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد بکلید سعئ مهابت خان و دیگر اولیای دولت ابد پیوند

* هر صاحب سعادتی که از بدو عهد فطرت و روز الست فیروزي نصیب و نصرت روزي مخلوق گشته باشد - و نصرت آسماني بهمراهيِ

موکب مسعودش پیمان بیعت بسته - هر آئینه ابواب نیک بختي
و روز بهي بدستیاري تائید روز بروز بر روی روزگار هواخواهان آن کامگار
کشاید - و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه ساعت بساعت از عالم بالا
رو نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت بپای خود قرین دولت
و سعادت بر در آید - چنانچه به سلسله جنباني اقبال حضرت صاحبقراني
دریندولا فتح آسماني از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولیای
دولت جاوید قرین گردید - مثل قلاع نامي آن دیار بتخصیص قلعهٔ
دولت آباد که از حصون [۱] [معتبر]ع سر زمین دکن است - که در آن ملک
بحصانت و محکمي ضرب المثل و کشاد آن از مبداء بنای این دیر
کهن بنیاد تا این روزگار سلاطین کشورگیر را بزور بازو میسر نیامده - چه آن
حصن سپهر نظیر بر قلهٔ کوهی البرز شکوه از اوج تا حضیض و کنگره
تا خاک ریز از سنگ سیاه اساس یافته - و دورهٔ دیوارش که گردهٔ نه سپهر
است پنداري دست قدرت رباني سپهری دیگر بر زمین نمودار ساخته -
خارا تراشان فرهاد پیشه بمثابهٔ او را صاف و املس نموده اند که نظر از سر تا
پا هیچ جا بند نمي شود - و آرزوی فتح آن که جز بتائید آسماني
در حیز امکان وقوع پذیر نتواند شد محاط کمند تصور سلاطین آفاق کشا
نمي گردد - چه قلعهٔ مذکور مشتمل است بر هشت حصار از آنجمله چهار
باره که علو درجهٔ هریک با پایهٔ رفعت همت بلند و بخت ارجمند
دوش بدوش است بر فراز کوه واقع شده - و چهار دیگر که سنگیني بنیاد
آن با متانت اساس فکر دانا و رای خردمند هم آغوش است در دامان
کوه چون دوایر آسمان بر دور یکدگر در آمده - بارهٔ اولین که نامور بعنبر کوت
است اساس نهادهٔ عنبر حبشي است - دومین بمها کوت و سومین

---

۱ ع [منیعهٔ] ل

بکالا کوت ازین عالم هریک بنامی مشهور است - و دورهٔ آن کوه فلک شکوه پنجهزار ذراع شرعي است بارتفاع یکصد و چهل ذراع در نهایت صافي و شفافي - و بر اطراف آن خندقی بعرض چهل ذراع و عمق سي ذراع در سنگ فرو برده اند که ملاحظهٔ بسط ساحتش دیدهٔ نظارگیان را حیرت آرد - و از دامان کوه راهی مشتمل بر زینه پایهای بی پایان در غایت تنگي و تاریکي مانند راه کوچهٔ زلف بتان پیچ در پیچ همه جا از درون کوه بالا رفته در دوري و درازي برنگ طول امل ارباب طمع بیحاصل بآخر نمي رسد - و از همه بدیع تر آنکه طبقهٔ بالا که جز این راه ندارد بی روشنائي مشعل و چراغ راه آن نتوان یافت - و از سمت پائین بدروازهٔ آهني بند شده از بالا تا به پائین بر دهن آن راه آهن انداخته اند - یعني اگر بمقتضای قضایای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته بجای نرسد و معامله بجنگ پیش نرود انگشت و آتش بسیاری بزیر آن افروخته به نهجی آنرا تفته و تابناک سازند که از جوش حرارت و شرارهٔ شرارت سر تا سر آن رهگذر مانند دهلیز سقر بخار انگیز گشته سمندر را مجال گذار از آن محال نماید - اگرچه از مبداء بنای آن جز بانيِ کهن دیر دنیا دیگری اطلاع ندارد اما به گمان هنود هزار قرن پیش ازین بنا نهادهٔ دیوان است - الحق عقل گواهي مي دهد که شاید پیش از آفرینش ابو البشر اساس نهادهٔ دیوان باشد - چه بعد از ملاحظهٔ نظر هیچ خردمندی را باور نمي آید که اینگونه بنیانی غریب ساخته و پرداختهٔ بشر تواند بود - از قدیم الدهر تا عهد سلطان تغلق که پس از محاصرهٔ مدت مدید بیاوريِ توفیق آسماني و تائید عالم بالا دست بر آن یافته دیگری بچیرگي بر آن مستولي نشده - مگر اولیای دولت حضرت صاحبقران ثانيْ که به نیروی آیات اقبال بلند و عزایم عظیمه که تاثیر اسمای

آلهي دارند طلسم قديم اين كهن دژ را درهم شكستند - كيفيت اين واقعهٔ واقعي و علت صوري اين معني تقديري آنكه چون فتح خان پسر عنبر حبشي چندی پيش ازين بمقتضای پيش بيني و به انديشي و چه بحكم بيچارگي و اضطرار بندگي درگاه جهان پناه اختيار نموده ولي نعمت سابق خود نظام الملک را راهي دار الملک فنا گردانيد - و بقصد اظهار ارادت و اخلاص عبد الرسول پسر خود را با پيشكش گرانمند بدرگاه عالم پناه فرستاده اين معنی را وسيلهٔ شفاعت و ميانجي استعفا ساخت - حضرت خلافت مرتبت معذرت او را در پذيرفته بعضی از محال متعلقه اش كه بساهو بهونسله مرحمت فرموده بودند بنابر انجاح درخواه او بدو مرحمت نمودند - و اين معني كه موجب بی اعتباري و سبب سبكي ساهو تباه رای بود بر آن رو سياه گران آمده از فرط سبكسري و تهي مغزي پيوند اميد از سر رشته دولت جاويد كه بدست آورده بود گسست و از راه ناسپاسي رو گردان شده به عادل خان پيوست - و خان ساده دل سليم الصدر آن مصدر افعال ذميمه را بولايت خود راه و در حمايت خود پناه داده بسخنان ساده فريب دور از راه او از جا رفته از راه ناعاقبت انديشي تسخير دولت آباد و كسر صولت فتح خان را نصب العين ساخت - و جمعی از سر كردهای لشكر تفرقه اثر خود را نامزد انصرام اين مهم نموده با گروهی بی سر و پا همراه او فرستاد - چون عمدهای نظام الملک از فتح خان بسبب پيمان شكني و سست عهدي او رميده خاطر شده بودند او نيز از بدگمانيها و تباه انديشيها كه لازمهٔ غدارانست خاطر از ايشان جمع نداشت - بنابر آن به مهابت خان خانخانان نوشت كه چون دريفولا مردم عادلخان بتحريک ساهو سياه‌رو مصدر حركات ناهنجار شده بمقام استخلاص دولت آباد درآمده

اند - چنانچه بالفعل از روی استقلال تام و نیروی قوت و قدرت تمام سرتا سر آنحصار را در حیطهٔ محاصره دارند - و از قلت غله و کثرت قحط و غلا کار بدآن حد کشیده که بر قلعه استیلا یابند - درین صورت خلاص این اخلاص آئین ارادت سرشت که بنابر مقتضای سرنوشت نیک جبههٔ عبودیت دیرین را از سر نو بداغ بندگي زینت داده بر ذمت همت اولیای دولت ابد قرین لازم است - یقین که مسارعت در التزام طریقهٔ کومک و مساعدت که عین دولتخواهي است منظور خواهند داشت - چون خانخانان برین اتفاق حسن که نتیجهٔ اوضاع متوافق و انظار متناسب افلاک و انجم بود اشراف و اطلاع یافت بکارفرمائي همت عالي و کار طلبی اخلاص نخست خانزمان خلف الصدق خود را با فوجی جرار از اولیای دولت ابد طراز بر سر مخالفان بر سبیل منقلا راهي ساخت - و خود نیز بتاریخ بیست و دوم دی‌ماه با نیت صادق و رای صائب و اندیشهٔ درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد - چون خان زمان باعتماد عون و صون آلهي و اعتضاد اقبال بادشاهي بآراستگي فوج و پیراستگي صفوف روانه شده بود همین که طلیعهٔ هراول از کریوهٔ پهولمري گذاره شد ساهو و رگهودوله و انکس خان وغیره سرداران با هشت هزار سوار جرار به بلندي برآمده صف آرا گشتند - و باوجود کمال عدم ثبات قدم پایمردي برکاب پایداري نموده باندازهٔ دستبازي سرگرم بان‌اندازي شدند - درین حال دلیر همت و لهراسپ برادران خانزمان با سایر همراهان بادپایان شعله شتاب را بآتش افروزي خار مهمیز سرعت انگیز گرم عنان ساخته جلوریز بعرصهٔ ستیز آوردند - و هژبران بیشهٔ ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به خون ریزي آن روباه منشان دغا پیشه تیز نمودند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمی متعاقب یکدگر بعالم دیگر

روانه مي شد - و معامله به نیروی سرپنجه و زور بازو افتاده دلاوران مخالف و موافق بر سر آن پله مایهٔ قدر و مقدار دلیري یکدگر مي سنجیدند - و هر کرا کفهٔ پردلي گرانبار تربود جای خویشتن را نگاهداشته - سبکسران خشک مغز از ادای حق برابري سر باز مئ زدند - بیک ناگاه نصرت آسماني موافقت موافقان بجا آورده غنیم را پای ثبات از جا رفت - و از هجوم جنود رعب طریقهٔ فرار که همواره آن هنجار ناهموار پی سپر این گروه نابکار است پیموده تا تالاب کهرکي بهمان پا تاختند - و موکب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم تعاقب بجا آورده در اثنای تعاقب نیز جمعی کثیر را بی سر و پی سپر ساختند - و بعد ازین فتح نمایان سرداران عادل خان را پای تمکن برجا نمانده ثبات قدم را خیرباد گفتند - و با فتح‌خان ابواب موافقت مفتوح داشته پیغام دادند که چون اصل پیشنهاد افواج بادشاهي استیصال بنیاد دولت نظام الملک و استخلاص حصار دولت آباد است که تسخیر ولایات دکن متفرع بر آن میگردد - و این معني که عنقریب بچهره کشائي اقبال صورت بسته چون بالآخر منجر به تزلزل بنیان خانوادهٔ عادل خان مي شود بهیچ وجه مرضي ما نیست - و صلاح طرفین در قواعد عهد و میثاق ما که اولیای دولت این دو سلسله ایم انحصار دارد - انسب آنست که به تشیید مباني صلح پرداخته از مصالح اتحاد و اتفاق اساس دولت این دو خانواده را استواري دهیم - و بنابرین برای بنای اساس آشتي از هر دو سو طرح اظهار یک جهتي انداخته بهمه جهت رنگ شعار یکرنگي ریختند - و بمیانجي رسل و رسایل عقد بیعت بمیان آورده وثایق پیمان را بایمان موکد گردانیدند - که ازین پس طریقهٔ وفا و وفاق پیش گرفته در رسانیدن رسد آذوقه و ادای مراسم مدد دقایق همراهي بدرجهٔ کمال رسانند - و دم نقد از تعهد تسلیم سه لک هون

فتح الباب سایر ابواب امداد و اعانت بجا آرند - فتح خان که از فاتحهٔ روزگار
باز مدار بر بد عهدي و پیمان شکني نهاده بیعتی را ناشکسته نگذاشته بود
مگر میثاقی که در عهد فطرت نخست بانگاهداشت سر رشتهٔ خلاف و نفاق
بسته همان را درست نگاهداشته بود بفریب و دستان ایشان بازي خورده
بآن بد اندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده
از سر پاس گفته و پذیرفتهٔ خویش درگذشته سر رشتهٔ بهبود وقت را از
دست داده - و باجود آنکه فقدان آذوقهٔ قلعه در پایهٔ بود که چار پایان ایشان
یکسر از دست رفته بودند از تعهدات مردم عادل خان دربارهٔ نگاهداشت
حصار بر سر ثبات قدمي که مقدم سر منزل عدم بود پا محکم نموده
و بیجاپوریان بد عهد خاطر جمع نموده از سر نو در صدد آوردن رسد غله و
کشیدن آذوقه بقلعه شدند - چون خبر نقض عهد فتح خان در ظفرنگر به
خانخانان رسید بنابر تحریک غیرت و تحریص حمیت یکباره درپی
چاره گري این کار شده همت کار گر را در بارهٔ تنبیه آن سبک سر بل گوشمال
سرتا سر آن تهي مغزان غنوده خرد کار فرموده نخست بخان زمان
نوشت - که قبل از رسیدن سایر موکب اقبال آن حصار را از روی کمال اقتدار
و استقلال قبل نماید - و از سر نو دل بر کارسازي نیت خالص و عزم راسخ و
همت نافذ و رای صائب بستهٔ عدو بندي و قلعه کشائي پیش نهاد سازد -
و چون از فسحت دستگاه قحط و غلا ساحت کار بر اهل حصار تنگ گشته
بنابر آن رندوله و ساهو مقهور بنظام پور آمده در پی سامان و سر انجام قلعه
اند - اول بر سر ایشان ترکتاز آورده آن بد اندیشان را ازینجا بیجا کند و خود
در جای ایشان اقامت نموده باشد طریق تنگ گیري و تضییق محاصره
در صدد انسداد مخارج و مداخل قلعه باشد - که مبادا مخالفان ناگهان
آذوقه ازین ممر به متحصنان رسانند - و شاید که ازین راه گروه مخذول ابواب

طلب امان مفتوح دارند - اگر تا رسیدن اینجانب سیمای مقصود در آئینهٔ
وقوع چهره نما گشته همگنان از در استیمان در آیند درین صورت زینهار از
ایشان دریغ ندارد - و الا فرمانروائی تیغ بی زینهار را بر ایشان حکم سازد -
چون نوشته بخان زمان رسید بسرعت تمام به نظام پور آمده فتنه پژوهان
را از حوالیِ دولت آباد برآورد - فتح خان از شنیدن این خبر و فقدان
قوت و قوت هلاک و بوار خویش در آئینهٔ روزگار معائنه دیده به
کارفرمائیِ ادبار و راهنمائیِ اندیشهٔ دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره
بمقام استحکام برج و باره درآمد - و خیریت خان عم رندوله خان را که
سپه سالار عادلخان بود با سیصد سوار بدرون قلعه طلبید - درین ایام
خانخانان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفندار بدولت آباد پیوسته روز دیگر
دور دایرهٔ حصار را پی سپر بارهٔ باد رفتار ساخت - و همگیِ اطراف و اکناف
آنرا باحاطهٔ پرکار نظر دقت‌نگر در آورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقع
تصور نموده - آنگاه جگراج را در خانهٔ فتح خان بدروازهٔ بناکچهریِ جای
داده دروازهٔ نظام پور را بخان زمان و دروازهٔ پتن را به نصیریِ خان سپرد -
و کاغذیِ واره نزدیک بعوض قتلو که کاغذ دولت آبادیِ مشهور را کاغذگران
آن قریه میِ سازند باهتمام دلیرهمت و جمعی از مردم کار طلب مقرر
ساخت - و خود در خانهٔ نظام الملک که متصل بقلعه در نظام پور واقع است
اقامت گزید - و دیگرجای نیز ملچارها بجای استوار ساخته قلعه را از
روی ظاهر باحاطهٔ دلیران بلند همت و باطناً باحاطهٔ همت دلیرانه محاصره
نموده - و از سر نو کمر بعدو بندیِ و قلعه کشائیِ بسته تهیهٔ مایحتاج کار
و دربایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و امثال اینها
پیش نهاد نمود - و خان زمان را با پنجهزار سوار جرار جنگجوی نبرد آزما
معین نمود که پیوسته مستعد کار و آمادهٔ پیکار بود - و هر ملچاری را که

مدد کار درکار داشته باشد پا در رکیب در آورده بشتاب سیلاب سر در نشیب
روی بدآن سو آرد - چون سرکوب آن حصار در کوهی که پیش روی کاغذي واره
واقع است انحصار داشت - بصوابدید سپه سالار شهامت شعار توپهای
راست آهنگ درست انداز دوررس اژدها نفس که بدمی عالمی برهم
زده جبال البرز مثال از بیخ و بن میکنند - و بیکنفس بارهای سبعهٔ سپهر
چنبري افگنده بروج دوازده گانهٔ چرخ اطلس را در یکدگر مي شکنند -
کار گذاران حیله پرور و منصوبه ساز باستعمال فنون نیرنگ و فسون با ضم انواع
حیل ریاضیه و جر اثقال چندین کوه آهنین و روئین را بفراز آن کوه خارا
بر آورده نصب نمودند - و چون سپه سالار توپها را حسب المدعا جابجا
قرار داده خاطر ازین ممر جمع نمود جمعی را به نگاهباني ایشان برگماشته
لهراسپ را باهتمام ایشان و کارفرمائي عملهٔ توپخانه بازداشت - و از آن
جانب نیز فتح خان بسرانجام مصالح قلعه داري و استحکام دادن باره
و مسدود ساختن مخارج و مداخل پرداخته نظام الملک را در کالا کوت
باز داشت - و خود در مهاکوت جای اقامت گزیده همگي مردم را درون
حصار عنبر کوت اساس نهادهٔ عنبر که محیط بیرون شهر است گذاشت -
چون قلعهٔ اصل دولت آباد که مانند سرکش کاف کوه بر قلهٔ کوهی قاف
شکوه سمت وقوع یافته بنابرآن از حراست و نگاهباني بی نیاز است
چنانچه چندی از تفنگچیان همواره آنجا مي باشند درین وقت نیز
بروفق دستور معهود بهمان اکتفا نمود - مجملا درین ایام که روز بازار محاصره
رونق تمام داشت.وپیوسته هنگامهٔ مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله از
بیرون و درون گرم بوده طرفین داد دارو گیر و زد و خورد مي دادند - باوجود
آنچه در برج و بارهٔ قلعه انواع آلات آتشبازي از توپ و تفنگ و بادلیج
و ضربزن و امثال اینها بسرکاري عملهٔ این امر که پیوسته برسر کار خود جد و

155

جهد داشتند در کار خود سر راست بود - بهادران غنیم بنحوی گرم تکاپو بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن بعمل می آوردند - چنانچه هر چند دود از نهاد و دمار از جان و شعله از دهان ایشان بر می آمد بیشتر سرگرم شغل خویش می شدند - درین حال قطعاً بهادران جان سپار و اولیای دولت پایدار در برابر ثبات قدم از دست نمي دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقا در جان فشاني پای کم نمي آوردند *

از سوانح این ایام روگرداني یاقوت خان نابخرد و فرتوت است از سعادت دو جهاني - و کیفیت معني مذکور این صورت داشت که چون قلعهٔ دولت آباد مشرف بر استخلاص شد آن تیره درون از راه اخلاص باطني که به سلسلهٔ نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن دودمان میشود بخاطر ناقص آورد که از هر راه که رو دهد زیاده بر امکان کوشیده نگذارد که این معني صورت بندد و این امر واقعي که تقدیر بر آن رفته بوقوع پیوندد - و چون کاری که بالفعل در قوت اقتدار او بود در رسانیدن آذوقه بدآن حصار و امداد اهل آن که به تفنگچي انحصار داشت - لاجرم مکرر این اندام دور از کار نمود و غایت مقدور خود را بفعل آورد و لیکن ارادهٔ نارس او از فرط ضبط و ربط خانخانان صورت نه بسته بر وفق مدعا بظهور نرسید - و آنانکه چندین مرتبه از اردو بازار آن نابکار حسب الاستصواب او غله مي بردند گرفتار گشتند - از آنجا که مدار سالاري سپاه بر مدارا و اغماض عین است خانخانان بحکم اقتضای وقت این معني را بر روی او نیاورده مقرر ساخت که حمله آن بار و عملهٔ این کار هر بار که گرفتار آیند همانجا بقتل رسانند - با آنکه مکرر خون گرفتهٔ چند دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر بآن آشفته مغز و خفته

خرد رسید بدین مایه تنبیهات اصلا متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کاریهای اندیشهٔ خام همان سررشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه می بود - تا آنکه از خار خار داعیهٔ مذکوره که باعث خلهٔ خاطر آن نابکار شده بود کار بجای رسید که کجهٔ این نفاق مخفي نحوی گل کرد و بخیهٔ این راز نهفته آن گونه بر روی روز افتاد - که خانخانان را باوجود این مرتبه اغماض عین سر رشتهٔ اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سر مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته باو رسید - و باوجود آنکه از جانب خانخانان هنوز این معنی بروز نکرده بود بنابر تلازم خیانت و خوف و حذر غدر یکبارگي ناسپاسي و حرام‌نمکي بر خود روا داشته از سر اضطرار عار فرار اختیار کرد - و از همراهي موکب اقبال بریده با همگي مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست - و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگي کشید بیجاپوریان بخاطر آوردند که بهر وجه که رو دهد غله باو رسانند - بنابرین قرار داد هنگام شام با قریب چهار صد گاو غله بار بنواحيِ معسکر اقبال آمده آهنگ دخول قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتی که خان زمان باهتمام ملچار شتافته بود بیخبر بر سر منزل او رندوله و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار هزار سوار ریختند - راو ستر سال که خان مذکور نگهبانيِ بنگاه ملچار خود را بدو و اندک مایه مردم از سپاهیان خود باز گذاشته بود با راجپوتان خویش و مردم خان زمان رو بمقابلهٔ ایشان آورده مردانه کوشید - و بضرب تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان بر آورده کارستانيِ غریب بر روی کار آورد - چنانچه باوجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعداء جمعی کثیر مثل برادر زادهٔ بهلول و چند نامدار دیگر از آن باد ساران آتشین سر بر خاک هلاک افتادند - و باقي مخذول و منکوب رو براه فرار آورده هزیمت را

نوعی از غنیمت شمردند - و درین دستبازي مالشی بسزا یافته دو سه روز سر بگریبان فرو برده پای بدامان کشیدند - گریختگان بی آزرم هنگام نصف شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزي نمودار گشتند - خانخانان تاکید نمود که زمین پر از کریوه و مغاک است افواج قاهره بسال بسته برجای خود بایستند تا مخاذیل شوخي کرده از جای خود پیش نیایند و جلو نیندازند - دلیران معرکهٔ هیجا بموجب قرار داد آمادهٔ کارزار گشتند - و ره نوردان وادي فنا عنان تافته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور متردد نشسته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کنکاش آراسته از سرزنش یاقوت مردود و سپاه بیجاپور از آمد و شد ناتمام و سواري هر روزه و خودنمائي از دور مانده باز در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیرانه بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت ریختند - و او خاطر بعون و صون آلهي و همراهي اقبال بادشاهي جمع نموده با جمعیت قلیل سرگرم مقابله و مواجهه شد - اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلاف خون گرفتهٔ که پیمانهٔ زندگانيِ او از درد ممات لبریز و کاسهٔ سرش از بادهٔ غرور و پندار سرشار بود باد جبروت در بروت انداخته بعرصهٔ مصاف تاخت و ببانگ بلند درخواست مبارزت به پرتهي راج راتهور نمود - و اورا تهور راجپوتي عمده دواعيِ اجابت ملتمس آن مدعي گشته باو روبرو شد - چون پرتهي راج را زور سرپنجه و نیروی بازو از همراهيِ اقبال کارساز حضرت ظل آلهي بود در اندک فرصتی برو غالب آمد - و با دو تن دیگر که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و تا رسیدن ایشان آن نابکار بجهنم رسیده بود ناچار باو هم نبرد شدند - تنها در آویخته بهمان اعتضاد سر هر دو از تن برداشت - درین اثنا مرزا لهراسپ با فوج خود آمده بدلیر همت

پیوست - و طرفین از فرط کشش و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر
گسسته شعلهای آتش تیغ کین را باوج فلک رسانیدند - و از روی کمال
استقلال و اقتدار باهم در آویخته از غایت زد و خورد در معرکهٔ جانفشانی
و سر بازی سرگرمی دیگر اندوختند - چنانچه در یکدم از اثر فسون همزبانی
و خاصیت افسانه خوانی سنان تیز زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ
فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند - و در نیم نفس بسی سرکشان که
مانند پست همتان ننگ قرار با خود قرار نداده خود را باتش تیغ شعله بار
دلاوران تهور شعار زده بودند بآتش حمیت جاهلیت سوختند -
بالآخر از مهب عنایت ربانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال حضرت
شاهنشاهی وزیدن گرفته - و افواج غنیم خذلان شعار که درحقیقت
خار راه کشایش کار بودند گل عار فراز بر سر زده رو بوادی هزیمت
نهادند - و بهادران بر سبیل تعاقب چند کروه از عقب ایشان شتافته
گروهی انبوه را در عین هزیمت به دار البوار راهی ساختند - در اثنای
این حال چون خانخانان اطلاع یافت که بیست هزار گاو غله با سیصد
و پنجاه سوار از بندهای درگاه در ظفر نگر رسیده از ملاحظهٔ دستبرد غنیم که
مانند اندیشهٔ خود در آن سر زمین پراگنده شده اند یارای رسیدن خود
به لشکر ظفر اثر ندارند - سپه سالار مبارز خان و نظر بهادر و راو دودا را
بجهت آوردن آن فرستاد - و بنابر احتیاط خانزمان بهادر را نیز از عقب
راهی ساخت - بهلول و ساهو وغیره مخذولان با فوجی گران سنگ
بآهنگ قطع طریق بهادران راهی گشته با خان زمان روبرو گشتند -
و جنگی عظیم در پیوسته دلیران کوه وقار بباد حملهٔ صرصر اثر گرد از بنیاد
وجود نابود آن خیل سبکسرباد سار بر انگیخته بهر طرف که رو می آوردند
جمعی کثیر را عرضهٔ تیغ بیدریغ می ساختند - و از صدمهای سخت

سنگ تفرقه درمیان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشي سرشت انداخته
از دست بردهای پی‌درپی کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفتهٔ را
از روی پیش آمدن در عرصه‌گاه خاطر جلوه نمي نمود چه جای آنکه
پای جرات و جلادت از خانهٔ رکاب فرا پیش گذارد - و هیچ سر گذشته را
از فرط افسردگي دست‌گیر امل بلگام گیري نمي گرائید تا بگرم ساختن
عنان مرکبان چه رسد - مجملاً از سه پهر روز تا دو گهري شب هنگامهٔ جنگ
تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند
و اکثر زخمهای منکر برداشتند - و از موافقان چندی که یکه تاز عرصهٔ
تیزجلوئي و پیش روي بودند به برداشتن جراحت‌های کاري که همانا
التمغای اقطاع ابدي نیکنامي و کامکاریست فرمان یافتند - و در پایان امر
چون سرداران غنیم دیدند که در عرصهٔ کارزار از پیکار بهادران جز خوردن
زخمهای کاري بري بر نمیدارند و سوای بقتل دادن مردم کاری نمي سازند -
ناچار بنگ و تا جان بیرون برده خود را به پناه کوه انداختند - بهلول
مخذول که سر کج اندیشان و ناراستان بود و مکر دوستان او در داستانها
ضرب المثل این خیال خام پخت که بدولت آباد شتافته به خانخانان که
در آنولا اکثر مردم کار آمدني را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود
باندک سپاهي در اردو مانده بود دستبردی نمایان نماید - بنابرین
رای ناصواب دست از جنگ کوتاه ساخته سمت دولت آباد پیش
گرفت - خان منصوبه بین پیش اندیش از فرط پردلي بوادي تدبیر که
در امثال این احوال عین نیکو محضریست ره برده یقین دانست که
خویشتن داري و پهلو تهي کردن آن دغا پیشه حریف پر فن از
پرخاش جوئي خالي از عذر سگالي نیست - و بنابر آنکه از کمي مدد سپه
سالار و مکاري آن غدار پر کار آگاهي داشت بمجرد اندک جولان اسپ

اندیشه راه به پیشنهاد آن سرگروه اهل عناد برده در صدد مدد خانخانان شد - و خواست که بمنصوبهٔ بازي غائبانه فرزین بند آن مدبر مدبر را که به لجلاج شطرنج روزگار دو رخ طرح مي دهد برهم زند - در دم دلیر همت را با فوجی آراسته نزد خانخانان فرستاد - چون بهلول و سایر بداندیشان تیره رای در عین ظلمت شب به معسکر خانخانان رسیدند - ازآنجا که خواست الٰهي به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگنان باتفاق کلمه بنابر وفق مقتضای حال آنوقت صلاح در شبخون ندانسته هنگام طلوع طلیعهٔ بامداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به خانخانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن مخذولان بی اختیار فسخ عزیمت نموده سلوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند *

از سوانح این ایام آنجهاني شدن اوداجیرام است - آن بندهٔ درست اخلاص که از سلسلهٔ برهمنان دکن بود و سابقا نزد عنبر اعتبار داشت - و بعد آن داخل بندهای درگاه گشته بمنصب پنجهزاري ذات و سوار سرافرازي یافته - بنابر اشتداد عوارض عارضه که از دیرگاه باز بر مزاجش طاري گشته این وقت طغیان نموده بود در گذشت - چون مردم کار آمدني داشت خانخانان نظر بمقتضای وقت و حال انداخته منصب سه هزاري ذات و دو هزار سوار بنام پسر خورد او تجویز نمود - و بیست و ششم سردار والا مقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار بسرداري خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکي اتفاق وقوع داشت ارسال دارد - بنابر آن نصیرىخان و سایر اعیان عسکر اقبال را همراه آن خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود - خان مذکور

دلیر همت را با تابینان خانخانان و راجپوتان کم منصب بهراولي منصوب ساخت - و برانغار را باهتمام مبارز خان و سایر افغانان و جرانغار را به نصیرخان و مردم او باز داشت - و خود با راو سترسال و راو کرن وغیره در قول قرار گرفت - و بعد از طي چهار کروه مسافت افواج مخالفان تیره باطن نمودار گشته بمواجهه و مقابله پرداختند - و برین سر دیگر بارة اصحاب وفا و وفاق و ارباب خلاف و نفاق روبروی هم شده ارباب نور و ظلمت و حق و باطل بیکدگر درآمیختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلوم و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت در آویخته بجای دستبرد سر مي باختند - و درین مرتبه نیز مراتب شدت کر و فر بمراتب شتی از کرتهای دیگر در گذشت - و بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژیان و ببر بیان خود را بمیان آن روبه منشان و حیله گران زبون گیر انداختند - و ساحت سینه را از کینهٔ دیرینهٔ آن بد اندیشان پرداخته عرصهٔ جنگ را از ننگ وجود ایشان خالي ساختند - چنانچه در یک لمحه مجموع دواب و اسباب ارباب خلاف از اسپ و شتر و گاو و خیمه با سایر احمال و اثقال و غلهٔ بسیار بتصرف در آوردند - و تا قریب دوپهر بآهنگ فراهم آوردن تاراجیان و تفقد احوال و اموال گرانباران درنگ نموده و همگنانرا از نزدیک و دور یکجا کرده بهیئت اجتماعي کامران و مقضي المرام معاودت نمودند - درینولا فتح خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلد فوج آرا شده دو سه زنجیر فیل جنگي که در قلعه مانده بود پیش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازهٔ پتن و کهرکي آمد - و چندی از دلیران برگزیده را مقرر نمود که از راه دریچه که روبروی نقب واقع بود بیرون رفته مهیای کار و مترصد پیکار باشند - تا آنگاه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهیئت

اجتماعي روانه شوند - شاید که بر نگاهبانان ملچاری که نقب از آنجا سر شدهٔ بود زدهٔ دستبردی نمایند - و مردم بادشاهي از این معني آگاهي یافته جمعی از سپاهیان کاري روبروی ایشان شدهٔ کار از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله رسانیدند - و چندین تن از آن زیادهٔ سران را بضرب تیر و تفنگ از پا در آوردهٔ دیگرانرا سر راست براهٔ فرار فراري ساختند - چون درین چندگاهٔ بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتال متوجه به کهي که عبارت است از آوردن کاهٔ و هیمه نشدهٔ بودند لاجرم این دو متاع کم یافت در همه اردوی معلی بنهایت مرتبهٔ کمي گرائیدهٔ بود - چنانچه کاهٔ جای اکسیر اکبر یافته هیمه قدر کبریت احمر گرفته بود - بنابر آن حسب الاستصواب خانخانان ۰خان زمان و نصیریخان برای محافظت عملهٔ این کار و حمله این بار نامزد شدند - و خانخانان قرار داد که خان زمان برای آوردن کهي بشتابد و نصیریخان نزدیک اردو بایستد - تا بآن مردم که در رفتن و آمدن پس و پیش باشند گزندی نرسد - چون مردم اردو که بکهي شتافته بودند بنابر عدم آگهي از کید اعداء دولت نامتناهي بگاهٔ معاودت شتران و فیلان گرانبار هیمه و کاهٔ را پیش انداخته راهي شدند - رندوله و چندی از سرداران بگمان خالي بودن بیشه از شیران شیرک شدهٔ همگنان را قتل نمودند - اتفاق نصیریخان که تا معاودت خان زمان در نزدیکیهای اردو توقف نمودهٔ بود بر مواضع اهل نفاق مطلع شدهٔ فوجی از تابینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرادش بر وجه احسن درست نشین شدهٔ بود ازین معني آگاهي یافته دانست که سهم اندیشهٔ آن خطا پیشه به هدف اصابت برخوردهٔ وهدام مکیدت آن فاسد عقیدت صید مقصود بر وفق کام و طبق مرام بقید احاطه در آوردهٔ - با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند جلو ریز

بر سر ایشان تاخت - نصیرپخان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر همراهان و تابینان خود را برای محافظت سر راهها جا بجا متفرق ساخته زیاده از پانصد سوار با او نمانده بودند از قلت جمعیت اندیشه‌مند نگشته مانند شیر ژیان که همواره بی‌مددگار یک تنه رو بعرصهٔ کارزار می آرد بنابر انداز گوشمال آن شوخ چشمان به قلب سپاه ایشان ترکتاز نمود - و در اثنای راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان بکمین نشاند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند نخچیر رم خورده بی محابا شتافتند بر سر تیر کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را بباد تفنگ گرفته بیکدم اسپ و آدم بسیار آن تباه اندیشان بخاک هلاک انداختند - باوجود اینگونه تنبیهی بلیغ اصلاً متنبه نگشته بنابر پنداری که لازمهٔ غنودهٔ خردی ست بمقتضای نفس اماره و طبع زیانکاره کار کردند - و دیگر باره خیال محال کمین کشائی بر محروسان حمایت خدائی بسته سمت فوج دلیر همت و میرزا لهراسپ پیش گرفتند - نصیرپخان درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویان نهاده در حملهٔ اول سلک جمعیت ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان مفت بیرون نمیتوان برد - خود را برکنارهٔ عرصهٔ مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زمان در آخر آن روز بسلامت معاودت نموده همگی احمال و اثقال و رواحل و عملهٔ آن امر مهم را قرین سلامت بمعسکر سعادت رسانید *

از سوانح دولت روز افزون که در روز همایون سوم فروردی ماه بمحض کار کشائی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشایش حصار عنبر کوت ست - و تبیین کیفیت این فتح مبین برین نهج است که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دوشنبه نقبی که از ملچار

خان زمان سر شده بپای حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برجی از بروج آنرا خالي ساخته بهفتاد من باروت انباشته شد همت بر آتش دادن آن گماشته بمقتضای رای صواب آرای سپه سالار کامگار قرار یافت که سایر سرداران والا مقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهار سنگهه و نظر بهادر خویشگي و راجه سارنگ دیو و سید علاول و پسران ناهر خان و نظر بیگ ویولم بهادر و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون در پی پیکار بل بر سر کار بوده مسلح و مکمل سه گهري از شب مانده در ملچار خانزمان فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را آتش داده راه در آمد حصار کشوده شود و به امداد تائید ایزدي یورش نمایند - قضا را در وقتی که یک گهري بطلوع طلیعهٔ صبح مانده بود و هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده‌گاه نیامده بودند که صاحب اهتمام مهمات نقب آتش بباروت رسانیده - و بیست و هشت ذراع از دیوار قلعه و دوازده گز از برج بکام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه در کمال کشادگي و فسحت وا شد - چون متکفلان عهدهٔ یورش هنوز بوعده‌گاه نیامده بودند و خانزمان و نصیریخان و دلیر همت و میرزا لهراسپ بحکم دوربینیهای خانخانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبادا در عین سرگرمي بهادران بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند - و فرصت فوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم باولیای دولت بی زوال که لا یزال از گزند انظار ناموافق انجم محروس بوده آفت عین الکمال بدیشان بر نرسانند - لاجرم باوجود حصول مقصد و عدم مانع آنگونه جادهٔ عریض ساحت مفتوح شده بود کسی داخل قلعه نه شد - ازین راه خانخانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همگنان گرم

عتاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیرخان را با همراهان دیگر طلب نمود - چون آگاهي یافت که مخالفان از اطراف و نواحي لشکرگاه خود نمائي و شوخ چشمي مي کنند - بنابر آن خانزمان را بمدافعۀ ایشان باز داشته دیگر سرداران را بنابر مصلحت یورش ببازگشت اشاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعي بر سر آن رخنه‌گاه جمیعت نموده آغاز آتشبازي و بان اندازي کرده اراده داشتند که آنرا به تختها و چوبهای کلان و امثال آن بل به تیر و تیغ و توپ و تفنگ و بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسب الموعود یورش پذیرفته لافها زده بودند از دشواري کار و سختي جا در پس دیوارها ایستاده قدم پیش نمي گذاشتند - درین وقت سپه سالار کار طلب بس که طلبکار پیش برد مطلب بود از اسپ پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت بی ملاحظه بدآن فیل بند طلسم پیوند که خانۀ مات شاهسواران عرصۀ مصاف است رخ گذاشته نگذارد که بتازگي منصوبۀ سد رخنه فروچیده آن راه را مسدود سازند - چون این معني خلاف روش سرداري بود نصیرخان یورش سردار مناسب ندانسته آن کامگار نامجوی را ازین پیشنهاد مانع آمد - و هرچند خانخانان در مقام امتناع در آمده آنچه در قوت امکان جد و جهد بود بفعل آورد - و هم چنان نصیرخان بر سر ممانعت پای افشرده سرکردن مهم بر ذمۀ همت گرفت - سردار شهامت شعار چون دید که این معني از پیش نمي رود و نصیرخان چنانچه باید و شاید از عهدۀ پذیرفته بر مي آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار جمیعت خاطر اندوخته بود نقش پیشنهاد پیشینه از صفحۀ خاطر محو نموده طرح یورش برنگ دیگر انداخت - و مادۀ سرگرمي و قوي دلي سردار تا احاد سپاه مهیا ساخته همگنانرا به ترهیب و ترغیب بیمناک

و امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته
مهیش داس را نیز با جمعی از تابینان کار آمدنی خود همراه داد - چون
نصیرینخان با سایر مردم و نظر بهادر خویشگی جمعی را که تعهد در آمدن
رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد - و از عون
عنایت ربانی و صون حمایت آسمانی که حرزیست حریز و حصنی
است حصین سپر رو بل نیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نهاد
خاطر پرداخت - مجملا همگنان بهیئت اجتماعی خود را برآن دریای
آتش که موج شرو شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان
گذشته در دهانهٔ رخنه بل بر سر مال و عرض خانمان پای محکم نمودند -
و از طرفین هنگامهٔ جدل و رد و بدل بنوعی گرم گردید که در برابر آن
تفنگچی آفتاب عرصهٔ محشر افسرده می نمود - و روز بازار داد و ستد
دلاوران بنحوی رونق پذیر شد که در جنب آن دار و گیر روز حساب بشمار
در نمی آمد - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که
همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوای جانفشانی را
در دماغ جا می دادند - لاجرم در زد و خورد پای کم نیاورده غرامت
سربدر بردن و زیان جان بیرون آوردن بر خویشتن روا نداشتند - و بانداز
دریافت نیکنامی کونین لوای جد و جهد افراشته همت بر برآورد آرزوی
دیرینه گماشتند - تا آنکه خلقی بیشمار از مردم سپه سالار و تابینان
نصیرینخان که فدویانه می کوشیدند زخمدار شده چندی نصیری وار جان
نثار گشتند - کوتاهی مقال در عرض اینحال که کار رزم و پیکار در عرصهٔ نبرد
مردان بطول و معاملهٔ جدال و قتال ثابت قدمان هرباز به دور و دراز
کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن لودهای دمان ضربزن
و نیش دوانی زنبورک و بادلیچ بل بدمدمهٔ افسون دم گیرای توپ و تفنگ

متنفسی در میدان جنگ نماند - قوی نفسان رزم آزمای که در راه خدیو ممالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتی جان عزیز دریغ نمی داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراء ذمه از حقوق مرحمت آنحضرت می گماشتند - باوجود آنکه زخمی و کشته توده توده و پشته پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل و روی جریح نهاده پیشتر پیشتر می دویدند - اعدا بمقام مدافعه و ممانعه در آمده بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش حقهای باروت علت رفع سطوت و کسر صولت بهادران می گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده سنگ راه فتح می شدند - و دیگر باره تائید یافتگان نصرت ربانی بهزاران جر ثقیل خود را بدهنهٔ رخنه رسانیده سایر منصوبهای انسداد را که مخالفان بضم انواع حیل با فنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم می زدند - بعد از تکرار این صورت در آخرکار یکباره همگنان دل بر شهادت نهاده از ته دل بسربازی و جان فشانی پرداختند و بطیب خاطر کلمتین طیبین بر زبان آورده تکبیر گویان سورن انداختند - و از جانب راست نصیرخان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجلد و روی تهور چشم از جان پوشیده نظر بر امداد تائید آسمانی دوختند - و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه سارنگ دیو و سید علاول و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون بیاوری توفیق با آن موافقان وفا آئین وفاق سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریختند - چندانکه متحصنان کشش و کوشش آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند سودی نداد - و درین صورت عموم درونیان خصوص خیریت خان بیجاپوری داد دار و گیر داده آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود در درون حصار به فعل در آوردند - چنانچه کار از تیر و تفنگ گذشته

بجمدهر و خنجر رسانیده از فرط سرگرمي ستیز دست و گریبان شدند
و معهذا بجائی نرسیده نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه بیجا و بی
مصرف تلف و ناچیز ساختند - درین نوبت نیز گروهی انبوه به قتل
رسیده جمعی کثیر زخمي گشتند - خصوص سرنوبت رندوله که همراه
خیریت خان شریر بود از پای در آمده به بئس المصیر رفت - ناچار
بعد ازین مراتب بقیة السیف تا خندق قلعهٔ دوم که بمهاکوت اشتهار دارد
فرار اختیار نموده در پناه آن قرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت
رسیده خود را به بهادران جان سپار رسانید - و چون ازین دست حصاری
حصانت آثار که ارتفاع اساسش تا شرفات چهارده گز و عرض پنج گز است
بنابر تائید ایزدي بقبضهٔ قبض و تصرف اولیای دولت ابدي در آمد -
سپه‌سالار زبان نیایش گذار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار کشوده
همگنانرا موقع تحسین بسیار و مورد آفرین و شاباش بیشمار نمود -
و سایر غنایم و اموال قلعه که بدست یغمائیان عسکر نصرت اثر افتاده بود
ازیشان باز یافت ننمود - خصوص یک زنجیر فیل که بتصرف مردم
بهار سنگه بندیله در آمده بود آنرا نیز برو مسلم داشت - و چون خانزمان
بعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند
تاخته بود - و ایشان بنابر شکستگي دل و گرفتگي خاطر با دل پژمرده
و دست افسرده از کار رفته عنان انصراف برتافته به پنگاه خود شتافته
بودند درین اثنا خود را بخانخانان رسانید - سپه سالار اعظم با سایر امرای
عظام بهمان پا سر تا سر درون حصار را پی سپر ساخته آنگاه تابینان
نصیریخان را با بهار سنگه و پسران ناهر خان و سنگرام و چندی دیگر از
ارباب منصب والا بمحاصرهٔ مهاکوت باز داشته مخود باردو بازگشت
نمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک که درین مدت درآنجا اقامت

داشت بخانهٔ یاقوت بد عهد که داخل عنبرکوت قریب دروازهٔ مهاکوت واقع بود انتقال نموده مالوجي و جگجیون و چند منصبدار دیگر را بمحافظت ملچار که بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و صذد اهتمام سائر ما یحتاج این امر مهم شده نخست نقابان خارا شکن فرهاد فن را که بنوک متین آهنین و سر تیشهٔ فولاد صد رخنه در سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف مي افگندند سرگرم سر کردن نقب و پیش بردن آن کار صعب ساخت - در عین این حال که سپهسالار بتهیهٔ ناگزیر وقت اشتغال داشت خبر دادند که چون مخالفان را دست و دل از فتح عنبر کوت که تسخیر حصار اصل همانا فر ع است بافسردگي گرائیده - چنانچه از حصون دیگر نومید مطلق شده بنابر کارفرمائي اضطرار بدست و پا زدن در آمده اند - لاجرم یاقوت و فرهاد و بهلول و کهیلوجي بجانب برار شتافته‌اند تا بآشوب انگیزي و ترکتازي در آمده سر راه بر رسانندگان آذوقه و خزانه گرفته دستبردی نمایند - بنابر آن خانخانان از روی حزم و احتیاط که چهار دانگ ارکان اربعهٔ سرداریست چهارم اردي بهشت خانزمان و راو سترسال و راوکرن و امثال ایشان را با فوجی آراسته ارسالداشت که همه جا از دنبال آن تباه سگالان تاخته همگنانرا بنحوی گوشمال دهند که من بعد آن گروه شر اندیش را امثال این خیالهای محال پیرامون خاطر فاتر نه گردد *

چون در عرض این اوقات از طول ایام محاصره و تضئیق اهتمام محاصران مسلک ضیق معاش بر متحصنان بطریقی تنگ شده بود که کار همگنان بجائی بل في المثل کارد باستخوان رسیده بود - چنانچه اکثر مردم بیشتر اوقات از پوست خشک و استخوان بوسیدهٔ جانوران مرده اگر بدست مي افتاد آنرا نعمتی عظیم و لقمهٔ چرب شمرده روز مي گذرانیدند - بنابر

آن رندوله و ساهو بر آن شدند که آذوقه سربار کرده در خندق برابر دریچهٔ شیر حاجي بیندازند شاید که بدین طریق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده فی الجمله قوتی بیابند - قضارا خانخانان ازین قضیه آگاهي یافته نصیرېخان و راو دودا وغیره را بمحافظت طرف بیرون و مهیش داس راتهور را با جمعی از راجپوتان به نگاهبانيِ درون مقرر ساخت - که شب و روز بر سرکار بوده از غنیم خبردار باشند که مبادا نهاني غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پایان شب ۱[چهاردهم] ۴ اردي بهشت ماه رندوله و ساهو غافل از باز داشت کمین کشایان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار هزار سرباری آذوقه بنزدیکي معسکر اقبال رسانیدند - و خود همان جا توقف نموده فوجی از سوار و پیاده تیر انداز و نیزه دار و تفنگچي کرناتک که در سرعت و چابکي تگ سبقت از باد پای ابر و گلگون برق مي برند و در هیچ پایه پای کم از سوار نمي آرند بلکه در هر پله بر همگنان چربیده بازو بدستیاريِ یکه تازان مي کشایند و رهگذار بر فیل سواران عرصهٔ پیکار مي بندند - همراه متحملان آن بار فرستادند که غله را نزدیک قلعه انداخته خود بآهستگي باز گردند - چون آنجماعت قریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگاه از مکامن و اماکن خویش بیرون جسته سر راه بر ایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکار بهادران تهور شعار آزموده سخت کوشيِ دلاوران جلادت کیش دیده بودند - و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبهٔ از میان نیست - لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش گرفتند - و همگي آنها بتصرف مردم نصیرېخان و مهیش داس درآمده متحصنان حرمان نصیب جز عین فاحش حسرت بهرهٔ از آن نه بردند -

---

ع [هفتم] ل

113

چون فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد معهذا از رسیدن سر نقب بپای دیوار حصار مهاکوت سر حساب رفته بتازگي شماری از کار روزگار تیرهٔ روی خویش برگرفت - و از صفحهٔ روی کار ظاهر بود که دمادم آن نیز بحوزهٔ تصرف و حیز تسخیر بهادران عدو بند قلعه گیر در مي آید - لاجرم از هجوم افواج خوف و هراس که پی‌درپی بر شهربند باطن آن تیره درون سیاه بیرون ریخته سر تا سر آنرا فرو گرفته بود - اهل و عیال و اسباب و اموال خود را بکالاکوت فرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان جریده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خذلان خزید - چون خیریت خان و دوتو ناگهناتهه و تاناجي دوریه و باقي مردم عادل خان از شدت ضیق احوال در مضیق محاصرهٔ خصوص از ممر قلت آذوقه بتنگ آمده بودند - معهذا خاتمهٔ کار معلوم که و امید رستگاري از بلای قحط و غلا بیاوري تیغ بیدریغ دانستند - لاجرم بمقام چارهٔ جوئي در آمده در مآل کار خود کنکاش نمودند - و بنابر انحصار رای صواب در ضمن امان طلبي و شفیع انگیزي بمیانجي استشفاع مالوجي استفتاح ابواب امان مال و جان و استدعای عدم مزاحمت در باب معاودت خان و مان نمودند - چون خانخانان درین مادهٔ ایستادگي ننمود و خاطر ایشان از همه رهگذر بجمیعت گرائید - چهار گهري از شب هژدهم اردي بهشت سپري گشته سرداران بیجاپوري بهمراهي دو صد سپاهي از اطراف ملچار نظر بهادر بدست آویز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز داني و کار آگاهي در مقام دلجوئي و دلدهي سرداران مذکور شده بپرداخت احوال و مرمت ظاهر و باطن ایشان مپرداخت - و دلیر همت را مهماندار خیریت خان نموده ضیافت سرداران هندو بمالوجي مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان را نزد خود خوانده بر وفق مقتضای وقت و حال نهایت گرمي و مهرباني

در بارهٔ هر یک بظهور رسانید - چندانکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان بیکبارگی بانس و الفت مبدل شده قلوب رمیدهٔ همگنان به آرام گرائید - و بتقریب سخن خانخانان گوش زد سایر مستمعان گردانید که چون عنقریب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جاودانی می رسد پیشنهاد خاطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم - و پس از پرداخت این مهم پیش از وصول رایات برکت آیات نهایت مساعی جمیله در تهیهٔ اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر تتمه بقاع و اصقاع دکن مبذول داشته گوشمال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد وجه عزیمت عزایم خاصیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور و استیصال مخذولان مقهور که از سعادت بندگی رو تافته و بدآن حدود شتافته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهنمونی طریق عصیان بر سلوک بیراههٔ طغیان داشته اند - و بتازگی همت کارگر و جهد کار ساز را به پیش رفت این کار گماشته از عهدهٔ حق کوشش و کشش بر آیم - و لیکن بحکم آنکه تنبیه و تادیب این خورد سال غنوده هوش کم خرد که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - و غرض اصلی استقامت آن کودک منش بی خرد وش که به بدآموزی مشتی تباه گرای خوب سیر نمی کند بر طریق مستقیم انقیاد و اطاعت است - چندی قربةً الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم برسات و گذاشتن بهادران کار طلب در تهانه جات سر زمین احمد نگر را سرمنزل اقامت می نمایم - که مگر درین میانه آن کنارهٔ گزین طریق نجات بمیانجی عقل صلاح اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مآل خویش فرا پیش گیرد - و شیوهٔ ستودهٔ والد مرحوم خود را از دست نداده سنت سنیهٔ اسلاف خویشتن را دستور العمل سازد - تا در آن صورت این

خیرخواه عبـاد الله باظهـار عبـودیت و اطاعت او قناعت نموده باین دست آویز از در شفاعت در آید - و بوسیلهٔ عرایض متواترهٔ فروگذاشت خود سریها و نافرمان بریها که درعرض این مدت ازو سرزده از درگاه والا استدعا نماید - و اگر بنابر عدم خواست ایزدي خیریت عاقبت و حسن عافیت خویش نخواهد و بخواهش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسلهٔ خویشتن کوشش نماید - و بر وفق همان دستور بدستان فتنه پرستان بازي خورده گردن کشي از سر ننهد - عنقریب خان زمان را در قندهار و دلیر همت را در پونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را در دهارور گذاشته و خاطر از تهانجات بجمیع وجوه جمع نموده ساحت پاي حصار بیجاپور را مجمع عسکر منصوره خواهد ساخت - وچون مقصود در طي این ابواب حکیمانه ادا شد همگنان رخصت یافته روانهٔ مقصد گشتند *

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که تنگناي ساحت حوصله و مضیق عرصهٔ کار بر متحصنان از آن تنگ ترگشته که دیگر پذیراي تنگي توانند شد و بنابرین قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است لاجرم درین باب اهتمام بیشتر نمود و هر روز بملچار دلیر همت که حصار کالاکوت ازآنجا توپ رس بود مي شتـافت و از صبح تا شـام هر توپ را بحضور خود چندین مرتبه آتش مي داد و مي فرمود که بان نیز بیندازند - درین اثنا چون رندوله و ساهو دانستند که کار از چاره گري چاره گران گذشته و معامله بدان رسیده که سعي عبث بلکه مخل باشد - نخست بر آن شدند که سر خویش گرفته سلوک راه بازگشت فرا پیش نهند - لیکن بنابر تلازم حرکت و برکت و عدم شگون سکون مهیاي صدور حرکت المذبوح شده از سر نو بدست و پا زدن در آمدند - و در دل شب گاه بیگاه هروقت که قابو مي یافتند فرصت فوت نکرده آنچه از دست بر مي آمد حق مقام

بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائي و بان اندازي لشتغال جسته علت تشویش خاطر و تکدیر صفای وقت مي شدند *

روز دیگر که اهل کهي به سمت کهرکي مي شتافتند و آن روز نوبت همراهي جگراج بندیله بود رندوله حیله ور و امثال آن بد گوهر که مصدر ابواب بی طریقي و مظهر انواع بیراهي مي شدند از دنبال راهي گشتند - و با فوجی آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار و پیادهٔ طرفین از قبیلهٔ بندیله و تیره درونان خیره نظر گروهٔ دکن مانند سپید و سیاه عرصهٔ مصاف شطرنج در عرصهٔ کارزار برابر یکدگر پسال بستند - و انداز آن داشتند که باهم بر آمیخته درهم آویزند و بباد حملهٔ مرد افگن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر برانگیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند - نخست یکه تازان معرکهٔ جلادت از هر دو سو در مقام کشش و کوشش داد دار و گیر داده شرط قتال و جدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند - درین حال جگراج قطعاً بکثرت آن فرقهٔ تفرقه اثر مبالات ننموده باوجود این معني از قلت عدد اغلب اوقات علت مدد جنود غیبي است مظنهٔ غلبه را بسرحد ظن غالب بل یقین کامل رسانید - و ازین راه سرمایهٔ نیروی دل و زور بازو فرا دست آورده از عقب فیلی که همراه داشت با همراهان خود بی اندیشه اسپ بسوی آن حریفان دغا پیشه انداخت - آنگاه همگي افواج بیکبار بارگیها انگیخته از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله پرداختند - فریقین بر یکدگر ریخته در هرگوشه از مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر انداختند - درین دفعه جمع کثیر سرباخته مابقي جان مفت بدر بردند - راجپوتان بندیله به هزیمت غنیم که درحقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا ننموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی اینحال چندین سر اسپ

و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را جریح و قتیل و اسیر
و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کهي سالم
و غانم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسپها و نشانها با سرهای سرداران
بجهت علامت آن فتح نمایان از نظر سپهسالار گذرانیدند *

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سمات چهره کشا
گشت فتح خان والا مکان خانزمان است - و رسیدن او و رسانیدن رسد
آذوقه و خزانه و باروت در ضمان امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این
ایهام آنکه چون خان مشار الیه بسببی که همدرین نزدیکي گذارش پذیرفت
متوجه سمت برار گشته به ظفرنگر رسید و برای تجسس اخبار غنیم
همانجا رحل اقامت افگنده توقف گزید - درین حال خبر یافت که
رسانندگان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته بروهن کهیره رسیده اند
و بدخواهان دولت خبر یافته بدآن جانب شتافته اند - لاجرم راجه
بهار سنگه و احمد خان نیازي را در ظفرنگر گذاشته بیدرنگ آهنگ
آنجانب نمود - غنیم لئیم انداز ترکتاز و دستبازي با بهار سنگه و احمد خان
نموده بدآن صوب شتافت - دلاوران مذکور باوجود کمي جمعیت پای کم
از آن زیاده سران نیاورده رو بمواجهۀ آن تیره رایان نهاده بازو بمقابله
و مجادله کشادند - و عاقبت به نیروی تائید رباني و تقویت توفیق
آسماني فرصت و نصرت یافته جمعی کثیر را از پا درآورده بسقر مقر دادند -
و باقي ناگزیر راه گریز سپرده تا دار البوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند -
چون خانزمان با خزانه و غله مقضي المرام به ظفرنگر رسیده ازآنجا
متوجۀ دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید - بنابر آنکه درین مدت
سایر سعیهای نامشکورۀ آن گروه مقهور برباد رفته بود و دستباف خیال
آن مشتی محال کوش باطل کیش بنابر فرط وهن وضعف از بیوت

عنکبوت اضعف و اوهن گشته - خصوص تدبیری که دربارهٔ تجهیز فوج یاقوت و رفقای دیگر بجهت شور انگیزی سمت برار زادهٔ طبع کج گرای آشوب زای و اندیشهٔ خطا پیشه ناقص تدبیر آن گروه حق ستیز شده بود آن نیز ضایع و ناچیز گردید - ناچار زندوله و ساهو صلاح کار فساد بنیاد درین معنی دیده قرار بر آن دادند که با یاقوت وسایر همراهان او پیوسته بهمراهی ایشان سر راه بر خانزمان بگیرند - و بنابرین فکر دور و دراز از دولت آباد برآمده راهی راه گمراهی شدند - و بعد از الحاق بیاران خود از سر نو تصمیم آن عزیمت ناقص نموده باتفاق روانهٔ مقصد گشتند - چون خانخانان نیز از اندیشهٔ بد اندیشان آگهی یافت نصیرخان و جگراج را نامزد مدد خانزمان نموده بشتاب تمام فرستاد - غنیم مخذول پیش از وصول فوج کومک بخانزمان رسیده گاهی که بآهنگ دستبازی بانی چند از دور می انداختند بنابر بعد پله بل بخاصیت تیره بختی ازین حرکات تباه و اندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرمن حاصلی دیگر بر نمی داشتند - و احیاناً در ضمن آن سلحشوری در دور دست لشکر از دست درازی بر واپس ماندگان اردو بدستور معهود دیرینه کفی چند کاه کهنه بباد بر داده پس از غلبهٔ یاس لاچار مغلوب و منکوب سمت فرار فرا پیش می گرفتند - و هواخواهان دولت ارجمند کاه برگی به بهای دستبازیهای آن مشتی سبکسر نداده دست بردهای دزدیدهٔ آن گروه گرانجان سوخته خرمن را قدر جوی وزن نمی نهادند - مجملاً چون نصیرخان و جگراج باولیای دولت ابد پیوند پیوستند خانزمان در همان مکان به ترتیب صفوف پرداخته فوج هراول را بسرداری نصیرخان و راجه بهار سنگه و ارجن عموی رانا بیاراست - و مبارز خان و جگراج و بهادرجی پسر جادو رای با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود

با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانه و آذوقه را احاطه نموده
بآئین و تورک شایسته مرحله نورد گشت - چون آن مخذولان فضول مکرر
خویشتن آزمائي کرده بودند زیاده بر آن خود نمائي را باد پیمائي
شمرده دیگر نمایان نه شدند - تا آنکه در روز دخول به کهرکي دیگر باره
حیله پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و تزویر ناقص را بحیلهٔ اتفاق کلمه
آراستند - که چون اکثر دلیران کار آزموده در فوج چنداول و هراول معین
اند و اغلب اوقات نزدیک دو کروه از قول دور بوده فی الحال کومک
هیچ یک ازین دو گروه بآنها نمي تواند رسید صلاح وقت آنست که
نخست راه به فوج قول بسته بر ایشان کمین کشا گردند - لاجرم باین
قرار داد نه هزار سوار چیده برگزیده در خارج کهرکي ترتیب صفوف نموده
خود را بر صف پرهیبت خان زمان زدند - آن شیر بیشهٔ دلیري و دلاوري
که باستظهار خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدو بندي گماشته سایر
همراهان را از برکت آثار قلت اعوان و انصار بنابر صدق اخبار آلهي چنانچه
مکرر سمت ذکر یافته که اغلب اوقات از روی یقین مظنه غلبه است امیدوار ساخته
دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی قوي دلي تمام در ساحت معرکهٔ
جنگ بآهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته طرح
دار و گیر انداخت - و بنیاد پیکار بر اساس رسوخ عزیمت پایدار نهاده بناء
شکست همگنان و کسر سورت و شدت آن پیمان شکنان ازین دست
استوار ساخت - چون بتقریب این قرار داد در ضمن این پیشنهاد تخریب
خراب آباد وجود آن مشتی بی حاصل بد نهاد بر پایهٔ حملهای پی در پی
نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار
خود را بر قلب آن بیدلان خذلان زده زده هم در حملهٔ نخستین از کشاکش
کشش و کوشش شیرازهٔ صفوف آن فرقهٔ تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته

جمله را از هم پریشان ساخت - و چون در عین گرمی هنگامهٔ مصاف
علامت اهل خلاف بنظر بهادر جي که پیشتر از مبارز خان مي شتافت
در آمد نظر بر کارگری اقبال انداخته از قوي اثري دولت بی زوال نیروی
بازو و قوت بال اندوخت - و از سر تهور و روی تجلد قدم به عرصهٔ مصاف
نهاده داد زد و خورد داده و کمر مردمي به مرد افگني بسته بازوی بهادري
به شیر اوژني بر کشاد - و از جانب دیگر مبارز خان چشم امید بر نصرت
آسماني و تائید دولت جاوداني دوخته از مقراض برّان تیغ دو دم و مقراضهٔ
پیکان دو سر جامهٔ سرخ زخم رسا بر تن اکثر آنجمله بل سر تا سر آن گروه
کم فرصت زیاده سر ببرید - و بیاوري همراهي اقبال این تائید پرورد
حضرت ذو الجلال خون آن خاکساران باد پیما را که دست قضا گرد
نحوست و ادبار بر سراپای ایشان بیخته بود با خاک عرصهٔ مصاف
بر آمیخت - بالجمله درین کرّت نیز پس از کر و فر بسیار به فرخندگي
اختر سعادت خدیو روزگار ظفر و فیروزي روزيِ اولیای دولت و بهروزي
بهره شده غنیمت اندوز دفع و طرد غنیم تیره روز گشتند - و شکست
فاحش بصف تیپ اعداء هزیمت نصیب بر خورده از ضرب تیغ شعله
آمیغ سیماب وار با هزاران تب و تاب و کمال اضطرار و اضطراب پناه بوادي
فرار بردند - و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهمراهي عون و صون
آسماني لوای والا را ارتفاع داده راهي سمت مقصد گردید - چهارم خورداد
با سایر اولیای دولت ابد قرین مقرون با نصرت آسماني و مصون از نتنهٔ
آخر الزماني در دولت آباد به معسکر اقبال جاوداني رسید - و شش لک
روپیه خزانه با صد من باروت و بیست هزار گاو غله رسانیده *

مجملا نقبی که درینولا بسرکاري حکیم حیدر علي ملازم خانخانان
تعلق داشت بپای شیر حاجي به قلعهٔ مهاکوت رسیده موقوف انباشتن

آن بباروت بود مشار اليه حقيقت را مشهود سپه سالار نمود - آن سردار هواخواه كار طلب كه همواره طلبگار پيش رفت كار ولي نعمت حقيقي خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستوري بپايان رسانيدن آن اراده داده بود - كه بحسب اتفاق بنابر اينكه تسخير آن حصار هنوز در رهن تاخير وقت بود در عين آنحال مراري پندت از بيجاپور آمده در الوره به مخالفان پيوست - و رسيدن او كه علت شغل خاطر اولياى دولت بجنگ و جدال و ديگر اشتغال بود موجب تعويق پيشنهاد مذكور گرديد - و اين مراري پندت از پندتان يعنى دانايان دكن كه بنابر كمال شرارت ذات و شيطنت صفات در همه فن ابليس را درس تزوير و تلبيس و پند بدكاري و مردم آزاري مي داد - و از فرط چرب زباني و دوالك بازي شيطان صفت بمجاري عروق و تجاويف قلوب مردم در آمده بابرام و الحاح و خوشامد گوئي و رشوت پذيري كه ازآن راهها رگ خواب مردم گرفته نبض مزاجداني همگنان بدست آورده بود تا كار خود نمي ساخت دست بر نمي داشت - چون ازين راه در دلها راه و در همه جا جاى يافته بود نزد خواص و عوام قبول خاص پذيرفت - رفته رفته كارش بجاى رسيد كه در امور ديواني آن ملك مدخل گرديده در خلا و ملا نزد عادل خان راه يافت - چندانكه عاقبت الامر بمرتبهٔ امارت و وزارت ترقي كرده مدار كار و بار سيف و قلم و رتق و فتق امور ملكي و مالي آن درخانه برو قرار گرفت - ملخّص سخن مراري پندت تازه زور كه مرارت طعم ضرب دست عسكر منصور نچشيده بود و نيروى سر پنجهٔ آن بهادران شير افگن قوي بازو نديده - از فرط نادانى و بيخردي فتح و ظفر عرصهٔ كر و فر فروغ هجوم جنود و جيوش و بيشي و كمي عساكر را باعث پيش رفت كار و عدم آن پنداشته همت پست نهمت بر طلب دولت و سعادت روزي ناشده

گماشت - نخست رندوله و ساهو را با سه هزار سوار روبروی فوج خانزمان باز داشته خود با یاقوت و همراهي نه هزار سوار رو بمواجهه فوج کلان بادشاهي آورد - سپهسالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملچار درون عنبرکوت باز داشته جگراج و راو دودا را با پرتهي راج مقرر ساخت که در خارج ملچارهای خود روبروی غنیم صف کشیده آمادهٔ کار و مهیای پیکار باشند - باوجود آنکه این معني خلاف سرداري و کارداني بود بنابر فرط نگرانيِ خاطر خود نیز با تنی چند معدود از بهادران قوي دل تنومند از قلعه بر آمده با آنکه آخر روز شده بود بیدرنگ با جگراج و قلیلی که همراه داشت با غنیم روبرو گردیده بی آنکه کار بطول کشد بباد حملهٔ دلیرانه که درحقیقت صبای غنچه کشائيِ گلذار فتح است بیک حمله آن خسیس طینتان را که خار کشایش کار شده بودند از پیش برداشته راهيِ بیراههٔ فرار ساخت - درین حال راو دودا طلب دستوري برداشتن لاشهای افتادهٔ اقرباء خویش که درین نزدیکي افتاده بودند نمود - خانخانان بنابر آنکه هنوز کار یکرو نشده بود و از دو سو افواج غنیم در تکاپو بودند صلاح وقت درین معني ندیده رخصت نداد - راو دودا بنابر دلیريِ طبیعي و دل سوزيِ خویشي بل بتهیهٔ اسباب اجل خویش مصلحت اندیشيِ وقت و روزگار سازي را بوقت دیگر انداخته بالفعل آن مهم را اهم ساخت - و پس از تاختن سپهسالار بانصرام پیشنهاد خاطر خود پرداخته او نیز بسوی مقصد خویش تاخت - و مالوجي برفاقت او از همراهيِ سردار باز ماند - چون اهل خلاف که در اطراف عرصهٔ مصاف بجست و جوی قابوی وقت و انتهاز فرصت؛ کم فرصتي بودند این مایه مردم قلیل را بکام خود دیدند - ازین عالم نامردمي بل نامردي برخویش پسندیده باتفاق یکدیگر از همه جانب بر ایشان حمله آور گشتند -

و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عنقریب بخویشان خود مي پیوندند دل بر مرگ نهاده کشاده پیشاني کمر همت بستند - و از اسپان فرود آمده دست و بازو به کشش و کوشش بر کشودند - و بسی مرد و مرکب ازآن نامردان مردود بر خاک هلاک انداخته لوای بلند نامي افراختند - و بعد از ادای حق مردمي و مردانگي از همراهان همگي جان در راه حلال نمکي داده نیکنامي جاوید عوض گرفتند - چون خانخانان باوجود قلت اولیای قوي صولت از دار و گیر اعدای دولت گریزی نداشت بهوپت برادر زادهٔ رانا را با مردم او بمواجههٔ یاقوت نامزد ساخت - و خود دل بر فتح آسماني بسته بازو به عدو بندي بر کشاد - و مسرعی نزد جگراج فرستاد که با شتاب باد و سحاب خود را از دنبال بامداد رساند - قضا را درین اثنا جگراج را قضیهٔ هایله پیش آمده مغاک شکسته بغایت هولناک و پهناور حایل راه شدهٔ بود که گذشتن از آن امکان نداشت - درین صورت سپهسالار راجپوتان را به سخنان عاطفت آمیز و کلمات عبرت انگیز سرگرم ستیز و آویز ساخته دلیرانه بر قلب لشکر مخالف زد - و از صدمهٔ باد حملهٔ شیران شرزه لرزه و تزلزل در ارکان ثبات قدم مخالفان افتاده دیگر امکان توقف و مجال استقرار درآن مکان آنها را نماند - مگر چندی که سر به بدنامي فرار فرو نیاورده بزبان دهي سنان برچهٔ راجپوتان از دهان زخم خیر باد جان گفتند - قضارا درین اثنا از آنجا که کارگریهای بخت موافق و یاوریهای اقبال مساعد است که بنابر حسب ظاهر بحسن اتفاق زبان زد میگردد - آبکندی عمیق تنگ گذار بر سر لشکر شکسته آمد و ازین راه توزک افواج ایشان برهم خورد - درین حال دلیران فرصت وقت یافته قوشون یاقوت بدبخت را درمیان گرفتند - و حبشیان سیاه کار تیره روزگار را رعایت حق نمک آن نمکحرام

کافر نعمت دامنگیر شده در حمایت و نگاهداشت او قطعاً .فرو گذاشت
ننمودند - کهیلوجي و عنبر و عادلخان نیز داد کوشش داده با محمد علي
و برادرزادهای او زخمهای کاري و جراحتهای منکر برداشتند و در آخرکار
رو به هزیمت آورده سر خود گرفتند - و یاقوت فرتوت اجل رسیده
خداگیر که همگنان او را درمیان گرفته بودند آخرکار سر در کفران نعمت
گم کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پا در آمد - و دیگر باره
عموم حبشیان بر سر بیرون بردن لاش او هجوم نموده ثبات قدم ورزیدند -
و دکنیان نیز درصدد مدد ایشان شده باتفاق حمله آور گشتند - راجپوتان
حمیت شعار حمایت یکدیگر کرده بمقام ممانعت و مدافعت مخالفان
در آمدند و بر سر این معنی نهایت پا افشردگي نمودند - و بار دیگر
کارزاری صعب بمیان آمده مصافی عظیم روی داد - و در آخرالامر به
عنایت آلهي غالب و قاهر آمده مقهوران را شکست فاحش دادند -
چون آن تیره درونان کاری نساخته نومید از معرکه بیرون تاختند یکه تازان
راجپوت تا نیم کروه رسم تعاقب بجا آورده گروهی انبوه را روانهٔ دار البوار
ساختند - چون اولیای دولت قاهره را باوجود کمي ایشان و کثرت آن
تباه اندیشان ازین دست فتحمندي دست داد - خصوص سزا یافتن یاقوت
کافر نعمت که بتازگي سرمهٔ چشم کوتاه نظران حق ناشناس و سرمایهٔ بصارت
و بصیرت بی بصران ناسپاس گردید - سپه سالار با سایر سران شکر کنان
و سپاس گذاران برگشته همعنان فتح و نصرت آسماني دو گهري از شب
گذشته به معسکر اقبال جاوداني نزول نمود *

روز دیگر همیر راو و عبد الله سوائي و خداوند خان و سیدي سالم به
رهنمائي اختر بخت کارفرما کار کرده خود را بادراک سعادت عظمی بندگي
درگاه والا نزدیک ساختند - و حلقه بر در دارالفتح عبودیت که في الحقیقت

مفتاح ابواب سعادت است زده راه این مقصد اقصی که در معنی شاهراه نجات دارین است کشوده بموکب اقبال پیوستند - در همین تاریخ یک پهر از روز سپری گشته خانخانان بملچار سید علاول شتافته اراده نمود که نقب شیر حاجی بارهٔ مهاکوت را که چندی پیش ازین خالی ساخته بباروت انباشته بودند آتش دهد - قضا را فتح خان ازین قضیه آگاهی یافته آتش در جان او افتاد و دود از نهادش برآمد - و بی توقف توکو پندت وکیل خود را نزد سپه سالار ارسال داشته از روی تضرّع و نیاز پیغام داد - که چون پیش نهاد خاطر و قرار داد اندیشهٔ این عقیدت کیش ارادت پیشه آنست که به تسلیم کلید قلعه ابواب امن آباد نجات و دارالسلام سلامت بر روی روزگار خود و اهل حصار کشاید انسب آنست که آتش زدن نقب را امروز موقوف دارند - و سبب تعویق و تاخیر یکروزهٔ قرار داد مذکور آنست که این آشفته روزگار از روی بیچارگی و اضطرار با سرداران عادل خان عقد وثیقهٔ عهد و پیمان را بروابط ایمان غلاظ و شداد برین جمله توثیق داده که بی استصواب ایشان در سایر ابواب خاصه در باب مصالحه و معاهده مدخل ننماید - بنابر آن امروز وکیل خود را نزد ایشان می فرستد و حقیقت تنگی کار متحصنان بسبب شدت ضیق طریق تعیش که از طول مدّت محاصره و قلت غله و کثرت عسرت و وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بی مبالات و تحاشی ابلاغ نموده اظهار سایر اسرار مضمره و افکار مخمره به عمل می آرد - اگر آن باطل ستیزان نیز بر سر راه صلح در آمده ازین در درآیند بهتر - و الّا بهانهٔ عدم ایصال رسد و آذوقهٔ کافی و رسانیدن مدد نافع کم از شرایط محافظت عهد معهود بل عمدهٔ ارکان بیعت معقود بود سبب تجویز نقض عهد و نکث عقد می سازد - و خود مبانی صلح و صلاح را تشیید داده مفاتیح بست و کشاد قلاع می سپارد - خانخانان بنابر آنکه روایح راستی

گفتار از پیغام او استشمام ننموده خاطر نشان و دل نشین خود ساخت که مدعای او از استدعای مهلت یک روزه دفع وقت و توقع فوت فرصت بل ترصد وقوع آفات تابعهٔ تعویق و تاخیر که مستلزم درست نشستن نقش مراد بر تختهٔ مکر و تزویر است - لاجرم ابواب اختیار و امتحان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر ارادهٔ مصالحه که موقوف بصلاح و صوابدید مرارئ شر اندیش باشد بوی خیر نمی آید و لیکن از باب اتمام حجت ترک پرخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به صبر و شکیب میگذاریم - و فتح خان اگر در مقام نصب منصوبهٔ دغا و فریب و ترتیب مقدمات رنگ و نیرنگ نیست می باید که از سر حیله وری و افسونگری در گذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد - واظهار صدق گفتار خویش نموده ما فی الضمیر خود را درین ضمن بهٔ ظهور آورد - و چون پیغام بدو رسید و از فرستادن پسر اثر ظاهر نه شد باشارهٔ سپه سالار آتش در نقب زدند - و تمام یک برج با پانزده گز باره یکبار بهوا پریده گذارگاهی در نهایت کشادگی و پهناوری کشاده شد - و عمدهٔ ارادهٔ هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به فعل آمده اصل مادهٔ یورش آماده گشت - دلیران شیر دل درین یله نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده بی ابا و محابا سمندروار در آن بحر زخار آتش بی زینهار غوطه خوردند - و مطلقا بغلولهٔ توپ و تفنگ و بادلیج و ضرب زن و حقهٔ باروت و امثال آن که متواتر مانند ژالهٔ ابر بهاران در باران بود مقید نگشته خود را بدرون انداختند - چون آن حصن حصین نیز بمفتاح اقبال کار کشای و طالع ارجمند خدیو آفاق گیر عدو بند مفتوح شد و خاطر همگنان من جمیع الوجوه جمع گشت وقت محاصرهٔ دیگر بارها شده هنگام اهتمام مقدمات فتح باقی حصون در رسید - سید علاول و سنگرام و یولم بهادر که بیرون شیر حاجی بر کنار خندق ملچار داشتند باستصواب رای

صواب آرای سپه سالار در درون قلعه به پرداخت ملچار پرداختند - و در پایان همین روز بهروزي اندوز سایر مقهوران از سمت چهار تیکری باراده مقابله بهادران عسکر فیروزي اثر نمایان گشتند - و از کمال کوته نظري بر پلنگان شیر آوزن و هزبران مردافگن که بی ناخن‌زني هلال پیوسته با چرخ کر جنگ مي زنند و بدون گزاره از سمت راس ایشان دمبدم با ماه و سیّاره بر سر پرخاش مي روند چشمک تحریک جنگ زدن گرفتند - چون ازین کار کار بیجا که شیوه اجل رسیدگانست سپهر کین‌توز بی مهر را به قهر خود چون پیمانه زندگي خویش پر کردند - و بانگیز کوشش خویش که شیوه خون‌گرفتگان است چنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خار خار خون ریزیست بستیز خویش تیز ساختند - درین حال خانزمان و نصیري خان و چندی دیگر از امثال آن بسبیل مقاتله و مجادله بنابر صواب‌دید خانخانان روبروی آن دو رویان ده دله خاصه مراري و رندوله شدند - چون روز عمر آن تباه کاران سیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کواکب اجال آن ستاره سوختگان قریب به غروب مرگ و مشرف بر وبال هلاک شده بود چهار گهري از روز مانده بهادران فیروزي نشان عنان ریز جلو انداخته بیک دفعه بر ایشان اسپ تاختند - و بباد حملهٔ صرصر اثر دلیران که پیوسته درپی شگفانیدن گل فتح است آن مشتی فرقهٔ تفرقه اثر که از بیم غنچه شده همانا نقطهٔ خال صفحهٔ روی میدان بودند همگي مانند پرچم پر خم سلسله مویان تار تار گشته برنگ خال از یک دیگر دور افتادند - درین پراگندگي چندین آدم و اسپ ایشان بدست یغمائیان سپاه ظفر پناه در آمد - و یکه تازان موکب سعادت را شب هنگام بمضرب خیام نصرت سالم و غانم معاودت روی داد *

از سوانح نمایان دولت پایدار ابد پایان که درین احیان اتفاق افتاده رفتن مال و منال و عرض و ناموس و بنگاه و عیال ساهو مخذول و رندوله مقهور است - و سبب ظاهری و علت صوری این معنی سوای کارگری اقبال این بود که چون پسر محلدار خان نظام الملکی که او نیز درآن خانه خطاب پدر یافته بود و اختیار کشاد و بست قلعهٔ نباتی از قلاع حصینهٔ دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود - از روی به اندیشی و راه بهبود خواهی خویش خواهان ادراک سعادت عبودیت مالک رقاب ملوک عالم گردید - و آرزوی بندگی درگاه سپهر اشتباه حضرت بادشاهی در خاطر راه داده این معنی را بخانخانان انها نمود - خان کامگار غائبانه او را بمراحم و عواطف بادشاهانه استظهار بخشیده سرگرم انصرام پیش نهاد این اندیشه نمود - او باین امیدواری از حصار مذکور به قلعهٔ کالنه آمده پیغام گذاری زبان آور نزد خانخانان فرستاد که این به اندیش امیدوار بنابر گفته و پذیرفتهٔ سپه سالار نامدار از قلعهٔ نباتی تا به کالنه آمده مترصد است که بنابر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را بهرکه اشاره نمایند تسلیم نماید - بعد ازانکه فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان پرتو افگن گردد بموکب سعادت گراید - خانخانان بنابر مقتضای خیرخواهی اولیای دولت بادشاهی مزید مهربانی نسبت بدو منظور داشته جواب داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر از راه اظهار جانسپاری و سربازی بدآنجا ترکتازی نموده دستبردی نمایان نماید درین صورت دست آویزی شایان برای ادعای دولت خواهی خود و وسیلهٔ متین بجهت درخواه بندهای درگاه در باب او بهم رسانیده خواهد بود و این معنی باعث امیدواری کلی او خواهد شد - محلدار خان این معنی مقدر را که از روز نخست از خدا خواسته بر سر موضع مذکور تاخت

آورد - و از آنجا که حسن اتفاق بآساني باعث نشست نقش مرادی
چند مي گردد که از آن دست نقشهای درست بزور دست و نیروی بازو
نه نشیند - درین نزدیکي زن و دختر ساهو را با خزانه و نفایس او از چنیر
به بیضاپور آورده همانجا مکنون و مخزون ساخته بودند - مجملاً جمله
اینها بدون ممانعت و مدافعت احدی از احاد چنانچه بآنگونه خصوصیات
خصوص درین مرتبه آساني قرار داد خاطر او نبود بالتمام بدست
مجلدار خان و همراهان او در آمد - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد
باجنلس گرانمایه و چهار صد سر اسپ از ساهو و دوازده هزار هون از اسباب
رندوله سوای آنچه خان مذکور به قبضهٔ قبض و ضبط در آورده بود بدست
تاراجیان یغما پرست افتاد - و بشامت نحوست و بدسگالي ازین دست
خرابيِ عرضي و مالي بدیشان رسیده خذلان زدهٔ جاني و مالي گشتند -
چون حقیقت کار به سپه سالار رسید آفرین نامهٔ متضمن بانواع تحسین
و استحسان بخان مذکور نوشته ارسال داشت - و او حسب الاستصواب
خانخانان عیال ساهو را به جعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود روانهٔ
دولت آباد شد *

از سوانح عسکر اقبال چون بنابر سعي جمیل و جهد مشکور نصیري خان
نقب حصار کالا کوت که اهتمام تمام آن بعهدهٔ تعهد او بود در عرض سه روز
تمام شد سپه سالار نامدار از راه عاقبت نگري و خاتمه اندیشي بخاطر
آورد که زینهٔ چند ترتیب دهد - که اگر بالفرض بحکم اقتضای قضا
چنانچه بعضی از اوقات رو مي دهد آتش بباروت در نگیرد یا حسب المدعا
کارگر نیفتاده رخنهٔ دیوار بر وفق دلخواه بکشایش نگراید هنگام یورش
از آن نردبانها بدیوار حصار بر آیند - بنابر آن آتش دادن نقب در تاخیر
افتاده روز سي و یکم خورداد قرار یافت تا درین عرض زینه پایها مهیا شود -

چون درین حال فتح خان از قرار داد مذکور بمیعاد مقرر خبر یافت - و قطع نظر ازین معنی کرده می دانست که آن حصار نیز عنقریب مفتوح شده مال و جان و ناموس او و نظام الملک عرضهٔ فنا و زوالست - ناچار عبد الرسول پسر خود را نزد خانخانان فرستاده زینهار خواه و امان طلب آمد - و از روی جزع و ضراعت چنانچه مقتضای حال و لازمهٔ وقت شفیع انگیزان شفاعت طلب است پیغامهای عجز آمیز و رقت آمود در باب خود و بی نظام داده بهمه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود - و از خسارت و غرامت کردهای ناکردنی خویش خصوص جرات و جسارت نسبت باولیای دولت روز افزون که همگی نتیجهٔ افسانه و افسون و مکر و دستان کج اندیشان و ناراستان و ثمرهٔ فریب و دمدمهٔ غرض پرستان و فتنه اندوزان بود شکایت تمام بظهور آورده التماس اغماض عین از کوتاه نظریهای خود و امان مال و جان و عرض و ناموس و خان و مان بدست آویز تسلیم مقالید باقی قلاع نموده دم نقد مهلت هفت روز برای نقل و تحویل اهل و عیال خود و بازماندگان عنبر پدرش و مردم نظام الملک از سپه سالار درخواست - و عبد الرسول اعز و ارشد اولاد خود را که بجهت اطمینان خاطر اولیای دولت و توثیق گفته و پذیرفتهٔ خود در باب پاس عهد و وفای وعده ارسالداشته بود توقف او را بطریق وثیقه مقرر نمود - مجملاً بحکم آنکه سپه سالار می دانست که محرومی حاجت خواه مقرون برضای جناب آلهی نیست - و یاس ارباب امیدواری خصوص امان طلبان زینهاری مرضی خاطر اشرف نه - لاجرم بجهت تحصیل رضامندی حضرت خداوندی و خوشنودی و خورسندی ولی نعمت حقیقی و خدای مجازی خویش که ذات اقدس آن حضرت بالذات مقتضی اعفاء ارباب استشفاع و اعطاء امان باصحاب استیمان است خصوص در باب زینهار جوی اهل

اسلام و ایمان -- لاجرم بر بیچارگی و انکسار و اضطراب و اضطرار او رحم نموده نخست او و سایر متحصنان را بمال و جان و عرض و ناموس امان داده خاتمان بر همگنان مسلم داشت - آنگاه بنابر پیروی طریقهٔ سلوک آن پیشوای سلاطین حال و استقبال که کامروائی نیازمندان و قضای حوایج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع فیاض آن حضرت است دربارهٔ او به جان بخشی تنها بسندنه نموده و اکتفا بمجرد عفو نکرده بمحض دادن امان از خود خورسند نگشت - و چنانچه دستور مقرره و آداب معهودهٔ آن قدردان ارباب کرم و قبلهٔ کرام است ابواب بخشش و بخشایش درهر باب بر روی او مفتوح داشت - و سایر مدعیات او خصوص بار بردار و مراکب و مدد خرچ سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را با چند پالکی و دو نیم لک روپیه بار برهمان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داد درمانده بخشی و عاجز نوازی داده داد و دهش را آئینی دیگر نهاد - فی الواقع کدامین کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جانی واعدای دولت جاودانی بخشش را این مایه رسائی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای پیل بار کرده بدیشان بخشد *

ملخّص سخن چون فتح خان ازین دست قلعه کشائیهای کریمانه بعد از آن مایه عدو بندیهای رستمانه مشاهده کرد در حال مفاتیح سایر قلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودی شروع در نقل و تحویل احمال و اثقال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متحصنان نمود - و بست و کشاد همگی دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام الملک و جمیع منتسبان و همگی درونیان در روز دوشنبه ششم تیرماه الٰهی از قلعه بیرون آمد و یکباره جمیع حصون و بارها با قریب یکهزار توپ خورد و کلان

و سایر اسباب مایحتاج قلعه داري بتصرف اولیای دولت و تحویلداران سرکار خاصهٔ شریفه در آمد - و سپه سالار نامدار و مجموع اولیای دولت پایدار داخل قلعه شده نخست در مسجد جامع دولت آباد که از کثرت اجتماع عساکر جهانگیر در آنولا مصر جامع شده بود دعای ازدیاد دولت ابد بنیاد بجا آوردند و خطبهٔ عروس ملک هفت کشور بتازگي بر فراز منبر سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجهٔ منبر نه پایهٔ سپهر برآمده خلود جاه و جلال صاحبقران دوم در طي دعا استدعا نمودند - درآن میانه جبرئیل امین آمین گوی و دعا طلب آمده مزید جاوید دولت و اقبال این دولت کدهٔ عظمی که مطلب عمدهٔ اهل آسمان و زمین است از درگاه بخشندهٔ بی منت دوخواه نمود - امید که دولت ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هندو کوه بدخشان تا جبال کامرود کوچ و آسام که در جوار ختا واقع است فرو گرفته - و بحساب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بحوزهٔ اقتدار در آورده - عنقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که از کشور خاور تا اقلیم باختر را بزیر تیغ و نگین دارد به تحت تصرف در آورد * بیت *

این دعائیست که بر اوج فلک نا رفته
کندش لطف آلهي بقبول استعجال

مجملاً عرضداشت سپه سالار متضمن بشارت فتح و فیروزي اولیای دولت نصرت روزي و مژدهٔ کشایش حصاربند دولت آباد روز تیز از ماه تیر که بنابر رسم معهود هر سال انجمن حضور پر نور بآذین جشن عید گلابي زینت پذیر بود - و بندگان حضرت در عین کام بخشي و کامیابي سعادت افزای بیت الشرف سریر خلافت بودند رسید - و هوا خواهان دولت کدهٔ جاوید مصیر رسوم مبارکبادی دو عید سعید یکجا بجا آورده اهل سور و سرو

نوای شادی بذروهٔ چرخ رسانیدند - حسب الامر عالي گورکهٔ دولت والا را بقابر رسم شادیانه بنوازش بادشاهانه نواختند - و همدرین انجمن فردوس آئین بادشاه دنیا و دین بنازگي بر سرحق گذاري بندهای وفادار و بهادران جان سپار آمده نخست سپه سالار را بعنایت خلعت خاصه با نادري تکمهٔ لعل و مروارید و شمشیر مرصع و دو اسپ خاصگي محلّی بزین زرّین با ساودول نام فیلی مزیّن به یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و مادهٔ فیلی دیگر سر افراز ساختند - و خان زمان و نصیري خان را نیز از مرحمت خلعت و اسپ و فیل برنواخته همگي را بدست سید لطف علي بخاري ارسال داشتند - و نصیري خان را بخطاب مستطاب خان دوراني کامل نصاب بلند نامي و کامیاب شادکامي ساخته مرتبهٔ منصبش را بپایهٔ پنجهزاري ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند - و مساعي جمیله سایر بندهای درگاه که هریک درین یساق توفیق تردد یافته مصدر امور نمایان شده بودند مشکور افتاده همگي منظور نظر عنایت گردیدند - و هریک سزاوار حال و قدر سرافراز شده نتیجهٔ نیکو بندگي یافتند *

چون درینولا که این مهم اهم بانصرام رسیده پیش نهاد خاطر بر وجه احسن بپایان رسیده بود و کار بمدعا و روزگار بکام اولیای دولت ابد فرجام گشته همگي کامیاب و مقضي المرام شده بودند - و اعداء این دولت کدهٔ جاوید بنیاد لله الحمد بالتمام مقهور و مغلوب و مخذول و منکوب گشته - چنانچه بالفعل در سرحد ممالک جنوبي کاری نمانده بود که بخیریت و خوبي سرانجام نیافته در حیز قوة مانده باشد - با این معاني بهادران جان سپار اخلاص شعار در مدت محاصرهٔ قلعهٔ دولت آباد که از آغاز تا انجام چهار ماه کشید انواع تعب و مشقت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص

به علت عسرت و تنگی معاش که از رهگذر قلت آذوقه ناشی شده بود - معهذا مدت مذکور را پیوسته در معارک بمقابله و مقاتلهٔ غنیم که بنابر حساب عدد و حسب عدت بمراتب متعدده از اهل وفاق بیش در بیش بودند گذرانیده همه جا بمحض تلاش و کوشش فایق آمده بودند - و با این معانی اغلب اوقات به نوبت همراهی عملهٔ کهی گزیده مکرر برای رسانیدن رسد از دولت آباد به برهانپور که نزدیک بصد کروه رسمی است آمد و شد می نمودند - چنانچه بی ارتکاب تکلف می توان گفت که پای راکب درین مراتب از خانهٔ زین بر روی زمین نرسیده باشد - و پشت مراکب زینندار در کل روی جل ندیده - بنابر آن رای صواب آرای سپه سالار برین جمله قرار گرفت که نگاهبانی حصار دولت آباد و مضافات آنرا بیکی از سرداران کارگذار جان‌سپار سپرده خود با باقی بندها که از کفایت پاسبانی قلعه فاضل الد و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجهٔ برهانپور شود - و چندی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغ بال و خوشحال قرار گیرد تا سپاهیان نفسی چند بآسودگی بر آورده ستوران را آسایش دهند - و بر طبق این دستور صواب اساس که موافق قانون خرد آئین سلاطین آفاق گیر کشور کشای است کاربسته از سرنو بعدو بندی و اقلیم کشائی در آیند - بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن مهم دشوار و یساق شاق سختی بسیار و مشقت بیشمار کشیده بودند و معهذا در قلعه آذوقه نبود که آنرا سرمایهٔ قلعداری توان نمود - لاجرم کسی از دلیران بی گرهٔ جبین به قبول این امر صعب مبادرت نمی نمود و متصدی تعهد و تکفل این کار دشوار نمی شد - درین حال خان دوران که ارادت صادقش از اکثر فدویان دیرین و بصیریان اخلاص آئین بیش و از رهگذر قدم خدمت و صدق عقیدت هزار قدم درپیش بود - بکشاده پیشانی تقدیم این خدمت

برخویش گرفته از روی صدق ارادت گام همت فرا پیش نهاد - و چون
خانخانان خان مشار الیه را سزاوار این امر دشوار سخت هنجار دیده
دانست که اقدام باین مهم کما ینبغي از دست خان مذکور مي آید -
و معهذا جمیعت نمایانی که شایان سرکردن این کار باشد نیز دارد -
چنانچه باوجود این مراتب در آن یساق دو هزار سوار جرار کار طلب کار گذار
موجود همیشه همراه داشت - ازین رو دیده و دانسته این خدمت را بدو
گذاشته سید مرتضی خان و چندی دیگر از ارباب منصب والا را بهم راهي
او باز داشت - و خود با خان زمان و دیگر سرداران فتح خان و
نظام الملک را همراه گرفته متوجه مقصد شد - و در عرض راه فرقهٔ تفرقه اثر
بیجاپوري همه جا از دور خودنمائي نموده مراسم شوخ‌چشمي بجا
مي آوردند - چون تنی چند از بهادران موکب اقبال بآهنگ گوشمال
ایشان جلو مي انداختند جای خود را گذاشته بپای ادبار بوادي فرار
مي تاختند - و در طی بعض ترکتاز کار شان از دستبازي بسربازي نیز
مي کشید - چنانچه تاناجي دو رویه از جمله سرداران عمدهٔ عادلخان درین
میان به قتل رسید - چون نواحي ظفر نگر سرمنزل سپاه ظفر دستگاه گردید
بنابر آنکه ذخیرهٔ بسیار در آنجا انبار شده بود و خیل بنجارهٔ بیشمار بموجب
طلب خانخانان و سزاولي متصدیان برهانپور از نزدیک و دور در آنجا جمع
شده اراده داشتند که بهمراهي لشکر بادشاهي به برهانپور بروند و چون خبر
رسیدن ایشان پیشتر رسیده بود ازین رو نرخ غله رو بارزاني آورده بود -
لاجرم سپه سالار رفاهیت عسکر منصور منظور نظر داشته چندی قرار توقف
در آن جا داد - دربین حال مرارپ و باقي مخذولان انجمن کنکاش آراسته
رای فساد بنیاد شان بر آن قرار یافت که از سر ستیز و آویز درگذشته
بدست‌آویز عجز و نیاز در دامان طلب صلح و صلاح آویزند - و شاید که

ازین راه پی به سرمنزل عافیت و سلامت برده ازین در ابواب امن و امان بوروی روزگار خویش کشایند - بنابرین فرهاد پدر رندوله را برای درخواه این استدعا به لشکرگاه بندهای درگاه فرستادند - و بحکم آنکه خردمندان گفته اند که گفته و پذیرفتهٔ غدّاران وثوق و اعتماد را نشاید و پیمان مردم بی دیانت و عهد مکّاران نا استوار زینهار خواه که از عدم دین و ایمان ناشي مي شود اگرچه مؤکّد بایمان باشد مانند نفحهٔ گل و نشاء مل دمی بیش نپاید - آن نوئین حکمت منش خرد آئین مطلقاً عهد آن کم فرصتان بد عهد را محل اعتماد و اعتبار نشمرده اصلا قبول معاهد ننمود - و پی بمقصود آن مطرود چند برده فرهاد را که مدار کار بر بنیاد فریب و دستان نهاده داستان مکر و فریب مي سرائید - و افسانهٔ افسون و خدعه مي خواند - نیل حرمان بر رخسار کشیده علی الفور بی نیل مقصد باز گردانید - آن کوتاه نظری چند باندیشهٔ دور و دراز تا دولت آباد یکسر شتافته بخاطر جمع در همان ملچارها که بهادران عسکر ظفر آثار ساخته فرصت هدم آن نیافته بودند جای گرفتند - و خانه‌دوران درین آوان که آن کوتاه فطرتان دراز امل بد عمل به فکرهای دور از کار دور دایرهٔ قلعه را چنبروار درمیان گرفته آن آهنگ خارج داشتند که این حصار خیر آثار را بزور دست و ضرب بازو فتح نمایند - مکرر از حصار بند بر آمده بضرب تیغ بیدریغ آن مخذولان را تنبیه و تادیب بلیغ نمود - و بنابر آنکه رعایای پرگنات دولت آباد و نواحي آن بعلت درست عهدي و حسن سلوک همگنان از سردار و احاد سپاه ظفر پناه آرمیده دل و مطمئن خاطر شده مي دانستند که من بعد سروکار باولیای دولت پایدار دارند غلهٔ بسیار به فروختن آورده بودند - متحصّنان در مضیق محاصره از رهگذر کمي آذوقه تنگي کمتر کشیده حال شان بعسرت نکشید - و چون خانخانان از دلیري غنیم خبر

یافت مصلحت در چشم نمائي بدان خیرة نظران دیده اواخر ماه تیر با لشکر بسیار و حشم بیشمار با آذوقه بیدرنگ از ظفر نگر متوجهٔ دولت آباد شد - و دکنیان ازین معني آگاهي یافته از فتح قلعه نومید گشته پیشتر عزیمت هزیمت در لباس معاودت نموده بودند - لاجرم دیگر مقید به هیچ چیز نه شده با شتاب تمام متوجه بیجاپور شدند - چون خانخانان که درین ایلغار از برید سریع السیر صرصر و پیک تیز تگ نظر قصب السبق سرعت و عجلت در ربوده بود به قصبهٔ تربي کانو رسید - همانجا قضیهٔ ناگزیر اهل نفاق را شنیده بمقتضای وقت هزیمت غنیم را غنیمت عظیم شمرده تصویب رای به معاودت برهانپور نموده ده هزار گاو غله بار را با خان زمان روانهٔ دولت آباد نموده تاکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود بر گردد - مجملاً سپه سالار بعد از ورود برهانپور بتابر غور اندیشهٔ خوض پیشه کم‌خردي فتح خان و خرد سالي نظام الملک را پیش نظر عاقبت نگر داشته از روی احتیاط هر دو را نظربند نگاهداشت - و جمعی را به نگاهباني بر گماشته بمقتضای پیماني که در باب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده همگي اینها را بارباب امانت و اصحاب دیانت سپرد - چون درینولا امر عالي از روی عنایت تمام در بارهٔ خان دوران برین جمله زیور صدور یافت که سید مرتضی خان خلف صدر جهان را که از خانه زادان معتمد درگاه است در قلعه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبهٔ مالوه که ضبط آن بعهدهٔ او قرار یافته برگردد - لاجرم حسب الحکم پنجاه هزار روپیه برسم مدد خرج تسلیم خان مذکور نموده و قلعه را بدو سپرده در عرض دو ماه داخل برهانپور شد •

از سوانح نمایان دولت ابد پایان که درین احیان از عرضداشت راجه بهارت مرزبان ولایت تلنگانه بمسامع اولیای دولت رسید فتح قلعهٔ دیگلور

است که روزي عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سيدي بمفتاح حارسان قلعهٔ مذکور مکرر مالشی بسزا یافته بوادي فرار شتافتند - و خود جان بدر بردهٔ مادر و دختر و زن نکاحي بولا را با یک زنجير فيل به قيد بهادران دادند - بهمه جهت فتح روزي روزگار هواخواهان شدهٔ ازين عالم حصاری بدست آمد - بيست و هفتم تير عنايت الله ولد قاسم خان و بهادر کنبو از بنگاله رسيدهٔ سعادت زمين بوس درگاه حاصل کردند - و سه زنجير فيل از عنايت الله و دو زنجير فيل از بهادر داخل فيل خانه شد *

هم درين روز ساير اسيران فرنگي هوگلي بندر که همگي از خورد و کلان اناث و ذکور چهار صد تن بودند از نظر انور گذشتند - و قاضي و مير عدل حسب الامر بادشاه اسلام پرور ايشان را کلمتين طيبين تلقين نمودند - هر که به طيب خاطر و صدق نيت اسلام آورد انواع عواطف در بارهٔ او مبذول افتادهٔ بواتبهٔ مقرر رسيد - و از آنانکه بنابر فرط قساوت قلب و شقاوت جبلي ازلي ازين سعادت عظمی اختيار حرمان نصيبي نمودند نيز چند تن بيکی از امرای عظام سپردند - که همگنانرا در مضيق مطمورهٔ زندان محبوس داشته به تهديد قتل و تنگي حبس در باب قبول اسلام مکلف و مجبور سازند - اگر کسی را اين سعادت روزي شود حقيقت بعرض رسانيده روزيانه برای او بگيرند - باوجود اين پايه اهتمام بادشاه اسلام اثری بزين مراتب مترتب نشد و اکثری از تنگنای حبس به بئس المصير سعير شتافتند - و قليلی اين درجهٔ والا و پايهٔ جليل دريافتند - و چون ساير اصنام و اوثان آن گروهٔ نابکار که کار فرنگ بل رشک کارنامهٔ ماني و نگار خانهٔ ارژنگ بود بنظر انور در آمد - از آنجمله انچه صور انبيا علی نبينا و عليهم السلام بود حسب الامر اشرف در آب جون غرق کردند و باقي شکسته و غريق گرديد *

بیست و پنجم امرداد مزاج وهاج آن فرازندهٔ تخت و افروزندهٔ تاج
از تاب عارضهٔ تپ و گرانیِ سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال رو نموده
بود افروخته شد - و ازین رو عالمی سراسیمه گشته سر رشتهٔ قرار و آرام
از دست دادند - و سوءالمزاج شریف آن جان جهان کالبد جهانیان را
با جان سرگران ساخت و نزدیک بود که همگنان از فرط غم و وفور الم قالب
تهی کنند - و این مایهٔ تلخ کامی میان طبایع و عافیت و دلها و آرام
شکر آب ناسازی انگیخته کار بدآن کشید که دیگر بیکدیگر نسازند - مجملا
درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کاروبار کوتاه کرده جهت
دعای جاندرازی بندگان حضرت بادشاهی بدرگاه جناب آلهی برداشتند -[1]
بکرم آلهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل گشته
اطبّای پای تخت به خلعت‌های گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد
سرافراز گردیدند - و مبلغ یک لک روپیه که شاهزادهای والا گهر و امرای
نامور برسم تصدّق آورده بودند حسب الامر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت

۱ در نسخهٔ (ل) این سطور زاید رقم شده - و شفای عاجل و صحت کامل آنحضرت
از شفاکدهٔ عنایت آلهی طلب نموده در باب مزید عمر و دولت جاوید آنحضرت مراسم
استدعا بجا آوردند - و مقارن دعای دفع این بلا و کرب کرّوبیان عالم بالا لب بآمین
کشوده ساکنان ملاء اعلی برای برآمدن برآمد این مطلب اجابت طلب آمدند -
و عالمی در دعای خیر که خیر عالمی را لازم دارد - داد دعا گوئی و فاتحه خوانی و اتمام
ختمات قرآنی داده از در اقسام خیرات و تصدّقات و انواع انفاق و ایثار در آمدند -
و ازین راه نیز استشفا نموده حلقهٔ مستجابت بر در اجابت و باب قبول زدند - و عاقبت
دعا مقرون بنجاح شده از دفع سوء المزاج حضرت صاحبقران ثانی که اصلاح گیتی در
ضمن آن مندرج است ارجاء عالم امکان باز و از حالت فساد قرین صلاح و سداد
گردید - قوایم طبایع و قواعد ارکان که وهن و فتور بدان راه یافته بود دیگر ثبات
و قرار گرفت - چنانچه بعد از سه روز الخ *

یافت - و مبلغ پنجاه هزار روپیه که بیگم صاحب و سایر پرستاران محل
سلطنت و مخدرات امرای عظام بر سبیل صدقه در درون شبستان خلافت
فراهم آورده بودند بزنان بیوهٔ بی روزگار مرحمت شده مرهم کافور درهم
موجب راحت ناسور جراحت فقر و فاقه گشت - و قرص کهربای زر در
مزاج دل خستگان حزین مرض احتیاج خاصیت شربت دینار بهم رسانیده
باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربات پریشانی روزگار گردید -
دوم شهریور سیف خان صاحب صوبهٔ اله آباد شرف ملازمت دریافته هزار
مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید *

توجه والای بادشاهزادهٔ نامدار شاه شجاع حسب الامر اقدس ارفع اعلی بسمت جنوبي بآهنگ تسخير بلاد دکن

چون اکثر ملک دکن به تحت تصرف و تملک این مالک رقاب
سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزیر تیغ و نگین مهر انور
در آمد - و از فتح دولت آباد که دار الملک و کرسي آن بقعه و شاه نشین
آن رقعه است وهن و فتور و سستي و قصور در ارکان قرار و استقرار دکن
افتاده تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود - بنابر آن
قدوهٔ دولت خواهان مهابت خان در باب تسخیر بقیه ملک نظام الملک
و بیجا پور مکرر در عرض عرایض بدرگاه والا رقم نموده از راه خیر اندیشي
معروض داشت - که چون از لشکر کومکي این صوبه بنابر کشیدن یساق هاي
شاق درین تازگي و زودي عدو بندي و کشور کشائي کما ینبغي متمشي
نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودي هرچه تمام تر افواج

بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل قوي نیرو و تازه زور اند بسرداري یکی از شاهزادهای نامدار با سایر اسباب جهان کشائي باین صوبه ارسال یابند - لاجرم بندگان حضرت نیروی بازوی خلافت کبری دویمین رکن رکین سلطنت عظمی شاهزادهٔ جوان بخت شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه ششم شهریور مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم الله بالخیر و الظفر دو گهڑي سپري گشته آن برگزیدهٔ نظر عنایت را بمنصب ده هزاري ذات و پنجهزار سوار از سرنو تارک کامگاري بر افراختند - و از مرحمت علم و نقاره و طومان و طوغ و تشریف خلعت خاص با نادري تکمهٔ زمرد و مروارید و شمشیر مرصع و کهپوهٔ مرصع و دو اسپ خاصه یکی بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و رتبه که از روی شگون و راه حسن فال چنانچه مکرر نگارش پذیرفته کشور کشایان این اقلیم در وقت توجه تسخیر سمت جنوبي برای سواري مي گزینند و فیلی خاصگي با یراق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر و اعطای مبلغ شش لک روپیه برسم انعام سرمایهٔ اعظام و اکرام بآن عظیم القدر کریم الذات بخشیده والا مرتبه و بلند آوازه ساختند - و بهنگام دستوري همت بر همراهي بدرقهٔ تائید جناب آلهي گماشته دست بدعای استدعای فتح و نصرت آن بلند اختر از عطا کدهٔ فضل و افضال نامتناهي برداشتند *

از جملـه امرای عظام و ارباب مناصب والا سید خانجهان و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس کور و اله ویردي خان و خواص خان که دربنولا خطاب دولتخاني یافته و رشید خان انصاري و مادهو سنگه هاده و قزلباش خان و سید عالم و چندرمن بندیله و راجه روز افزون و بهیم راتهور و راجه رامداس و اصالت خان و خلیل خان و یکه تاز خان و جمال الدین ولد قمر خان قزویني و حبیب خان سور و کرم الله ولد علي مردان خان بهادر از همه

جهت چهارده هزار سوار از آنجمله هزار سوار احدي و هزار تفنگچي و پيادهٔ بسيار و بندوقچي و کماندار با دو هزار سوار ديگر از تابينان امراى حضور بملازمت شاهزاده مقرر گشتند - سيد خانجهان[1] به عنايت خلعت و اسپ و فيل و راجه[2] جي سنگه و اله ويردي[3] خان و دولت خان و خليل خان بمرحمت خلعت و اسپ و بعضى ديگر به عنايت اسپ و جمعى به سروپاى تنها سرافرازي يافته - اصالت خان از اصل و اضافه بپايهٔ هزار و پانصدي ذات و پانصد سوار رسيده از تقديم خدمت بخشي گريِ لشکر ظفر اثر معزز گرديد - و ده لک روپيه از خزانهٔ عامره براى مدد خرچ جزئيات دربايست عسکر مؤيد همراه داده يازده لک روپيه از خالصات صوبهٔ مالوه برات دادند *

بيست و سوم ماه موافق چهارم ربيع الاول صادق خان که از ساير بندهاى درگاه آسمان جاه بصدق ارادت امتياز داشت و کرامت صفات را با خيرخواهي و نيک انديشي عامهٔ خلق الله جمع نموده بود باندک عارضه راه ارتحال پيش گرفت - بادشاه حق گذار نظر برحقوق خدمت ديرين آن نوئين ارادت آئين و مقتضاى اداى حق اخلاص خالص تازه جعفر خان خلف الصدق او را که مکرر در مقام امتحان و اختيار نقد حسن عقيدت او جوهر درست بر روى کار آورده بود - و زر جعفري ارادت صادق مادرزادش از خلاص آزمون بى غش برآمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند - و سرمايهٔ اعتبار ابدي و مادهٔ افتخار سرمدي آن سلسله مهيا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تا روز قيام قيامت بمراسم پرسش باين روش تارک مباهات بر افراشتند - که بادشاهزادهٔ عظيم القدر بلند اختر سلطان اورنگ زيب بهادر را براى دلدهي و خاطر جوئي او فرستادند که بعد از مراسم پرسش او را با برادرانش بملازمت رساند - چون همگنان بتازگي اين سعادت عظمى يعني انجمن حضور پر نور با کمال

اعظام و اعزاز دریافتند هر چهار برادر را به ترتیب مراتب قدر و منزلت مقدار شان خلعت داده مفتخر و مباهي ساختند و از افزایش مراتب مناصب پایهٔ قدر و مقدار همگي بدین موجب افراختند - جعفر خان بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و عبد الرحمن از اصل و اضافه بمنصب هفت صدي دو صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و اضافه بمنصب پانصدي یکصد سوار *

بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیع الاول محفل فرخندهٔ میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم برسم معهود هر ساله انعقاد یافت - درین شب بزرگوار بادشاه دیندار از روی نهایت ادب بر اورنگ خلافت روی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند - و برین سر نقطهٔ خاک اغبر را رونکش چرخ اخضر ساخته هفت طبقهٔ زمین را پایهٔ کرسي سپهر هشتمین دادند - نخست در آن محفل خاص خوان اطعام عام کشیده انواع اطعمه و اشربه و حلویات و تنقلات و فواکه خشک و تر بترتیب چیده شد - و بعد از برخاستن خوان نوال روایح اقسام بخورات طیبه و نفحات انواع خوشبوئیها از همه سو برخاست - و تمام آن لیلة القدر به تلاوت و ذکر گذشته بامدادان سائر ارباب فضل و دانش و اصحاب صلاح و تقوی را خلعت فرجي و شال و امثال آن داده مبلغ بیست هزار روپیه بر جمیع ارباب عمایم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند *

درینولا کمال دینداري و حق پرستي حضرت بادشاه که همواره بر سر اظهار معالم شرع متین و اعلاء اعلام سنت حضرت خاتم النبیین اند ظهور و بروز تمام نمود - چنانچه بتازگي باعث تحریص و ترغیب آن حضرت در اجرای احکام و حدود شریعت محمدي علی شارعها الصلوة و السلام شده

دیگر بارهٔ فرمان‌های جهان مطـاع در باب تنفیـذ اوامر و نواهی ملّت حضرت رسالت پناهی به حکام و صوبه داران سایر ممالک محروسه بتاکید تمام و مبالغهٔ بسیار خصوص در بارهٔ سیاسات شرعی ارسال داشتند - و در مادهٔ عدم احداث بیوت اصنام و منع و نهی کفره و از مرمت بتکدهای مشرف بر انهدام و شرب خمر و سایر مسکرات و بیع و شراء آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشرار از ممانعت و تعرض احوال هندوی که ارادهٔ مسلمانی داشته باشد و زجر آن مشرکان فجار در باب سوختن اموات به نزدیکی قبرستان اهل اسلام و ساختن قبه علامت [1] [بر سر سوختگان] ع ایشان و منع آن ملاعین از سر ایذار اطفال مسلمانان که بحسب اتفاق در قرای متمردان اسیر سپاهیان شده باشند تاکید را بموجد احتیاط رسانیدند - راجه بختاور پسر راجه راج سنگه که براهنمائی سعادت اسلام آورده بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سر افراز گردید *

[2] [هشتم] ع ماه مذکور اسلام خان که بعد از تغیر صوبه داری گجرات در عرض راه حسب الامر عالی از اوجین به برهانپور شتافته بود از دریافت ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار روپیه و هزار مهر برسم نذر و موازی یک لک روپیه را جواهر مرصع آلات از نفایس و نوادر گجرات بر سبیل پیشکش گذرانید - و نظام الملک و فتح خان که خانخانان نظربند مصحوب خان مذکور بدرگاه والا فرستاده بود در همین روز سعادت اندوز ملازمت گشتند - نظام الملک حسب الامر عالی حوالهٔ سید خانجهان شد که در قلعهٔ گوالیار با بنی از خویشان او که پیشتر در فتح احمد نگر بدست آمده بود یکجا نگاهدارد - و فتح خان را باوجود بد عهدی و شرارت

---

۱ ع [برسوختندگاه زنان] ل * ۲ ع [دهم] ل *

سرشت و فساد نیت قابل منصب ندانسته مبلغ دو لک روپیه بطریق سالیانه مقرر نمودند و فیل نیز مرحمت شد *

دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه هجری فرخنده محفل جشن وزن مبارک قمری سال چهل و چهارم از عمر بیشمار خدیو روزگار بآئین هر ساله آذین و تزئین یافت و سایر رسوم و آداب آن فرخنده روز سعادت اندوز بظهور رسید - چون قرار داد خاطر اشرف آن بود که هرگاه که سرداری سپاه ظفر دستگاه در یساقی از مهمات دولت بیکی از شاهزادهای والا قدر تفویض رود منصب والا بنام نامی آن والا گهر تجویز افتد - و در همین ایام چنانچه سابق ذکر یافت شاهزادهٔ شاه شجاع هنگام یورش دکن مرتبهٔ منصب عالی یافته بودند بنابرین بطریق اولی تعین منصب مهین شاهزاده لزوم عقلی داشت - لاجرم درین روز مبارک تارک شایستگی آن والا گهر بمنصب دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و مرحمت خاص آفتاب گیر سربلندی یافته دقایق مقدار آن نامدار از عنایت علم و نقاره و طومان و طوغ و دستوری نصب بارگاه سرخ در سفرها به علو درجات اقتدار اختصاص پذیرفت - عمدة الدوله اسلام خان بخدمت میر بخشی‌گری از انتقال صادق خان و مرحمت خلعت سرافرازی یافت - و بنابر حسن اتفاق عدد حروف بخشی ممالک با تاریخ استسعاد آن فذلک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمی موافق آمد - خان دوران به مرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسپ و فیل و سعادت تعین در فوج بادشاهزادهٔ عالم شاه شجاع مختص گشته مرخص شد - شمس الدین ولد نظر بهادر بمنصب هشتصدی ذات و سوار و حیات خان داروغهٔ آبدار خانه به سرکردگی خدمتگاران و منصب هشتصدی ذات و دو صد سوار و باقی بیگ قلماق از زمرهٔ غلامان صاحب اعتماد بمنصب

هفتصدي پانصد سوار و مكرمت خان بخدمت فوجداري اكبر اباد و منصب دو هزاري هزار سوار و قاضي محمد سعيد از تغير او بخدمت ديواني بيوتات و منصب هزاري دو صد سوار و زين الدين علي برادر اسلام خان از تغير او بخدمت داروغگي داغ و تصحيحه سر افراز و سر بلند گرديدند *

درين سال به تجويز منجمان ديگر بارة طلا و نقرة كه همون انحضرت شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند - و بخاصيت تصدق كه دافع و رافع انواع بليّات است چنانچه اخبار مخبر صادق تصديق آن مي نمايد در هده سال مطلقا مكروهي پيرامن وجود اقدس نگشت - درينولا برسوم سكه نبيرهٔ راجه راج سنگه كه بدلالت هدايت از تيه ضلالت و غوايت انحراف جسته به شاه راه مستقيم حق گرائيده بود منظور نظر انور شده به سعادت مند نامور گشت - و بمرحمت خلعت خاصه و هزار روپيه انعام اكرام يافت *

پنجم ماه مذكور معتمدار خان كه سبزة كيفيت نيكو خدمتي او گذارش يافت از دكن سعادت گراي گشته بشرف ملازمت اشرف رسيده مشمول انواع عواطف گشته بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار سوار و عنايت خلعت و گهپوهٔ مرصع و اسپ و فيل يافته به نهايت مراتب مدعا رسيد - و ضمّ انعام بيست هزار روپيه نقد با اين مراتب جبر كسور و تلافي فتوري كه باحوال او راه يافته بود نمود و با رفع حاجات و ارتفاع درجات در سركار مونگير از صوبهٔ بهار جاگير يافت - دوازدهم ماه خيرات خان ايلچي قطب الملك كه در نخستين سال جلوس همايون فال بايران شتافته بود اكنون معاودت نموده آهنگ گلكنده داشت از سعادت اندوزي زمين بوس درگاه والا بكام خاطر فيروزي يافته سه رأس اسپ عراقي با چند استر بروعي و شتر بختي و انواع نفايس اقمشهٔ ايران برسم پيشكش كشيد *

بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم رجب سال مذکور خجسته انجمن وزن مبارک شمسی سال چهل و سوم از عمر پاینده بآیین فرخنده آراستگی یافت - و جمیع مراسم معهوده و آداب مقررهٔ این روز از داد و دهش بظهور رسید - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری ذات و سوار سر سرافرازی برافراخت - از بدایع امور غریبه که درین روز تفرج آن روی داده باعث حیرت نظارگیان شد اینکه مقرب خان دکنی اسپی معلم بازنده پیشکش نمود - که از کمال دلیری بی محابا با زنده فیلی که مست نبود یا جولهٔ فیلی که بسیار کلان نباشد روبرو می شد - و دستها بر پیشانی و کاکهٔ فیل استوار نموده خرطوم و سر او را بدندان می گرفت - چون فیل بزور از خود دور میکرد باز از رخ بسوی هم نبرد آورده بر گرداگرد فیل فرزین وار خانه خانه بجهت و خیز در می آمد - و حریفانه مترصد غفلت خصم و منتهز فرصت خود بوده فرزین بند فیل می پرداخت - ناگاه رفته رفته خود را بحریف خویش رسانیده دندان بر کفل و سایر اعضای او بند می کرد - و چندان شگرفی و بو العجبی بظهور می آورد که فیل را بی دست و پا کرده در عرصهٔ میدان فیل بند مات حیرت می ساخت ٭

یازدهم بهمن منزل مهین شاهزاده داراشکوه که درینولا حضرت واهب متعال آن سعادت مند جاوید را از کریمهٔ سلطان پرویز مرحوم صبیهٔ فرخنده لقا کرامت فرموده نوید سعادت قدوم و برکت قدم داده بود از فیض ورود حضرت ظل سبحانی مورد انواع میامن آسمانی و برکات جاودانی گردید - بادشاهزادهٔ خردور سایر مراسم آداب چنانچه حق مقام بود بجا آورده دو تقوز پارچه با جمدهر مرصع به یمین الدوله و خلعتهای فاخره بهمه بندها عطا کرد ٭

انتصاب پذیرفتن رایات ظفر آیات موکب منصور به صوب پنجاب

چون خطهٔ خاک پاک لاهور که در حقیقت آبروی عالم آب و خاک است و بی شک بقعه ایست از بقاع مبارکهٔ ارض و لهٰذا بنابر کمال دریافت قسمت سعادت از عهد باستان باز پیوسته پای‌تخت سلاطین عظام هندوستان و مرکز دولت ایشان بوده و نیز اکثر اوقات دار السلطنت خداوندان این دولت کدهٔ عظمی شده - چون مدتی متمادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عزیز کردهٔ آلهی مفتخر و مباهی نه گشته ازین برکت سامی بی نصیب بود - درین وقت که مدت محرومی بانتها رسیده نوبت سعادتمندیها در آمد این معنی محرک ارادهٔ آن حضرت آمده آهنگ نهضت بدآن سمت بر قصد اقامت و اندیشهٔ درنگ قرار گرفت - معهٰذا برخی از سعادت نصیب‌هاى بقعهٔ کامل نصاب کشمیر دلپذیر مزید تمشیت آن مشیت و موکد رسوخ آن نیت گشته عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - لاجرم روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر عظمت بهر شعبان سال مذکور طلیعهٔ افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب و صوب لاهور متوجه شد - و در موضع گهات سامی که نزدیک دارالخلافه واقع است بجهت مصلحت تهیهٔ مصالح سفر احاد مردم و رعایت الحاق بازماندگان که ستوده آئین هاى این سلطان سلاطین رعیت پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده - و از آنجا جهان عالم را که در فن میرشکاري و نگهداشت جمیع جوارح طیور و پرانیدن سایر جانوران شکاري مهارت تمام دارد بسعادت همراهي رکاب ظفر انتساب مفتخر و مباهي ساختند که تفرج صیدگاه پالم نموده از دهلي باز گردانند -

و همدرین روز خان مشار الیه بانعام هزار و پانصد اشرفي و حاکم خان را
بمرحمت چهار صد اشرفي و شیر خان ترین را بعنایت ده هزار روپیه اکرام
بخشیدند - هژدهم ماه از آنجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت
جمعی از سپاهیان شکوه مند را بجهت نگاهبانی زراعت تعین فرمودند
تا از عبور لشکر بهناور که بهنگام قلت عرض آن بیش از یک کروه مي باشد
ضرر کلي به زیردستان نرسد - و با این همه مردم متدین را متصدی درآورد
پایمالي زراعت مقرر فرمودند که از روی حق و راه حساب بی حرف
و میل جبر کسر و تلافي نقصان مالي ایشان از خزانهٔ عامره نمایند *

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهاردهم شهر شعبان در قصبهٔ
متهرا که از قدیم الدهر پرستش گاه معتبر هندوان است مقام فرمودند -
چون در بیشهٔ برابر مهابن بر آن سوی رودبار چند شیر تنومند گوزن افگن
مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و مواشي رعیت حوالي و حواشي
مي رسانیدند - بنابر دفع ضرر زیردستان بیدرنگ آهنگ صید آن زبردست
دنی چند نموده فیل سوار دو قلادهٔ شیر نماور و دو دیگر ماده را که در
تنومندي ازینها زیاده بودند صید فرموده و یک شیر بچه زنده گرفته معاودت
فرمودند - و شب این روز برکت افروز که لیلة البرات بود باوجود عدم
تهیهٔ سامان طرازان کارخانجات سلطنت بنابر امر گیتي مطاع سر دو کنار
رودبار جون و کشتیهای میان آب را چراغان کردند که مانند آن در نظایر این
روز بی نظیر در نظر نیامده بود - در منزل چهارم باز در عین گرمگاه روز دو
شیر قوي هیکل را به تفنگ خاصه صید نمودند - یکی بوزن هفت من
و ده سیر و دیگر که ماده بود به پنج من رسید *

چهارم اسفندار اعتقاد خان صاحب صوبهٔ دهلي در یک منزل شهر
از کمال بلند اقبالي بسعادت تقبیل حلقهٔ هلالي رکاب مبارک آن سرور که

تاج تارک گردن کشان هفت کشور است رسید - و ازین رو سرحلقهٔ سرافرازان گیتی از امتثال و اقران خود شده بدین سر فرق افتخار به فلک قمر رسانید - و روز دیگر سلیم گده که بر کنار رودبار جون واقع است از نزول اقدس آن حضرت رونق مدینة الاسلام بغداد گشت - و آب رودش که از زهاب چشمه سار کوثر و تسنیم است باعث ذهاب آبروی فرات و نیل گردیده آتش رشک در دل دجلهٔ بغداد بل در جان عین الحیات و سلسبیل افگند - این موضع در اصل بنا نهادهٔ سلیم خان پسر شیر خان افغانست که بعد از اساس افگندن چار دیوار آن بنابر عدم مساعدت روزگار فرصت عمارت نیافته ناتمام مانده بود - حضرت جنت مکانی را نزهت این مکان جنت نشان دل نشین افتاده آنرا عمارت و مرمت فرمودند - و نشیمن های خوش و منزلهای دلکش بنا نهاده در هر آمد و شد دارالملک دهلی آنجا اقامت می نمودند - مجملاً حضرت سلیمان مقامی در روز دوم اقامت سلیم گده که هفتم ماه بود همعنان فتح و ظفر سوار شده بحسب زیارت روضهٔ حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه شتافتند - و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالی مقام و ادای وظایف زیارت آن حظیرهٔ خطیره که اشرف و ایمن اماکن متبرکهٔ این کشور است انعام خدام و مجاوران و امثال آن بجا آورده متوجهٔ زیارت مرقد مقدس قدوة السالکین و برهان العارفین سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیاء شدند - و از روی عقیدت تمام بر سبیل استفاضه انواع میامن و برکات اندوخته به پرتو قرأت فاتحهٔ فایحهٔ مشاعل انوار مزید روح و راحت در آن خاک پاک بر افروختند - و مبلغ پنجهزار روپیه از سرکار خاصهٔ شریفه سوای آنچه شاهزادهای والا قدر گذرانیده بودند به حسب امر اعلی معتمدان درگاه والا باصحاب استحقاق دار الملک دهلی رسانیدند *

هشتم ماه بجانب پالم ره گرای شده عمارت عالي که در آن مقام
اساس نهادهٔ آنحضرت است از نزول اشرف سمو مکانت سپهر اطلس
یافت - چهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط صید و عید نشاط پرداختند -
درین ایام صیدی غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که تشریح آن صورت
فرح آمیز زنگ از خاطر ارباب صید زدود - و صورت معنی مذکور آنکه چون
حضرت کشورگیر اقلیم شکار درین نخچیرستان سرگرم نشاط شدند قضا را
در اثنای صید و سیر یک روز از تفنگ خاصگي که بخاصبان موسوم
است چهل آهو سیاه شکار شد - چون این قسم صید بدیع از شیخ صیادی
که عمر به نخچیر افگني صرف کرده باشد چه جای بادشاهان عظیم الشان
منقول نیست - موجب افراط نشاط و باعث وفور انبساط طبع اقدس شد -
چنانچه بی نهایت از جا در آمده فرمودند که ازین دست صیدی شاید
از مبداء آفرینش هیچ بادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که در یکروز
بدست خود از یک تفنگ چهل آهو زده باشد - طالبای کلیم از شعرای
سرآمد پای تخت این رباعی به نظم آورده بعرض رسانید * رباعی *

چون شاهجهان بادشه کشورگیر — افگند بصیدگاه پالم نخچیر
روزی به تفنگ خاصبان چهل آهو — افگند که نفگند بیک صید دو تیر

درینولا بعرض مقدس رسید که بحسن سعي ظفرخان ابدال والي تبت
اطاعت پذیر شده روی زر از سکهٔ مبارک نام نامي و سر منبر را از خطبهٔ
القاب سامي منور نموده - و نه اشرفي مسکوک به سکهٔ مبارک که برسبیل
نمودار با پیشکش بسیار از نفایس آن کشور ارسال داشته بود هفدهم ماه بنظر
مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سرزمین پرگنهٔ انباله که
در عهد بادشاهزادگی داخل محال جاگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته
پرتو توجه به عمارت و ترتیب آن محل قابل مي گماشتند - درینولا بعد از

P. B I-46

PT. 2

مدت مدید فروغ پذیر پرتو ماه رایت ظفرهاله شد - و گل زمین باغی فردوس آئین که طرح افگندهٔ عهد سعادت مهد بادشاهزادگي بود از پرتو نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدم همایون داغ رشک بر دل سرابستان ارم گذاشت - و چون آن مکان فردوس نشان در آغاز جلوس مبارک به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عمارتی لایق شان پرستاران ان قرهٔ حور عین و رابعهٔ بنات سپهر برین نداشت - بنابر آن متصدیان مهمات آن پرگنه باساس نهادن نشیمن های دل نشین فرمان پذیر گشتند *

بیست و نهم قصبهٔ سرهند که از جملهٔ خالصات است مضرب سرادق اقبال شد - و عرصهٔ باغ حافظ رخنه که در عهد حضرت عرش آشیانی طرح پذیرفته رفته رفته از ترتیب و مرمت جنت مکانی شاهد قابلیت آن بسرحد نهایت خوبي و مرغوبي گرائیده بود - و درختانش رشک طوبی شده سدره آسا به منتهای مرتبهٔ کمال رسیده بودند از میامن ورود اقدس غیرت افزای فلک اطلس گشت - و نشیمن‌های دلکش آن باغ که بغایت دلنشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمای هفت کاخ اخضر گردیده رونق این آبنوسي طارم مقرنس آمد - چون وقت قدوم موکب نوروز گیتي افروز نزدیک شده بود و درین نزدیکیها تا دار السلطنت لاهور جای دیگر که درخور تزئین انجمن جشن نوروزی باشد یافت نمي شد - بنابر آن بزم آرایان انجمن سور و سرور و پیرایه بندان محافل عیش و عشرت باتفاق سامان طرازان کارخانجات سلطنت بآذین بندي این بزم دلپذیر بر اطراف تالابی که متصل بباغ طرح افگندهٔ حضرت جنت مکاني بود مامور شدند *

[جلد اول تمام شد]



BIBLIOTHECA INDICA:

A

COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

NEW SERIES, NOS. 1331, 1395, 1421, 1433, and 1451.

'AMAL-I-ṢĀLIḤ

OR

SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF

MUḤAMMAD ṢĀLIḤ KAMBO.

(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN)



EDITED BY

GHULAM YAZDANI.

Director of the Archaeological Department in H.E.H. the Nizam's Dominions and Epigraphist to the Government of India for Persian and Arabic Inscriptions.

VOLUME I.

CALCUTTA:

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS,

AND PUBLISHED BY THE

ASIATIC SOCIETY, 1, PARK STREET.

1923.

